کتب خانہ دارالعلوم دیوبند یوپی انڈیا

نام کتاب .... شرح فقہ اکبر ....

نام مصنف .... حضرت مولانا محمد عبد العلی لکھنوی فرنگی محلی رحمۃ اللہ علیہ

نام مطبع .... مجتبائی لکھنو .... سنہ طباعت ....

مطبوعہ ☑ قلمی ☐ صفحات ...۹۹... نمبر ترتیب ...۳۲...

فن ...علم کلام... زبان ...فارسی... وقفی نمبر ...۵۰۳۶۳...

کیفیت .... بوسیدہ وخستہ ....

مصور کتاب محمد عبد الحفیظ ... قاسمی تاریخ یکم رجمادی الثانی ۱۴۴۴ھ

تزئین وتصویب کلیم الدین قاسمی ۲ر جمادی الثانی ۱۴۴۴ھ مطابق ۲۶ر دسمبر ۲۰۲۲ء

زیر نگرانی : مولانا محمد شفیق صاحب قاسمی کتب خانہ دارالعلوم دیوبند

DARUL ULOOM DEOBAND

Distt Saharanpur (U.P.) india Tel: 91-1336222429, Fax: 91-1336222768

Website: www.darululoom-deoband.com

Website: www.darulifta-deoband.com

Email: info@darululoom-deoband.com

شرح فقہ اکبر فارسی

مصنفہ

حضرت بحر العلوم مولانا محمد عبد العلی لکھنوی فرنگی محلی قدس سرہ

(بار اول)

حسب فرمایش جناب نواب عبد الواجد علیخان صاحب ممبر کونسل ریاست جیپور

بحفظ حق کاپی رائٹ بنام جناب مولانا حافظ حاجی محمد قیام الدین
عبد الباری لکھنوی فرنگی محلی عم فیضہ الجلی والخفی

(بماہ صفر المظفر)

در مطبع مجتبائی واقع لکھنؤ طبع شد

ماشاء اللہ لا قوة الا باللہ

الحمد للہ والمنہ کہ دریں زمان خرم و اوان ... کتاب لاجواب بے نظیر ... شرح ... مسمٰی

شرح فقہ اکبر

مصنفہ

مولانا بحر العلوم

حسب فرمائش جناب منشی عبد الواحد علی ... ریاست ...

در مطبع فخر المطابع واقع لکھنؤ طبع شد

قیمت ...

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی تفضل علینا بارسال سید المرسلین حبیب الله العالمین خاتم
النبیین بالمعجزات والآیات التی لم یسبق بها احد من النبیین منها ما هو باقیة الی یوم الدین
كالقرآن البلیغ الذی لم یسبق علی اتیان مثله احد من الانس والجنیین ان ذلك الرسول
الذی كان نبیا وآدم منجدل بین الماء والطین ولم یخلق مخلوق مثله فی السموات
والارضین اول من یفتح باب شفاعة الشافعین الذی امته اكرم من امم الانبیاء
الباقین ولقد تمنی بالدخول فی امته موسی الكلیم الذی كان من اكرم الاولین ولقد
تجاوز آدم لغفران ذنبه ببركة اسمه من بین المذنبین ولقد تفضل عیسی بالدخول
فی امته علی الرسل السابقین رحمة للناس كافة من المطیعین والعاصین شریعته
باقیة دائمة ناسخة لشرائع المتقدمین اول من یبعث یوم القیمة من المخلوقین لولاه لما
خلق الله السموات والارضین فهو كالعلة الغائیة للتكوین ولعمری لو مثلته
بشیء لقد كذبت من این له مثل ومثال ولو اردت حصر محاسنه لقد كتبت الامر المحال
من این للبشر مقدرة علی نعوته نعوت الجلال والجمال فاثبت له ما شئت من صفات الكمال
وتنزهه عن صفات النقص والضلال هو كاسمه محمد فی الاحوال صلی الله علیه وسلم
وعلی آله وازواجه واصحابه اجمعین خصوصا علی الخلفاء الراشدین وجمیع المومنین
والمومنات من التابعین وتبعهم الصالحین ٭ ما ان مدحت محمدا بمقالتی ٭ لكن مدحت مقالتی بمح

اما بعد پس میگوید عبد ضعیف چونکه بود کتاب فقه اکبر که منقول است از سید ابرار امة خاتم النبیین علیہ
اکرم الصلوات اعظم متورعین کشاف معقول و منقول مجمع کمالات فروع و اصول شیخ محققان
و حبر مدققان امام ائمه زمان شیخ امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی ملقب با امام اعظم
علیه الرحمة و الغفران که با قصر عبارت جامع منان معانی لطیفه و فوائد غریبه و مظهر اسرار
قرآنیه لابد بود مر هر طالب و مومن را حفظ آن اراده کردم که شرح کنیم بفارسی حل کنم
دران عبارت وصایای امام مذکور را تا بدان عالم سودمند شوند بنیت خالص مر الله تعالی را هو الملهم
للاتمام و الموفق للاختتام فها انا اشرع اصل التوحید یعنی اینست اصل توحید و ایمان و عقائد
وما یصح الاعتقاد علیه و این اصل آن چیز است که صحیح است اعتقاد بران چه انچه مذکور است
درین کتاب حق است و ضد آن ضلال است پس اعتقاد بر ضد آن صحیح نباشد و چونکه این
اصل عقائد صحیحه باشد پس اعتقاد آن فرض گردد بدانکه ایمان بر دو قسم است ایمان اجمالی و تفصیلی
اگر کسے بدل ایمان آرد با یمان اجمالی که خدا یک است و محمد صلے الله علیه وسلم رسول وی است و هرچه
محمد صلے الله علیه وسلم فرموده است حق است آن مومن گشت حکم بایمانش باید کرد و چونکه ایمان
اجمالی ظاهر بود امام در بیان آن متوجه نشد و ایمان تفصیلی را شروع کرد و فرمود یجب اراده کرد
از وجوب وجوب قطعی که آن فرض باشد ان تقول آمنت بالله یعنی واجب و فرض است
بر هر کس بزبان دل و زبان نطق که ایمان آوردم بالله تعالی شانه بوجود او و بوحدانیت او تعالے
و بصفات او و مراد امام از قول عام است از قول لسانی و اعتقادی بر سبیل عموم مجاز نه
بر سبیل جمع میان حقیقت و مجاز و بر اخرس اقرار از اشاره معهوده او فرض است مقابل اقرار
از زبان مر قابل تکلم را هذا و الله اعلم بالصواب و ملائکته و ایمان آوردم بملائکه او تعالی
چنانچه جبرئیل و غیر آن که آنها موجود اند و عصیان نمیکنند با مر وے تعالی و صاحب جناح اند
از آنها یکے جبرئیل است که وحی می آرد بوے صلے الله علیه وسلم و یکے عزرائیل است که او را
خدمت کندن جان است و کتبه و فرض است که گوئی که ایمان آوردم بکتب وے تعالے
که هر کتابے که منزل است بر نبی از انبیا حق است ولیکن می باید مر مومن را که احصای کتب
نکند چونکه احصای انبیا غیر معلوم است بحکم قول الله تعالی منهم من قصصنا علیک

و همچنین از فرشته‌ها ... احصای کتب هم معلوم نیست در رساله و فرض است که گوید
که ایمان آوردم بر رسل او لیکن باید که رسل را منحصر نداند چه عدد آنها اگرچه در بعضے احادیث
واقع شده است ولیکن مقصود از ان حصر نیست بلکه محض بیان کثرت است بحکم آیهٔ مذکوره والیوم
الآخر والبعث بعد الموت و فرض است که گوید ایمان آوردم بروز آخر که آن روز قیامت
است و بعث بعد موت در ان روز والقدر خیره و شره من الله تعالی و فرض است
ایمان آوردن بآنکه تقدیر نیک و بد همه از الله است یعنی اندازهٔ همه اشیا چه خیر و چه شر مقدر
است و این اقتباس است از حدیث جبرئیل لیکن امام مسئلهٔ رویت را ذکر نکرد چه او داخل بود
در روز قیامت یعنی فرض است ایمان آوردن بروز قیامت و آنچه در ان روز خواهد بود از رویت
و غیر آن هذا والله اعلم بالصواب و چون امام فارغ شد از بیان فرائض ایمان اراده کرد
که بیان کند احوال یوم آخر تا مردمان خوف گرفته در جد و جهد عقائد مشغول شوند پس فرمود والحساب
والمیزان والصراط والجنة والنار حق کله یعنی حساب از بندگان که چه عمل کردند
و ترازو که بر ان وزن اعمال خواهد شد و پل که بر ان عبور کرده اهل جنت بجنت خواهند رفت و بهشت
که برای صلحا مقرر است و آتش که برای فسقا مقرر است حق است جمیع آن بدانکه فلاسفه
مشائین منکر اند حشر جسمانی را و بعضے از اشراقیین نیز فلاسفه مشائین قائل اند بحشر روحانی
و حشر روحانی ببقای نفس ناطقه را میگویند بعد خرابی بدن میگویند که بعد خرابی بدن نفس باقی
میماند اگر علوم حقه پیدا کرده است در دار دنیا او را لذت آن علوم باقی خواهد ماند لیکن نه علوم
جزئیه پس لذت شراب و طعام نخواهد بود و اگر علوم کاذبه پیدا کرده است در حسرت خواهد ماند
که چرا علوم حقه پیدا نکردم و متألم خواهد بود در همین حسرت و اما ما که از فرقهٔ اسلامیه ایم منحصر در
حشر جسمانی نمی داریم و میگوئیم که بعد موت باز همین جسد محشور خواهد شد اگر عمل نیک کرده باشد جزای
آن بهشت خواهد یافت در ان لذت طعام و شراب و نساء خواهد بود و اگر عمل بد کرده است
جزای آن دوزخ و احراق بآتش آن والم آن احراق خواهد یافت و مع هذا منکر نیستیم که آنها را
الم حسرت نخواهد بود بلکه او هم خواهد بود بلکه هر نوعی که از عذاب است در ان خواهد بود و اما بعضے
از اشراقیون قائل تناسخ اند چنانچه منسوب است با فلاطون میگویند وقتے که نفس ناطقه از بدن

جزا می شود و بدان دیگر مسمی می شود و تعلق بآن میگیرد و با استدلال میکنیم باخبار مخبرین صادقین که انبیا اند
صلوات الله علیهم و قرآن بحشر اجساد ناطق است و قائلین بحشر اجساد متفق اند بر جنت و نار
و حساب و مختلف اند در صراط و میزان فاما دلیل بر حساب بقول وی است تعالی که فرمود
اما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا اما آنکس که داده شده
است کتاب خود بیمین او پس قریب است که حساب کرده خواهد شد حساب آسان و بر جنت و نار
قول وی تعالی ومن یعص الله ورسوله فان له نار جهنم خالدین فیها ابدا
و آنکس که عصیان کند مر الله را یعنی شرک کند و عصیان کند رسول او را یعنی منکر رسالت باشد
پس بدرستی مر او را آتش دوزخ است حال آنکه همیشه خواهند ماند در ان آتش همیشه و قوله تعالی
مثل الجنة التی وعد المتقون آن جنتی است که وعده کرده شده بان متقیان و در
صراط و میزان معتزله خلاف کردند آنها نفی میکنند و بر نفی صراط استدلال بآن میکنند که در صراط
تعذیب انبیا و صلحا است جهت قرب باتش دوزخ و جواب آنست که آنها را در عبور الم و رنج نخواهد
بود و بر نفی میزان بآنکه مقصود از میزان وزن اعمال است و آن ممکن نیست چه ممکن نیست
وزن اعراض و جواب اینست بعید نیست که حق تعالی آن اعمال را اجسام سازد اگر گویند
که انقلاب لازم آید گوییم بر استحاله انقلاب برهان قائم نشده است نمی بینی که صورت جوهر در
ذهن قائم می شود اگرچه آنرا عرض نام نهی لیکن خواص عرض بران جاری است و قول سبحانه
وان منکم الا واردها نیست کسی از شما مگر آنکه وارد آن دوزخ است مفسران حمل بر صراط
کنند دلیل است بر صراط و ماورای آن احادیث کثیره است و قول او سبحانه واما من ثقلت
موازینه فهو فی عیشة راضیة اما آن کسان که ثقیل است ترازوی آنها پس آن در عیش
مرضیه است دلیل ما است بر میزان هذا والله اعلم بالصواب و چون امام فارغ شد از بیان فرائض
ایمان مجمله اراده فرمود که تفصیل سازد پس اول شروع فرمود در ایمان بالله و گفت الله تعالی
واحد لا من طریق العدد الله تعالی یک است نه بطریق عدد چه وحدت عددی میخواهد که واحد
جزو عدد گردد و جزئیت برای او تعالی محال است چه او تعالی خالق است و خالق جزو نشود
ولکن من طریق انه لا شریک له ولیکن حق تعالی واحد است بمعنی آنکه شریک نیست او را

نه شریک وی در وجوب ونه در معبودیت ونه در خلق چه اگر شریک وی باشد در وجوب پس قادر باشند
آن هردو بر ایجاد و اعدام پس محال گردد وجود چیزے از ممکن چه خالی نیست که ایجاد معلول
اول را مثلا هر واحد از ان دو کافی اند پس لازم آید توارد علل مستقله بر معلول واحد یا آنکه مجموع
علت وجود آن معلول باشد پس هر واحد فقیر شوند در ایجاد و واجب الوجود فقیر نبود و همچنین
معلولات آخر پس لازم آید که وجود عالم محال گردد دیگر آنکه اگر دو واجب الوجود والعیاذ بالله
باشند تخالف باهم ممکن بود چه هر دو قادر و مرید خواهند بود و بر تقدیر تخالف اگر مراد هر دو
واقع شود اجتماع ضدین لازم آید و اگر مراد یکے واقع شود دیگرے عاجز گردد پس لاجرم ایجاد عالم
محال گردد اگر کسے گوید که تخالف محال است چه هرچه مطابق صلاح عالم خواهد بود آن چنان
از هر دو صادر خواهد شد گوئیم اصلح بر واجب تعالی شانه لازم نمی گردد چنانچه ثابت است نزد اشاعره
و ماتریدیه بلکه هر دو طرف بنظر ذات او ممکن است پس اگر دو واجب باشند والعیاذ بالله نسبت
معلول بهر دو برابر خواهد بود پس تخالف البته ممکن است و چونکه ثابت شد که واجب الوجود یک است
پس اله هم یک باشد چه قابل معبودیت نخواهد بود مگر آنچه که جامع جمیع صفات باشد و این در غیر
واجب الوجود ممکن نیست از اینجاست قول حق سبحانه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا اگر
بودی در زمین و آسمان اله سوای الله تعالی البته فاسد میگشتی آن زمین و آسمان و از اینجا لائح
گشت که این دلیل برهانی است موجب یقین نه اقناعی موجب ظن چنانچه تفتازانی ظن کرده است
و چه گونه دلیلی که حق تعالی بیان فرماید ظنی باشد و این برهان را برهان تمانع نامند و اما آنکه او را
شریک در خلق نیست پس انشاء الله تعالی بیان آن خواهد آمد مفصلة لا یشبهه شیء من الاشیاء
من خلقه ولا یشبهه شیأ من خلقه نه مشابهت دارد او را چیزے از چیزها که مخلوق وی اند
و نه مشابهت دارد او چیزے را از مخلوقات خود چه مشابهت خالق با مخلوق صفت نقص خالق است
چنانچه حق تعالی فرمود لیس کمثله شیء نیست مانند او چیزے لم یزل ولا یزال باسمائه وصفاته
الذاتیة والفعلیة همیشه است در زمان ماضی و همیشه خواهد بود در زمان مستقبل موسوم
باسمای خود و موصوف بصفات خود خواه اسماء صفات ذاتیه باشند یا فعلیه و صفات ذاتیه
آن باشند که از فعل اختیاری نباشند و صفات فعلیه افعال اختیاریه را گویند یعنی در باره الٰهی ...

از جنس افعال باشند ورنه صفات همه قدیم اند موقوف بر اراده و اختیار نباشند بدانکه در صفات
حق سبحانه وتعالی سه مذهب اند حکما بر آنند که صفات عین ذات اند بمعنی آنکه ذات بما هو ذات
کافی است در انتزاع صفات ونزد اشاعره صفات سبعه که ذکرش خواهد آمد موجود قائم بذات
وے اند وباقی صفات اضافیه اند وعلمای ماتریدیه بر آنند که صفات او تعالی همه امر موجود محصل
قائم بذات وے اند اشاعره وماتریدیه رضی الله عنهم میگویند که حق سبحانه خود را علیم گفته
پس لاجرم علم باو سبحانه قائم باشد چه مقرر گشته است نزد علمای عربیه که اطلاق مشتق را
قیام مبدء شرط است واشاعره میگویند که ماورای صفات سبعه امور اضافیه اند متغیر باضافت
میشوند پس چگونه بذات او قائم باشند پس اطلاق آنها را محض اضافت کافی است واز تغیر اضافت
تغیر در ذات او لازم نیاید وعلمای ما میگویند که ما فرق نمی یابیم در جمیع اسمای حسنی چه قیام مبدء در
اطلاق مشتق را همه جای شرط است چنانچه کتب عربیه شاهد اند وبودن آن صفات از امور
اضافیه ممنوع است بلکه آن صفات حقیقیه اند گاهی آنرا اضافت عارض میشود گاهے تعلق
بامرے میگیرد گاهی بدیگرے چنانچه تکوین وترزیق چه تکوین امر موجود قائم بذات حق سبحانه
است گاهے تعلق او بزید می شود گاهے بعمرو وبعضے متاخرین از طرف حکما جواب دادند که
اطلاق مشتق را قیام مبدء شرط نیست بلکه از دو امر یکے خواه قیام باشد خواه عینیت وآنجا عینیت
موجود است ولیکن این جواب تام نیست چه علمای عربیه متفق اند بر آنکه قیام مبدء شرط است در
اطلاق مشتق را نه بینی که سواد را که قائم بجسم است اسود نمی گویند باوجود آنکه سواد عین
آن سواد است بلکه جسم را اسود میگویند پس منع آن قاعده در محل خود نیست وصوفیه صافیه
کثرهم الله تعالی واذاقنا الله تعالی ما اذاقهم میفرمایند که صفات باری تعالی عز شانه در
خارج عین ذات اند بمعنی آنکه از ذات جدا نیستند ولازم اند مر ذات را ودر تعقل غیر اند شیخ
عبد الرحمن جامی قدس سره در رساله خود که مسمی است بدره فاخره از شیخ وارث حق خلیفه خدا
نائب مصطفی صلی الله علیه وسلم شیخ محی الملة والدین ابن العربی رضی الله عنه وعن محبیه
نقل فرموده بدین عبارت قوم ذهبوا الی نفی الصفات وذوق الانبیاء والاولیاء یشهد
بخلافه وقوم اثبتوها وحکموا بمغایرتها للذات حق المغایرة وذلك کفر

محض تنزیہ محبت یعنی قومے وگروہے ظن کردند و رفتہ اند سوے نفی صفات چنانچہ حکما
و معتزلہ خذلہم اللہ تعالی و حال آنکہ ذوق انبیا و اولیا شاہد است بخلاف آن پس قریب
کفر گردید و قومے دیگر رفتہ اند بمغایرت صفات بمغایرت تامہ چنانچہ معتزلہ میگویند کہ کلام حق
سبحانہ و تعالی قائم است بملک بحال آنکہ آن کفر است و شرک خالص است یعنی شرک خفی کہ غیر را
در صفات او سبحانہ شریک میدانند واللہ اعلم بالصواب چون اختلاف مذاہب دانستے پس
بدانکہ عبارت امام را لم یزل ولا یزال باسمائہ وصفاتہ الذاتیۃ والفعلیۃ
معشر ماتریدیہ حمل کنند برآنکہ در ازل و ابد حق تعالی موصوف بصفات خود بود یعنی آن صفات
موجود اند در ذات قائم اند بران و کلام امام را محمل دیگر ہم ہست این محل بیان آن نیست
و آین کلام رد است بر بعضے یونانیین کہ این میگویند صفات ہمہ اضافی اند موقوف اند بر اضافت
چونکہ امام رضی اللہ عنہ اشارہ فرمودہ بانقسام صفات سوی ذاتیہ و فعلیہ خواست کہ اشارہ فرماید
بتفصیل آن فاما الذاتیۃ فالحیوۃ پس اما ذاتیہ پس ہفت اند یکے حیوۃ و آن صفتے است
کہ بدان شخص موصوف می شود بصحت علم دلیل بران قرآن و سنت و اجماع است والقدرۃ
و آن صفتے است کہ اثر او در ذوات پیدا می شود والعلم سوم علم است بعضے یونانیان بآن
رفتہ اند کہ حق تعالی عالم نیست والعیاذ باللہ میگویند کہ علم صفت کمال نیست پس نشاید بذات
او تعالی را و این خلاف بداہت است چہ ہر کس میداند کہ علم صفت کمال است عجب است کہ آنہا چرا
علم صفت نقصان صرف کردند ومی فہمند ختم اللہ علی قلوبھم وعلی سمعھم وعلی
ابصارھم غشاوۃ حکمای مشائین علم جزئیات را از و سبحانہ نفی میکنند چہ آنہا میدانند کہ علم
بحصول صورت است و حصول صورت کثیف در ذات او تعالی معقول نیست پس لاجرم علم او
سبحانہ بر سبیل جزئیت نباشد و این ہم ضلال است چہ ایجاد جزئیات عجیبہ بے علم بوجہ جزئیت معقول
کے باشد و آنہا افلاک را کہ یک مخلوق اوست علم بجزئیات غیر متناہیہ ثابت میدانند و آنرا عاقل
میدانند زہے عقل و زہے فہم ہذا واللہ اعلم بالصواب بدانکہ علم بچند معنی می آید یکے دانستن
و دیگر معنی انکشاف اشیا و مردمان اختلاف کردند در ثانی کہ آن عین ذات باری تعالی
است و بعضے میگویند کہ زائد است قائم است بذات باری تعالی متکلمین قاطبہ چہ اشعریۃ و چہ

ماتریدیه بثانی رفته اند و این فقیر خود ذکر کرده سابق از شیخ ابن عربی قدس سره که در خارج
عین است و در عقل زائد و دیگر هم باید دانست که باذهاب آنها سوی عینیت صفات میگویند
علم او سبحانه حصولی بحصول صور متبائنه این عجب است که بر ما میگویند که بر تقدیر زیادت کثرت در ذات
وے لازم می آید و از خود خبر ندارند که بقیام امور غیر متناهیه قائل گشته اند و این است فرار از مطر
و قیام تحت میزاب و دیگر هم باید دانست که ناس در تحقیق حقیقت علم او سبحانه چند بقدر وسع
عقل خود رانده اند یکے از آن تمام نیست چنانچه شهاب الدین مقتول که خود را از اتباع اشراقیین
میداند میگوید که ایجاد عالم موقوف بر علم نیست بلکه علم بعد وجود عالم است و این کفر و ضلال
محض است چنانچه مخفی نیست و مشائین بحصول صور همه اشیا در ذات او سبحانه قائل شده اند
و ندانستند که غیر متناهی مطلقا محال است ببراهینی که آنها خود نقل میکنند و تمام دانشمند
و متاخرین سخنان دیگر رانده اند ترک افتاد چه تطویل لائق مختصر نبود لیکن کسے بر حقیقت امر واقف
نگشته اند و در ضلالت افتادند پس ضال مضل شدند ؎ جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون
ندیدند حقیقت ره افسانه زدند ٭ پس مومن طالب را می باید که اعتقاد کند که او سبحانه عالم است
بجمیع اشیا چه کلیه و چه جزئیه و اعتراف کند بقصور وصول خود بحقیقت و کیفیت آن و التفات
بشبهات شیطانیه نکند چنانچه حقیقت حق سبحانه ادراک با و نمی رسد ادراک حقیقت صفات او
هم نمی رسد و الکلام چهارم از صفات ذاتیه کلام است بدانکه کلام صفتے است مر او سبحانه را
مغائر علم و حلما خذلهم الله تعالی منکر آن صفت گشتند و معتزله قائم بذات حق سبحانه نمی دانند
چه کلام عرض حادث است و حادث قائم بذات وی سبحانه نگردد و علمای ما که اهل سنت و جماعت اند
میگویند که همه انبیا علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام خبر داده اند که او سبحانه و تعالی متکلم است
و اطلاق مشتق بے قیام مبدء درست نمی آید پس البته کلام با و سبحانه قائم باشد و آنچه گفته اند
که کلام او سبحانه حادث است ممنوع بلکه باطل چنانچه در ما بعد لائح خواهد شد ان شاء الله تعالی
که کلام او سبحانه غیر مخلوق است و دیگر هم باید دانست که اطلاق کلام بر دو معنی می آید یکے
حالیست که پیدا میگردد در ذات متکلم وقت اراده کردن کلام از مخاطب چنانچه تو خواستے
که فلان را آگاه کنی بچیزے اول آن چیز را تصور میکنی بعده از زبان الفاظ دال بران می آری پس

پس آن حالت که در نفس است آن کلام تو باشد آنرا کلام نفسی میگویند و دیگر الفاظ دال بران کلام آنرا
کلام لفظی خوانند وصفت سبحانه کلام بمعنی اول است وتفصیل آن انشاء الله تعالی می آید
والسمع پنجم سمع است وآن صفت است که منکشف می شود بآن اشیای مسموعات والبصر ششم
بصر است که منکشف می شود بآن احوال مبصرات حکمای قاطبه منکر صفت سمع وبصر شده اند میگویند
که سمع وبصر بدون گوش که آلۂ سمع است وبدون چشم که آلۂ بصر است ممکن نیست دران دعوی بداهت
میکنند وما میگوییم که حق سبحانه وتعالی خود را سمیع وبصیر نام نهاده پس لا جرم مر اورا سبحانه سمع
وبصر باشد چنانچه قاعده اطلاق مشتق بران گواه است وآنچه گویند که آن هر دو صفت بدون آله
ممکن نیست محض باطل است و بداهت دران بداهت نیست بلکه وسوسۂ شیطانیه است چه مخبر صادق
صلوات الله علیه بصد آن خبر داده است هذا والله اعلم بالصواب والارادة هفتم اراده است
آن صفتی است که بدان موصوف اگر خواهد کند واگر نخواهد نکند و چون امام قدس سره فارغ شد
از بیان صفات ذاتیه خواست که بیان کند صفات فعلیه را پس فرمود اما الفعلیة
فالتخلیق والانشاء والابداع والصنع والفعل والایجاد والاحداث والتکوین
اما صفات فعلیه پس تخلیق است وانشاء وابداع وصنع وفعل وایجاد واحداث وتکوین
وآن صفات اند که حق تعالی بدان ایجاد عالم کرده است چونکه صفات فعلیه بسیار بود امام آنرا
تفصیل نساخت و فرمود وغیر ذلك من الصفات الفعلیة وغیر آن مذکوره از
صفات فعلیه کالترزیق چون ترزیق که آن صفتی است که بدان رزق میرساند بعالم
والتصویر و چون تصویر وآن صفتی است که صورة عالم را بدان پیدا میکند والاحیاء
والاماتة ومانند احیاء واماتت وآن صفات اند که بدان عالم را حیات و موت میدهد وغیرها
ذلك من التکوینات المخصوصة وغیر آن مذکورات از تکوینات مخصوصه دریں کلام
اشاره است که تکوین اصل همه صفات فعلیه است و باقی همه فرع و تابع است و چون فارغ شد
امام از بیان صفات فعلیه و ذاتیه خواست که احکام آنرا بیان سازد پس فرمود لم یزل ولا یزال
باسمائه وصفاته همیشه بود و همیشه خواهد بود موصوف بصفات خود ومسمی باسمای خود خواه
صفات واسمای ذاتیه باشد خواه فعلیه و تحقیق این کلام سابق گذشته یاد گیر و بمحل ... [illegible]

اسمی ولا صفة و نه پیدا شد بعد عدم اسمی و نه صفتی چه اگر یکی از صفات او تعالی حادث باشد پس در
ازل موصوف نبود پس در ازل ناقص باشد و اشاعره ظن کنند که صفات فعلیه او سبحانه اضافی اند
در عجب میمانم که اطلاق مشتق را چه تدبیر خواهند کرد پس البته مبدء باو سبحانه قائم باشد و حدوث
محال است باتفاق بعد از آن امام خواست که تفصیل سازد بعضی اسما را پس فرمود لم یزل
عالما بعلمه والعلم صفة فی الازل و همیشه بود او سبحانه و تعالی عالم بعلم خود و علم صفت اوست
در ازل یعنی حادث نشد صفت علم از انجا که ماتریدیه استدلال بران میکنند که علم در خارج مغائر اوست
سبحانه چه صفت مغائر موصوف باشد و خالقا بتخلیقه والتخلیق صفة فی الازل و همیشه
بود الله تعالی خالق بتخلیق خود و تخلیق صفتی است در ازل و این کلام رد است بر اشاعره که میگویند
که تخلیق صفت اضافی حق تعالی است بان متصف می شود بعد وجود مضاف الیه حادث است
نه متفطن شده اند که حق تعالی شانه خالق نام نهاده پس لاجرم خلق بذات او سبحانه قائم باشد
و قیام حادث ممتنع است پس لاجرم قدیم باشد و بودن او امر اضافی ممنوع است بلکه آن صفت
ذات اضافت است و اضافت او همیشه متغیر میباشد و از ان تغیر صفت لازم نمی آید و تنقیح ماهیت
صفات او عسیر بلکه محال است چون ذات او و چونکه توهم کننده را توهم بود که قدم تخلیق مستلزم
بقدم شخصی مخلوق چه آن مضاف الیه است و قدم شخصی باطل است باجماع امام رد آن فرمود
والمفعول مخلوق وفعل الله تعالی غیر مخلوق مفعول او سبحانه مخلوق است
یعنی حادث است و فعل الله تعالی غیر حادث است یعنی قدیم است پس از قدم تخلیق قدم مخلوق
لازم نه آید بدانکه بعضی گویند که قول بقدم تخلیق قول محدث مشائخ است و قول مشایخ عراق
بحدوث است و نص از قدما یافته نمی شود و تشنیع آورند بر مشائخ سمرقند بلزوم قدم مخلوقات
و قول امام را ندیدند که نص است بر قدم جمیع اسمای حسنی و حال تشنیع سابق دانستی که تخلیق صفتی است
از صفات حقیقیه چون علم باز امام تاکید آورد بر قدم صفات و فرمود وصفاته فی الازل غیر
مخلوقة ولا محدثة و صفات او تعالی در ازل غیر مخلوق اند و غیر محدث اند بلکه قدیم اند فمن
قال انها مخلوقة او محدثة او وقف او شك فيها فقد كفر بالله تعالی پس آن
کس که گوید بدرستی آن صفات مخلوق اند یا توقف کرد دران یا شک کرد پس بدرستی کافر گشت

باشد تعالی و کلمهٔ او در قول امام او محدثه یعنی داد است بدانکه بعضے شراح این کلام را بر ظاهر داشتند
و گفتند که قائل بحدوث صفات کافر است و دلیل می آرند بران که قدم صفات ثابت است
بنص قطعی پس انکار آن کفر باشد و نفهمیدند که امام تکفیر کسے از اهل قبله نکرده و معهذا
تکفیر اشاعره لازم می آید و آنها فرقه صالحه اند از اهل سنت و جماعت و شارح
ملا علی قاری میگوید که کفر مشتق از کفران است یعنے هر که بحدوث صفت قائل شده یا وقف کرد
یا شک کرد پس کفران نعمای او تعالی کرد چه تعظیم منعم کما ینبغی نشد که صفات کمال وی را حادث
دانست و این تاویل صحیح است و میتواند که معنے کلام امام آن باشد که آن کس کافر است حکما یعنی ایمان
تام ندارد والقرآن فی المصاحف مکتوب و قرآن در مصاحف مکتوب است یعنی نقوش
آن که دال اند بر عبارت وعلی الالسن مقروء و بر زبانها خوانده شده است وعلی النبی
علیه الصلوة والسلام منزل و بر نبی صلے الله علیه وسلم منزل است یعنے عبارت آن بر زبان
خوانده شده است و بر آنحضرت صلے الله علیه وسلم منزل است لفظنا بالقرآن مخلوق وکتابتنا
له مخلوقة وقراءتنا للقرآن مخلوقة لفظ ما بقرآن که بر زبان ما قائم است مخلوق است
وکتابت ما مر آن قرآن را مخلوق است و خواندن ما قرآن را که فعل ما یان است مخلوق است و این رد
است بر بعضے حنابله که میگویند الفاظ و نقوش و معنے همه غیر مخلوق اند و ملا جلال دوانی در شرح عقائد
عضدیه گفته که چرا بقدم محل الفاظ و فاعل کتابت قائل نگشته اند چه قدم حال و مفعول مستلزم
بقدم محل و فاعل است والقرآن غیر مخلوق و قرآن غیر مخلوق است یعنے قدیم است و مراد
از قرآن کلام نفسے است قائم است بذات او تعالی و این رد است بر معتزله که میگویند که قرآن کلام الله
حادث است و آنها میگویند که در قرآن مذکور است کلام بعضے مخلوقین چون موسی و عیسی و غیر آنها
از انبیاء و کلام فرعون و ابلیس و غیر هما از اشقیا پس اگر قرآن قدیم باشد لازم آید قدم کلام
مخلوقین اگر کسے گوید که مذکور در الفاظ قرآن الفاظ اند گویند که مذکور در الفاظ الفاظ اند و
در کلام نفسے کلام نفسے و امام خواست که این شبهه را دفع کند چنانچه واجب است بر عالم فقیه و
فرمود وما ذکره الله عن موسی وغیره من الانبیاء صلوات الله علیهم
اجمعین وعن فرعون وابلیس لعنهما الله فان ذلک کلام الله اخبارا و

کلام موسی وغیره من المخلوقین مخلوق والقرآن القدیم

کلام الله تعالی لا کلامهم وآنچه ذکر کرده است آنرا از الله تعالی حکایةً از موسی وغیراو
از انبیا علیهم الصلوة والسلام اجمعین وآنچه ذکر کرده است الله تعالی حکایةً از فرعون وابلیس
علیهما اللعن پس بدرستے آن کلام الله است از روی اخبار وحکایةً از موسی وغیراو وسخن آنرا
دو اعتبار است یکے مرتبه اخبار وحکایت وآن کلام الله است سبحانه وتعالی ودیگر مرتبه مخبر ومحکی عنه
وآن کلام موسی است وغیراو که آنچه مرتبه محکی عنه است حادث است وکلام الله تعالی که مرتبه حکایت
است قدیم وباین اشاره کرد امام بقول خود والقرآن القدیم آه یعنے قرآن که قدیم است
کلام الله تعالی است که آن مرتبه حکایت است نه کلام آن مخلوقین واز قدم حکایت قدم محکی عنه
لازم نمی آید ودر بعضے نسخ باین عبارت واقع است فان ذلک الذی کلام اخبارا واعراب
آن برطبق قاعدهٔ نحویه آنست که لفظ ذلک اسم ان است والذی با صلهٔ خود خبر ان است وکلام خبر مبتدا
محذوف است ای هو کلام واین جمله اسمیه صلهٔ موصول است یعنے بدرستے آن کلام آن چیز است که آن
کلام است از روی اخبار وحاصل واحد است ونیز باید دانست که در بعضے نسخ واقع است وفرعون
وابلیس لعنهما الله ودر بعضے نسخ لفظ لعنهما ساقط است ونسخهٔ اول نص است برکفر فرعون و
درکلام امام نص دیگر هم خواهد آمد پس بدانکه باینصوب رفته اند اکثر متکلمین ومجتهدین ومخالف اند
دران خلیفة الله شیخ ابن عربی قدس سره وشیخ صدر الدین قونوی وشیخ مؤید الدین جندی
وشیخ کمال الدین عبد الرزاق کاشی وشیخ عبد الرحمن جامی وغیرهم از اولیاء الله قدس اسرارهم میگویند
که مقبوض شد فرعون طاهرا ومطهرا وشیخ شرف سمنانی که ملقب اند بسید اشرف جهانگیر قدس سره
بآن رفته اند که فرعون مومن عاصی بود معذب بعصیان خود خواهد گشت وباین صوب رفته است
ملا جلال دوانی در رسالهٔ خود که تفسیر کریمه حتی اذا ادرکه الغرق قال آمنت انه
لا اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل وانا من المسلمین وشیخ عبد الحق دهلوی بچند
وجوه استدلال یکے اجماع برای آنکه همه علما متفق گشته اند برکفر فرعون واحدی دران مخالفت
نه کرده پس کفر وی قطعی است وتو میدانی که دعوی اجماع تمام نیست چه دعوی اجماع صورت
نه بندد بر چیزے مگر برخلافت حضرت ابی بکر وتفضیل شان چه علما دران زمان در مدینه

یکجا بودند اتفاق و اختلاف شان ممکن است که معلوم شود و نیز امر خلافت امر عظیم است احتمال خفا
بر احدی از ارادت و بعد از آن علما متفرق شدند یکے در شام استقامت کرد و یکے در مغرب و یکے در سمرقند
و یکے در عراق و یکے در نیشاپور و یکے در هند پس علم اجماع بر یک قول متعسر بلکه محال است چه جائز است
که بعضے ساکت باشند یا منکر لیکن علم آن نشده باشد و اجماع با سکوت احدی و با مخالفت او حجت
نباشد چنانچه از اصول ظاهر میشود و با بودن منکر مثل شیخ ابن عربی دعوی اجماع خالی از
تعصب نیست دوم قوله سبحانه فلولا كانت قرية آمنت فنفعها ايمانها الا قوم
یونس نه ایمان آورده است کسے از قریه پس نه نفع کرد آن قریه را ایمان آن مگر قوم یونس
چه اوشان ایمان آوردند و نفع هم کرد مر آن را و فرعون با قوم خود داخل قریه است پس لاجرم
ایمان او هم نه مقبول باشد و این کلام تام نیست چه مراد از نفع نفع دنیاوی است چنانچه
شاهد است بر آن قول او سبحانه در مابعد لما آمنوا كشفنا عنهم عذاب الخزي في الحيوة
الدنيا هرگاه که ایمان آوردند آن قوم کشف کردیم از اوشان عذاب سوای در زندگانی دنیا
ومتعناهم الى حين و برخورداری دادم آنها را تا این وقت پس برین تقدیر حاصل آیه کریمه
اینست که نه ایمان آورده است قریه و نه نفع کرده است ایمان آن قریه در دنیا که آنها غارت نشوند
مگر قوم یونس که اوشان ایمان آوردند و غارت نگشته اند و فرعون را ایمان در دنیا نفع نکرده
چه غارت شد و غرق شد سیوم قول سبحانه فاخذه الله نكال الآخرة والاولى پس اخذ
کرد مر آن فرعون را در عذاب آخرت و اولی و اگر ایمان او مقبول بودی معذب نگشتی و آن هم تام
نیست که مراد از اولی کلمه اولی است که او گفته بود که مر موسی را که سوای من اگر توان گیری من ترا
از مسجونین سازم من و از کلمه آخرت که او گفته بود من ام رب اعلی شما پس حاصل آیه کریمه اینست
پس اخذ کرد آنرا در عذاب کلمهٔ اولی و آخرت که آن اغراق است و این در درّ منثور منقول است
از ابن عباس که رئیس صحابهٔ مفسرین است و از این لازم نمی آید که در دوزخ باشد چهارم قول
سبحانه يقدم قومه يوم القيمة فاوردهم النار پیشوا خواهد شد در روز قیامت
پس وارد خواهد کرد قوم خود را در نار و اگر مومن بودی چگونه پیشوا الی النار می کردی و قائلین
بایمان او می گویند که این تعریف فرعون است که خواص حریت گرفت شاید که قوم خود را در نار انداود

وخود نزود و دیگر آیات که بدان استدلال کردند مجمل اند ومعلوم نیست که در حق قوم او ست یا
در حق او پس استدلال را نشاید و شیخ قدس سره می فرماید که حق تعالی و تقدس ایمان او را
بیان کرد پس ایمان متحقق گشت و بودن ایمان یاس مشکوک است چه جائز است که سابق
باشد یک ساعت بر یاس واز شک یقین باطل نمی گردد کما فی اصول الفقه [illegible]
نیست انه لا اله الا الذی آمنت به بنوا اسرائیل وانا من المسلمین شاهد است
بران که در حال ثبات عقل بوده نه در یاس و قول جبرئیل کنت آخذ التراب من ساحل النیل
فادسه فی فیه مخافة ان یقول لا اله الا الله فیدرکه الرحمة رواه الترمذی نیز شاهد است
بر قبول ایمان او یعنی بودم من که میگرفتم خاک را از میان نیل پس می انداختم آن خاک را در دهن
فرعون از خوف آنکه گوید لا اله الا الله پس مرحوم گردد و جبرئیل مرحوم شدن او را تعلیق
کرده بقول لا اله الا الله و حال آنکه او گفت لا اله الا الله پس مرحوم گردد و آنکه گویند
که ایمان موسی نیاورده پس مسلم کی باشد صحیح نیست چه او تصریح کرده وانا من المسلمین در اسلام
داخل است ایمان بنے وچنانچه سحره هم تصریح نکرده اند بایمان موسی هذا والله اعلم بالصواب
ولیکن علماے مکفره را می رسد که بگویند که اگر فرعون مسلم بودے البته در قرآن ذکرش
بالتعظیم آمدی چنانچه غیر وے از مومنان و چون ذکر وے بالتعظیم نامد ظن پیدا شد که کافر بود
و سید اشرف جهانگیر میگویند که قول وے سبحانه فاخذه الله نکال الآخرة والاولی
و سر تعذیب وے آنست که او ظلم بر عباد کرده بود و مظالم عباد باسلام ساقط نمی شود چه آن
ظلم است بر عباد تو سابقا دانستے معنے آیه مذکوره که از آیة تعذیب اخروی مفهوم میگردد و
قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم الاسلام یهدم ما کان قبله اسلام می برد گناهان سابقه را شاهد
عدل است که مظالم عباد ساقط می شود ولیکن ظلم نباشد شاید که الله تعالی بدل آن مظالم
مرتبه عالی دهد مر مظلومین را واز انها عفو کنانند چنانچه قصه داؤد علیه السلام شاهد است
بران ولیسمع موسی کلام الله تعالی من الله و نشنید موسی کلام الله تعالی را از الله
والا لام شاهد است بران و فرمود تعالی الله تعالی وکلم الله موسی تکلیما فرمود الله
سبحانه و تعالی کلام کرد الله موسی را کلام کردنی یعنی این آیت را از متشابهات میدانند

چه تکلم بکلام نفسی ممکن نیست چه آن از اقسام معنی است و بکلام لفظی معقول نیست چه آن قائم بذات
حق سبحانه نیست و برانچه از طحاوی نقل میکند که کلام نفسی واحد است و قتیکه بلسان قائم شد آنرا کلام
لفظی نامند و قتیکه در نفس قائم شد کلام نفسی گویند پس کلام حق سبحانه و تعالی و قتیکه بذات
قائم بود کلام نفسی بود از جنس حرف و صوت نه و چون بلسان جبرئیل آمد از جنس صوت گشت
شنیدن کلام نفسی هم ممکن شد و معنی اسماع آن خلق آن کلام در سمع موسی و بعد مخلوق شدن
در سمع از جنس صوت گشت پس مثل موسی مثل جبرئیل است و بعید نیست که کلام شیخ صدر الدین
قونوی اشاره بدان باشد فالذی ظهر من کلام هؤلاء الاکابران الذی هو صفته
سبحانه لیس سوی افادته وافاضته من مکونات علمه علی من یرید
اکرامه یعنی پس انچه ظاهر شد از کلام آن اکابران که صوفیه اند نیست که بدرستی کلامی که آن
صفت او سبحانه است سوای افادهٔ او سبحانه وافادت او از مکونات علم او سبحانه یعنی از کلام
نفسی اطلاق کرد لفظ علم و اراده کرده کلام نفسی چه کلام نفسی یک حصهٔ علم است بران شخص که اراده
کرده است او سبحانه اکرام آن شخص باز امام تاکید فرموده بر ثبوت صفات او در ازل و قد کان
الله تعالی خالقا قبل ان یخلق الخلق و بدرستی بود الله تعالی پیدا کنندهٔ خلق یعنی
صفت خلق با او سبحانه قائم بود قبل آنکه خلق را پیدا کند و قد کان الله تعالی متکلما
و لم یکلم موسی و بدرستی بود الله تعالی متکلم یعنی قائم بود با و تعالی صفت کلام و حال
آنکه کلام نکرده موسی را فلما کلم موسی کلمه بکلامه الذی هو صفته فی الازل
و لم یزل پس هرگاه که کلام کرد موسی را کلام کرد او تعالی آنرا بکلام خود که آن بود صفت مر او را
در ازل و ابد و تحقیق این سابق رفته یاد گیر چون فارغ گشت امام از بیان صفات شروع کرد
در بیان تخالف با صفات ممکنات تا شبههٔ شیطانیه دفع گردد پس فرمود و صفاته کلها خلاف
صفات المخلوقین صفات او تعالی کل آن همه صفات خلاف صفات مخلوقات است یعلم
لا کعلمنا او میداند نه مثل دانستن ما چه علم او شامل است مر همه اشیا را و علم ما ببعض و یقدر
لا کقدرتنا و او تعالی قادر است نه چون قدرت ما چه قدرت او از لیست [illegible] و یری
و من بیند نه چون بینائی ما چه بینائی ما با آله است و متکلم لا ککلامنا و تکلم می کند [illegible]

تکلم ما چه کلام ما مرکب است و کلام او تعالی بسیط ولیسمع کا سمعنا و او تعالی می شنود نه چون شنیدن ما چه سمع ما موقوف است بر گوشهاے باز امام تاکید فرمود. بر قدم کلام و فرمود ونحن نتکلم بالآلات والحروف وما تکلم میکنیم بالآت وحروف والله تعالی یتکلم بلاحرف وبلا آلة و الله تعالے تکلم میکند بغیر حروف و بغیر آله و الحروف مخلوق و حروف مخلوق است نه چنانچه حنابله ظن کرده و کلام الله تعالی غیر مخلوق و کلام الله تعالی غیر مخلوق است یعنی کلام نفسی او بدانکه قائلین صفت کلام مختلف گشته اند بعضے می گویند که کلام او تعالی کلام لفظی است مجتمع در ازل غیر قار بر لسان ما و باین قائل شده اند بعضے از اهل حدیث و اهل کلام و آین را عقل مساعد نیست چه اجتماع غیر قار محال است و بعضے گویند که آن کلام لفظی است لیکن حادث و آین قول کرامیه است و پوشیده نیست ضلال این فرقه و بعضے کلام را راجع بعلم ادراک میکنند و این مذهب صاحب معتبر است و برین لازم می آید ابطال صفت و بعضے گویند که لفظ کلام مشترک میان کلام لفظی و نفسی است و ملا علی قاری گفته که ظاهر آنست که حقیقت است در اول و مجاز است در ثانی چه اشتراک خلاف است و شیخ ابو الحسن اشعری قدس سره بآن رفته است که کلام او معنی واحد است قائم است بذات او تعالی و آنرا تعلقات است گاهی امر میگردد و گاهی خبر و گاهے معبر گشت بعبری توراة شد و گاه معبر گشت بعربی قرآن شد و مخفی نیست براحدی که برین مذهب هم لفظ کلام مستعمل شد در کلام لفظی و نفسی خواه بر سبیل اشتراک خواه بر سبیل حقیقت و مجاز پس آنرا علیحده اعتبار کردن مناسب نیست چنانچه ملا علی قاری رحمه الله کرده و شیخ ابو المنصور ماتریدی قدس سره می فرمایند که کلام او سبحانه متضمن است بر معنے قائم بذات او تعالی و مخفی نیست که او قدس سره موافق شیخ ابو الحسن اشعری است در آنکه معنی معبر از الفاظ مخصوص کلام است و صفت او سبحانه پس آنرا هم علیحده اعتبار کردن نشاید و طحاوی رحمه الله میفرمایند که بود الله تعالی متکلم در ازل بر وقتے که خواسته است و بر وجهے که خواهد و تکلم میکند بصورتیکه مسموع میگردد و بدرستے که نوع کلام وی قدیم است اگرچه صوت معنی قدیم نیست و آین ترجمه عبارت اوست رحمه الله تعالی و تفصیل آن اینست که او تعالی متکلم است بکلام نفسے در هر ساعت و در هر زمان و بر وجهے که میخواهد و چون میخواهد که بنده خود را بشنواند در سمع آن کلام پیدا میکند پس آن شخص مدرک میگردد

مر آن کلام را و آن صوت میگردد چه هر چیزے که مدرک میگردد بسمع آنرا صوت می نامند و باین
اشارت فرموده وهو تکلم بصوت یسمع پس وقتے که آن بنده خواست که آن مسموع را
بزبان می آرد الفاظ میگردد و نوع آن کلام قدیم است چه فرد اتم او کلام است که قائم است
بذات او تعالی در ازل و ابد و آن الفاظ که بنده خاص بزبان آورده اگرچه قدیم نباشد و باین
اشاره فرمود بقول خود وان نوع الکلام قدیما وان لم یکن صوت المعنی قدیما و برین
تقدیر لفظ کلام مشترک معنوی گشت و ازین فقره اشاره باین رفته است که ظاهر از کلام شیخ صدر الدین قونوی
قدس سره نیز همین است در شرح قول امام وسمع موسی آه و ملا علی قاری رح میگوید و همین ماثور است از ائمه حدیث و ائمه
اهل سنت و جماعت و این فقیر میگوید که این ظاهر است از کلام امام که فرمود در سابق فلما کلم موسی کلمه بکلامه الذی
هو له صفة فی الازل ولم یزل و نیز فرمود وسمع موسی کلام الله و این مذهب ادق
و اتم است و ازین دفع میشود اکثر شکوک و احتیاج بارتکاب تجوز نمیشود در قول او سبحانه وکلم الله
موسی تکلیما چه او میخواهد که بیند را و که کلام است قائم باشد بذات او سبحانه هذا والله اعلم بالصواب
وهو شیء لا کالاشیاء او تعالی شیء است یعنی موجود است نه چون اشیای اخر و بعضے
بسبب جهل خود بر امام تشنیع کرده اند که اطلاق شیء برو سبحانه از شرع معلوم نشده و اسماء
الله تعالی موقوف اطلاق آن ور سماع و تلاوت قول الله تعالی نه کردند قل ای شیء اکبر شهادة
بگو ای محمد صلی الله علیه و علی آله و ازواجه و اصحابه وسلم چه چیز است اکبر از روی شهادت باز فرمود قل الله
یعنی بگو که الله است ببین که اطلاق شیء برو سبحانه آمده و چونکه موجود منقسم بود سوی واجب الوجود
و ممکن الوجود و آن منقسم بود بجوهر و جوهر ممکن را گویند که قائم بذات خود باشد و عرض که قائم بغیر است
و از اقسام جوهر یکے جسم بود که قابل قسمت است در طول و عرض و عمق خواست امام که بیان فرماید تقدس او
تعالی از ممکن بجمیع اقسام او فرمود ولا جسم ولا جوهر ولا عرض نیست جسم و نه جوهر و نه عرض
ولا ضد له و نیست او تعالی را ضد که ممانعت کند در افعال او و بعضے شراح میگویند که مراد از ضد آن چیز
است که خود محتاج بمحل باشد و با دیگری جمع نشود در آن محل و این مناسب نیست چه آن اصطلاح حکما
است و قول امام بر عرف خواهد بود بخلاف جسم و جوهر که اطلاق آن معانی او و بزبان قدیم بود چه یهود
و نصاری این الفاظ برو تعالی شانه اطلاق میکنند و اراده میکردند معانی مذکوره ولا ند ولا مثل له

ونیست شبه و نه مثل مر او را چه دیگرے موصوف بصفات کمال که یکے وجوب است نیست وله ید و
رجل و نفس وو مر او را تعالی شانه ید ست و رجل و نفس است چه او خود فرمود ید الله فوق ایدیهم
ید او تعالی برابری آنها است و نیز فرمود فاینما تولوا فثم وجه الله و هرجا که متوجه شدند وجه
الله ست و نیز فرمود حکایة از عیسی تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسك میدانی تو ای
الله انچه در نفس من است و نمی دانم انچه در نفس تست و چون که بود که کسے گوید ید او قدرت او ست
و نعمت اوست چنانچه بعضے تاویل کرده اند خواست امام که کشف آن شبهه کند چنانچه بر مجتهدان
فرض است پس فرمود ولا یقال یده قدرته او نعمته لان فیه ابطال الصفة وهو
مذهب اهل القدر والاعتزال و نگفته شود که ید او قدرت او ست یا نعمت اوست چه در
وی ابطال صفت است چه حق تعالی خود را دو صفت ثابت کرده یکے قدرت یا نعمت دیگر ید
وآن موضوع برای معانی متعدد است پس حمل یک بر دیگرے ابطال صفت ست و این مذهب
اهل قدر و اهل اعتزال است که از اهل بدعت اند چونکه بود مظنة جهل که او تعالی را ید است چون ید ی
ایشان خواست امام آن احتمال را دفع کند پس فرمود بکلمه استدراک ولکن الید صفة بلا کیف
ولیکن ید صفت است و کیفیت او معلوم نیست یعنی واجب ست مارا که اعتقاد آن کنیم و کیفیت آنرا
نه طلبیم چه کیفیت آن از متشابهات است امام مالک را پرسیدند که الله تعالی را ید ست فرمود بلی
اعتقاد بآن واجب و سوال از کیفیت او حرام و امام فخر الاسلام قدس سره فرمود که صفت ید معلوم
الاصل است و مجهول الکیفیة و معتزله از جهل کیفیت انکار اصل کرده و این معقول نیست چه
تبعیت اصل مر وصف را محال است و ما خود اعتقاد اصل میکنیم و از وصف که مجهول است ساکت ایم
وآنرا موکول بالله داریم و همبرین طریق غضب و رضا است چنانچه امام فرمود وغضبه ورضاه
صفتان بلا کیف وغضب و تعالی و رضا او دو صفت اند از صفات او بی کیفیت چه
حق سبحانه خود را بآن وصف کرده است و ارجاع بسوی صفات دیگر معقول نیست و در کلام
امام اشارت است که تاویل متشابهات کسے نمیداند و آن سر است فیما بینه و بین الله تعالی تحقیق
در اصول فقه باید طلبید ترک کرده شد تا که مطول نگردد و هو یقول الحق و یهدی السبیل خلق الله تعالی
الاشیاء لا من شئ پیدا کرده است الله تعالی مر همه اشیا نه از چیزے بعضے شارحین میگویند که مراد

امام از شئ ماده ہست یعنے پیدا کرد الله تعالی ہمہ اشیا از غیر ماده که آن مستعد صورت باشد
و چون می آید برین توجیه که حق سبحانه تعالی ایشان را از نطفه و علقه پیدا کرده و اشعار از نجم و آسمانرا
از دخان و آبیس جواب داده اند که مراد از اشیا مجموع اشیا را بے ماده پیدا کرد اگر بعض ازان از ماده
باشند مضائقه ندارد نه ہر واحد از اشیا و بر کسے مخفی نیست که توجیه بعید از عبارت است چه لام
استغراق معنے کل افرادی ادا میکند نه کل مجموعی و این رد است بر فلاسفه که گویند ہر حادث موقوف
بر ماده است و شراح ازین عبارت استدلال میکنند بر آنکه عالم حادث است بحدوث شخصے و نوعے
چه خلق در اطلاق قدیم مساوی حدوث ہست و ممکن که از شئ مراد علت غائی است یعنے الله تعالی
پیدا کرد ہمه اشیا را بدون علت غائی که آن علت موجبه است مر فعل فاعل را و برین تقدیر حاجت
حمل لام بر استغراق مجموعی نیست و برین تقدیر رد باشد بر قول فلاسفه که میگویند که صدور فعل
بدون علت غائی محال است و برین تقدیر استدلال بر حدوث نوعی راست نیست چه لازم
نمی آید از حادث شدن ہر شئ حدوث نوع چه جائز باشد که ہر فرد حادث باشد و نوع ازلی و بعید نیست
که شئ بر معنے خود باشد یعنے الله تعالی پیدا کرد ہر شئ را از غیر شئ یعنے آن اشیا را در حال عدم پیدا
کرد و این رد است بر معتزله که میگویند که اشیاء ممکن در حال عدم ثابت بود و شئ و نیز برین توجیه
استدلال بر حدوث نوعی نمی تواند چنانچه دانستے پس این سه توجیه شدند و بر ہر توجیه اشاره سوے
یک مسئله شد پس لا بد افتاد که تفصیل آنها بشنوید بدانکه در حدوث عالم سه مذہب است حکما میگویند
که نوع ہمه اشیا قدیم است و اشخاص عقول و افلاک و ہیولی و حرکات فلکیه و زمان و در نفس ناطقه
مختلف اند مشائون بسوے حدوث رفته اند و اشراقیون قدیم میدانند و جمہور متکلمون بر حدوث
اند بحدوث نوعے و شخصے و علماے حدیث و صوفیه صافیه کثرہم الله تعالی قائل قدم نوعی گشته اند
و ادله حکما ترک کرده شد چه تطویل بے سود بود و ادله عقلیه متکلمین نیز و اما از سمعیه پس ہر د
آن قول رسول است صلی الله علیه و علی آله و ازواجه و اصحابه وسلم کان الله ولم یکن معه شیٔ
بود خدای و نبود با او چیزے و اگر حکما گویند ازین حدوث زمان فہمیده نمی شود چه کان دال
بر زمان ماضی است گوئیم که مقتضے او زمان وہمی است نه امر موجود ولیکن صاحب سفر السعادة
برین حدیث تکلم کرده است و علمای حدیث و صوفیه استدلال میکنند بقول حق سبحانه تعالی الله خالق

کل شیء یعنی الله خالق هر واحد از اشیا است وخالق در اطلاق قدیم مساوی حدوث است اما حدوث
نوعی پس بر آن سند یافته نمی شود دعوی اجماع بر حدوث نوعی ممنوع چه از قدمای مشائخ چون
امام ابوحنیفه وامام شافعی بران نصی یافته نمی شود واین حدوث مخترع متاخرین است هذا
والله اعلم بالصواب هو یقول الحق وهو یهدی السبیل ودر علت غائیه دو مذهب اند حکما برانند که خلق
شئ بی علت غائیه محال است وهر شی را فاعل وغایت باید وعلت غائیه آنرا گویند که علت فعل
فاعل باشد ووجود آن در خارج متاخر از وجود معلول میشود چون جلوس که علت غائیه تخت است
وبعد تصور سعدمی می باشد ونزد ما برای فعل او سبحانه علت غائیه نیست وما میگوییم که حق تعالی خود را
غنی نام نهاده واگر نه فعل او محتاج سوی علت باشد پس فقیر گردد تعالی الله عن ذلك
علوا کبیرا واز انجا است که میگویند اصلح بر و تعالی واجب نیست ودر ثبوت اشیای ممکن
دو مذهب اند معتزله برانند که شی عام از موجود است ولازم نیست وبر هر شی اطلاق موجود
روا باشد وما میگوییم که شی مساوی موجود است واین نزاع لفظی است موقوف بر تحقیق
لغت واطلاق مؤید ماست چه سبحانه فرموده خطاب مر زکریا را خلقتك من قبل ولم تك شیئا
پیدا کردم مر ترا وحال آنکه نبودی تو شیء پس یعنی شیء از معدوم ممکن وباید دانست که قول امام
اوست بر سوفسطائیه که میگویند که عالم تابع اعتقاد است اگر موجود اعتقاد کنیم موجود گردد واگر
معدوم اعتقاد کنیم معدوم گردد آتش را اگر گرم اعتقاد کنیم گرم گردد ورد بر لاادریه که میگویند که وجود عالم
مشکوک است ودر شک هم شک واین هر دو مذهب خارج از دائره عقل اند چنانچه مخفی نیست
بر احدی ومشائخ ما چه خوش طریق بشکست آنها بیان فرموده اند که آنها را در آتش باید انداخت
واز سوفسطائیه باید گفت که شما اعتقاد سوختن نکنید پس آتش اثر نخواهد کرد واز لاادریه باید گفت
که سوختن شما مشکوک برای چه از آتش میگریزید اگر اعتراف احراق نار کنند فبها وارنه خواهند سوخت
وچونکه وارد می شد بر حدوث عالم که لازم آید در حال عدم معلوم عدم علم خواست امام که دفع این شبهه
کند چنانچه داب مجتهدان ست پس فرمود وکان الله تعالی عالما فی الازل بالاشیاء قبل
کونها وبود الله تعالی عالم در ازل بهمه اشیاء قبل وجود آن اشیاء یعنی علم را وجود معلوم ضرور نیست
چه علم صفت حقیقت است قائم بذات وی تعالی فائده از کلام اشاعره معلوم میشود که معلوم تابع

علم است یعنی اگر او تعالی نبودی معلوم بوجود نامدی و حق آنست که علم تابع معلوم است یعنی
اگر معلوم واقعیت داشتی علم بدان متعلق نشدی چون زید که واقعیت وجود داشت علم بوجودش
متعلق گشت و اگر واقعیت عدم داشتی علم بعدمش متعلق نشدی و این لائح میشود از تقاریر
علماے ماکه ماتریدیاند و صدر الشریعة رح در شرح تنقیح که مسمی بتوضیح است نص کرده و نیز شیخ
ابن عربی مائل باین مذهب است اگر کسے گوید که وقتے کسے علم تابع معلوم شد پس اتحاد معلوم
چگونه ممکن باشد با علم گویم وجود معلوم موقوف بر علم است یعنے آنکه معلوم موجود میگردد مگر بعد
علم اما ملائمت وجود با مائیت معلوم پس موقوف بر علم نیست و چونکه امام فارغ شد از بیان
ایمان بالله خواست که شروع کند در بیان ایمان قدر و آورد و عقیب صفات او تعالی
چه تقدیر هم یکے از صفات بود پس فرمود وهو الذی قدر الاشیاء وقضاها و
لا یکون فی الدنیا شیٔ سوی الله تعالی الا بمشیته وعلمه وقضائه وقدره
واو تعالی آنست که تقدیر کرد همه اشیا را یعنی اندازهٔ آنها مقرر ساخت که تا این زمان موجود
و بعد از آن معدوم و در فلان زفلان جای لیکن بحسب ملائمت طبیعت آن اشیاء و قضے کرد آن
اشیا را یعنے پیدا کرد مطابق تقدیر و پیدا میکرد چیزے در دنیا سواے الله تعالی مگر بخواست
وی تعالی و علم وے با و چیز و امر وی و تقدیر وے بدانکه لفظ قضا مشترک است میان ایجاد
مطابق تقدیر و امر و مراد امام از قول وے وقضاها ایجاد است و از قول وے و قضائه امر است بدانکه
اشیا بے امر وے سبحانه موجود نمیشوند چنانچه حق تعالی فرموده است اذا اراد شیئا ان یقول له
کن فیکون وقتے که اراده میکند چیزے را پس میگوید آنرا کن پس موجود میگردد و برین اند اهل سنت
و جماعت مگر شیخ ابو المنصور ماتریدی که او می گوید که لفظ مجاز است از ایجاد و معتزله و شیعه منکر اند
مرام را بلکه ایجاد را در افعال عباد وکتبه فی اللوح المحفوظ لکن کتبه بالوصف و نوشت او
تعالی آن هر واحد اشیا را در لوح محفوظ لیکن نوشت بوصف چون حسن و قبح و دیگر اوصاف
و بعضے شراح خوانند وکتبه بفتح کاف و سکون تا و برین تقدیر عطف است بر قول وے بمشیته
یعنے موجود نمیگردد چیزے مگر بمشیت وے و کتابت وے قال الامام فی الوصایا ان ربان الله تعالی
امر القلم بان یکتب فقال ماذا اکتب یارب فقال الله تعالی اکتب ما هو کائن

الی یوم القیمة بقوله تعالی وکل شیء فعلوه فی الزبر وکل صغیر وکبیر مستطر
فرمود اقرار میکنیم بآنکه بدرستی الله تعالی امر کرد قلم را بآنکه نویسد پس گفت قلم چه چیز نویسم ای رب
پس فرمود الله تعالی نویس آنچه شونده است وبرین معنی احادیث ناطق اند باز امام استدلال کرد
بر کتابت اعمال چنانچه فرمود بقول الله تعالی کل شیء آه یعنی هر چیزی که کرده اند بندگان است
در صحائف اعمال وهر گونه و بزرگ نوشته شده است والقضاء والقدر والمشیة صفاته بلا کیف
وقضا و قدر و مشیت صفات وی تعالی اند بی کیف یعنی کیفیت او مجهول است و فرمود امام
در وصایا ثم نقر بان تقدیر الخیر والشر کله من الله تعالی لقوله تعالی قل کل من عند
الله ومن زعم ان تقدیر الخیر والشر من عند غیر الله لکان کافر
بالله وبطل توحیده لوکان یعنی پس اقرار میکنیم بآنکه تقدیر نیکی و بدی از نزد خدای تعالی
است چه حق تعالی فرموده است قل کل من عند الله بگو ای محمد هر چیز از نزد خدا است چه خیر وچه
شر وآنکس که ظن کرده است که تقدیر خیر و شر از نزد غیر الله است هر آئینه باشد کافر بالله و باطل شد
توحید وی اگر باشد یعنی مشترک میگردد بدانکه در افعال عباد سه مذهب است جبریه برانند که
افعال ایشان مثل حرکات جمادات است واین باطل است ببداهت عقل و معتزله و شیعه شنیعه بر آن اند
که عباد خالق افعال خود اند وحق تعالی را در آن دخل نیست واهل سنت و جماعت بر آنند که حق تعالی
خالق افعال عباد است خواه خیر خواه شر لیکن بعد تعلق ارادهٔ بنده وبیان این مذهب انشاء الله
تعالی خواهد آمد وکلام امام رد است بر معتزله و شیعه وبعضی ازین کلام تائید میکنند بر آنکه معتزله کافر اند
وچنین نیست چه امام تکفیر احدی نمیکند از اهل قبله چنانچه می آید انشاء الله تعالی وظاهر آنست
که مراد امام زجر است بر معتزله ویا مراد از کفر کفران نعمت است واز بطلان توحید بطلان توحید حقیقی
که خالی از شرک خفی باشد نه توحید که جزء ایمان است هذا والله اعلم بمراد الامام چونکه بود مظنهٔ ورود
آنکه چون تقدیر اشیا بالعلم بود پس علم هم متغیر گردد بتغیر جزئیات چه تغیر جزئیات مستلزم اختلاف تقدیر است ونیز علم
متبوع معلوم گردد و حق است امام که دفع کند آن وسوسهٔ شیطانیه را چنانچه داب مجتهدان است
پس فرمود یعلم الله تعالی المعدوم فی حال عدمه معدوما ویعلم انه کیف یکون
اذا اوجده ویعلم الله تعالی الموجود فی حال وجوده موجودا ویعلم انه کیف

يكون فنائه وبعلم الله تعالى القائم في حال قيامه فاذا قعد علمه قاعدا في
حال قعوده من غير ان يتغير علمه ودر بعض اوصفته نيز آمده او يحدث
له علم لكن التغير واختلاف الاحوال يحدث في المخلوقين ميداند الله
تعالى معدوم را در حال عدم وے او را بصفت عدم و میداند آنکه بدرستے بچه صفت موجود خواهد شد
وقتے که موجود کرد آنرا و میداند الله تعالی موجود را در حال وجود وے بصفت وجود و می داند که
بدرستے بچه صفت خواهد شد فنا وی و میداند الله تعالی ایستاده را در حال ایستادگی پس وقتے
نشست دانست او را نشسته در حال قعود وے یعنے آنکه چون معلوم در واقع موصوف بعدم است علم باو
باعدم وے متعلق گشت و اگر در واقع موجود گشت علم بوجودش متعلق گشت و همچنین هر صفتے
و اگر در واقع باین صفات موصوف باین صفات نمی بود علم باو متعلق نمیشد پس علم تابع معلوم است
و این تغیر است مستلزم تغیر علم نیست و نه تغیر صفتے از صفات ولیکن این تغیر و اختلاف بصفت
در مخلوقات است و تحقیق این آنست که علم حق سبحانه صفتے است قائم بذات وے در ازل
متعلق می شود بهر چیز خواه متغیر خواه غیر متغیر متغیر حادث است و علم وے قدیم یعنے در ازل
دانست که زید مثلا تا این مدت معدوم خواهد ماند بعد ازان موجود خواهد گشت و تا این مدت
قائم خواهد ماند و این مدت قاعد و در فلان وقت خاص خواهد مرد و این علم بتفصیل ثابت بود مر ذات
او تعالی را در ازل و این رد است بر فلاسفه مشائین که میگویند حق تعالی را علم جزئیات بروجه
جزئی نیست و تمام کلام گذشت خلق الله تعالى الخلق من الانس والجن سليما من الكفر
والايمان پیدا کرد الله تعالی مر خلق را از انسان و جن خالی از کفر و ایمان چه کفر و ایمان از لوازم
شخص نیست پس لاجرم که مرتبهٔ ذات مقدم باشد بران ثم خاطبهم بالايمان ونهاهم
عن الكفر پس مخاطب کرد او تعالی آن انسان و جن را بایمان و منع کرد آنها را از کفر بزبان
رسل خود فكفر من كفر بفعله وانكاره وجحوده پس کافر شد هر که شد بفعل خود و انکار خود یعنے
بقلب و جحود خود یعنے بزبان وذلك بخذلان الله تعالى اياه و آن کفر بسبب مخذول
کردن الله تعالی مر آن شخص را و نه مدد کردن او تعالی مر آن شخص را ومن امن امن بفعله
واقراره وتصديقه بتوفيق الله تعالى اياه ونصرته و هر شخص که ایمان آورد بفعل خود و اقرا

خود بزبان وتصدیق خود بدل بتوفیق دادن الله تعالی مرآن شخص را وبد کردن او تعالی

اخرج ذریة آدم من صلبه فی طینهم وامرهم ونهاهم فاقروا بالربوبیه

بیرون آورد الله تعالی ذریة آدم را علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام از پشت وے پس مخاطب کرد آنها را یعنی بقول خود الست بربکم وامر کرد باقرار ربوبیت ومنع کرد آن امر ونهی فرموده می شود از قول الست بربکم پس اقرار کردند آن ذریت بربوبیت او تعالی بقول خود بلی چنانچه قول سبحانه شاهد است بران ومن کفر بعد ذلک بدل وغیره وآن شخص که کافر شد

بعد آن اقرار تبدیل کرد آن اقرار را وتغیر داد آنرا ومن آمن وصدق ثبت علیه ودادم

وآن شخص ایمان آورد وتصدیق کرد ثابت ماند بران اقرار ومستمر ماند بر اقرار خود حق سبحانه وتعالی میفرماید واذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین یعنی یاد گیر اے محمد صلی الله علیه وسلم آن وقت را که گرفت رب تو از بنی آدم ای از پشتهاے آنها ذریت آنها را وگواه گردانید بر ذاتهاے ایشان که من رب شما نیستم گفتند آن ذریت بلی گواه شدیم بران تا بگویید در روز قیامت ما بدرستے بودیم ازین غافلان ونیز باید دانست که این خلق ارواح با اجساد بود نه خلق ارواح فقط چه ارواح از ظهور پیدا نیستند ونیز باید دانست که

ارواح قبل اجساد مخلوق اند چنانچه درحدیث واقع شده است ان الله خلق الارواح قبل الاجساد بخمسة الاف سنة یعنی بدرستے پیدا کرد الله تعالی ارواح را قبل وجود اجساد بمدت پنج هزار سال چنین ذکر کرده است ملا علی قاری چون ظاهر حال تدافع بود در قول امام واخرج ذریة آدم من صلبه آه ودر قول او خلق الله الخلق من الانس والجن سلیما من الکفر والایمان خواست که تاکید قول خود را خلق الله آه بوجهی که تدافع دفع شود پس فرمود ولا خلقهم مومنا ولا کافرا ولکن خلقهم اشخاصا ونه پیدا کرد آن جن وانس را مومن ونه کافر یعنی خلق وے بعد اقرار آنها در جواب الست بربکم باینها نه بقید ایمان مقید بود ونه بقید کفر ولیکن پیدا کرد آنها را اشخاص یعنی اشخاص انسانی وجنی معرا از کفر وایمان والایمان والکفر فعل العباد وایمان وکفر فعل بندگان است

یعنی بعد پیدا شدن آن اشخاص یعنی حق تعالی بعد کسب آنہا پیدا کرد حالتے از کفر و ایمان
پس کفر و ایمان فعل ایشان است چہ جبر نیست از و تعالی چنانچہ لائح خواہد شد انشاء اللہ تعالی

پس تدافع لازم نآمد ویعلم اللہ تعالی من یکفر فی حال کفرہ کافرا فاذا امن بعد

ذلک علمہ مومنا فی حال ایمانہ من غیر ان یتغیر علمہ وصفتہ و میداند اللہ
تعالی آن شخص کہ کافر می شود در حال کفر وے کافر پس وقتے کہ ایمان آورد بعد آن دانست
آنرا مومن در حال ایمان وے از غیر آنکہ متغیر شود علم او تعالی و صفت او تعالی از غضب و رضا
یعنی در ازل علم وے متعلق بود بشخص کہ تا این زمان فلان شخص کافر خواہد ماند و تا این زمان مومن
پس تغیر در علم لازم نآمد و آن را کہ می داند کہ در آخر وقت مومن خواہد ماند از و راضی است ہمیشہ و اگر
میداند کہ در آخر وقت کافر خواہد ماند برو غضب کنندہ ہمیشہ پس تغیر در غضب و رضا لازم نآمد وجمیع افعال

العباد من الحرکۃ والسکون کسبہم علی الحقیقۃ و تمام افعال عباد از حرکت و سکون کسب آن
عباد است بر سبیل حقیقت نہ مجاز بدانکہ افعال بر سہ نوع است یکے افعالی کہ صادر می شوند از فاعل
بر سبیل خلق چون افعال وے سبحانہ و دیگر افعالی کہ صادر می شوند بے شعور چنانچہ سقوط شخصے از
سقف و دیگر افعالے کہ صادر می شوند بشعور لیکن بخلق غیر پس افعال بندگان نزد معتزلہ و شیعہ
شنیعہ از قسم اول است و نزد جبریہ از قسم ثانی و نزد اہل سنت و جماعت از قسم ثالث و تفصیلش اینست
کہ افعال عباد موقوف اند بر چند چیز یکے اختیار و ارادہ و دیگر صرف کردن آن اختیار بسوی وجود
فعل یا عدم آن و آنرا کسب نامند سیوم خلق فعل اہل سنت و جماعت بر آن اتفاق دارند کہ اختیار و فعل
ہر دو مخلوق حق سبحانہ اند و در کسب اختلاف کردند اشاعرہ بر آنند کہ کسب ہم مخلوق حق است چہ ممکن را
قوت ایجاد نیست و ماتریدیہ بر آن اند کہ کسب مخلوق عبد است و باین ابہام اشارت کردہ است بقول
کسبہم علی الحقیقۃ پس نزد اشاعرہ اول حق تعالی ارادہ پیدا میکند پس صرف میکند سوی
فعل یا عدم آن پس فعل را پیدا میکند پس در حقیقت این ہمہ افعال حق اند و عبد محل
آن افعال از آنجا است کہ میگویند کہ این مذہب کفو و جبر است اگرچہ جبر حقیقی نیست
و نزد ماتریدیہ اول حق تعالی ارادہ پیدا کرد پس عبد آنرا صرف کرد سوی ایجاد فعل
یا اعدام پس حق تعالی پیدا میکند افعال را و نیز باید دانست دلائل اقوال باطلہ و تحقیق حق

پس بدانکه جبریه مخالف عقل و نقل است اما مخالفت عقل پس ظاهر اما مخالفت نقل پس آنکه حق تعالی
سقوط در چاه بشعور و اراده محرم گردانید نه سقوط بے اراده پس لاجرم میان هر دو فرق باید
و معتزله بچند وجوه استدلال میکنند یکے آنکه افعال عباد اگر مخلوق حق باشد لازم آید که حق تعالی
متصف بآن افاعیل باشد چون قیام و قعود و غیر ذلک و حق تعالی بری است از صفات
ممکن و جواب آنست که حق تعالی خالق آن افاعیل است نه قابل و خالق موصوف بمخلوق
نباشد بلکه قابل نه بینی که سواد مخلوق حق است با وجود آنکه حق تعالی بدان متصف نیست
دیگر آنکه حق تعالی افعال را اضافت کرد سوی عبد چون عبادت و عصیان پس اگر عبد خالق نبود
تجوز در کلام الهی لازم آید بے ضرورت جواب آنست که وضع الفاظ بحسب ظاهر است چه آن برای
فهم عامه و خاصه و کافر و مومن پس اسناد فعل سوی فاعل عامه آنرا فاعل فعل میدانند در بادی
رای حقیقت باشد و اسناد سوے واقعی که بادی رای آن فاعل نیست مجاز باشد پس ضرب زید حقیقت
است و ضرب الله مجاز اگرچه در واقع فاعل ضرب الله است تعالی شانه نه زید پس اسناد فعل چون
عبادت و عصیان سوی عباد حقیقت است نه مجاز و نسبت خلق سوے فاعل ظاهری مجاز است
چه لفظ خلق موضوع برای فعل فاعل واقعی است پس نسبت خلق سوی غیر الله تعالی مجاز باشد
چه غیر وے فاعل واقعی نیست و دیگر قول الله تعالی خطاب مر عیسی علیه السلام را و تخلق من
الطین کهیئة الطیر باذنی فتنفخ فیها فتکون طیرا باذنی و یاد گیر اے عیسی آن وقت
را که پیدا میکنی از طین همچون هیئت طیر باذن من پس نفخ میکنی در ان پس میشود طیر باذن من
پس حق تعالی اضافت کرد خلق را سوی عبد که عیسی است پس لاجرم او خالق باشد و جواب
آنست که خلق آنجا بمعنے تصویر است پس حاصل این شد تو صورت می بندی مثل صورت
طیر و نسبت تصویر سوی عبد حقیقت است چنانچه دانستے و باقی استدلال آنها با دفع می آید
ان شاء الله تعالی و ما را بر خلق حق تعالی افعال عباد را براهین بسیار است یکے قول حق سبحانه
والله خلقکم وما تعملون الله پیدا کرده است شما را و اعمال شما را و باین آیت احتجاج
کرده بود بر عمر بن عبید که یکے از معتزله است و دیگر قول او تعالی الله خالق کل شیء الله
پیدا کننده هر چیز است و افعال بندگان نیز داخل در کل شیء است و دیگر قول حق سبحانه و تعالی

خطاب مرحضرت را صلے اللہ علیہ وسلم ما رمیت اذ رمیت ولکن اللہ رمی سے تو رمی نمی کنی
درحقیقت وقتے کہ رمی کردی لیکن رمی کردہ است اللہ تعالی پس حق سبحانہ نفی کرد اضافت رمی
از آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم و دیگر انچہ اشارہ کردہ است امام در وصایا و فرمودہ است نقریان
العبد مع اعمالہ اقرارہ ومعرفتہ مخلوق فلو کان الفاعل مخلوقا فافعالہ اولی
ان یکون مخلوقۃ اقرار میکنیم بآنکہ عبد با اعمال خود از صیام وصلوۃ و اقرار خود کہ آن اقرار است
بزبان ومعرفت خود کہ آن تصدیق است بقلب مخلوق است واللہ تعالی خالق اوست
پس اگر باشد فاعل مخلوق پس افعال اولی است بآنکہ مخلوق باشد وتقریر این برہان
آنست کہ ممکن خالق چیزے نمی تواند شد چہ او در حد ذات عدم است وعدم خالق کے بود
واگر کسے بر آن اکتفا نکند وبیان طلبد بگو کہ اگر ممکن خالق چیزے باستقلال بالشرکۃ باشد
پس وجود فعل وعدم آن بہ نسبت ارادۃ حق سبحانہ مساوی باشد پس ممکن باشد کہ بے ارادہ حق سبحانہ
فعلے صادر شود و با بودن ارادہ نہ صادر شود پس او تعالی قادر بر ہمہ اشیا نباشد تعالی عن ذلک علوا کبیرا
بدانکہ نزد اہل سنت وجماعت بندہ فاعل مختار است و او را صفت ارادہ ثابت است و آن صفتے است
کہ بدان فاعل اگر خواہد کند فعل را و اگر نخواہد نہ کند و از این لازم نآید کہ خواست فعل و ناخواست
مساوی باشد بہ نسبت عبد و خواست و ناخواست ہر دو ممکن باشد چہ شرطیہ نزد استحالہ مقدم ہم
صادق می آید چنانچہ اگر واجب الوجود معدوم گردد عالم معدوم گردد صادق است با وجود
آنکہ عدم واجب محال است پس مدفوع شد کلام معتزلہ کہ میگویند کہ اگر حق خالق افعال باشد
فرق میان اختیاری واضطراری نباشد و نیز باید دانست کہ اہل سنت وجماعت بران اتفاق
کردہ اند کہ صفت اختیار وارادہ مخلوق حق است چون فعل و چنانچہ مر وجود فعل را ارادہ شرط
است ہمچنین قدرت تامہ کہ بعد آن فعل پیدا می شود و این ہم مخلوق حق است تعالی شانہ و
آن استطاعت نامند و استطاعت نزد ما لازم است کہ با فعل باشد چنانچہ امام در وصایا
ہمان فرمودہ است بقول خود تقریبان الاستطاعۃ مع الفعل لا قبل الفعل ولا بعد
الفعل لانہ لو کان قبل الفعل لکان العبد مستغنیا عن اللہ سبحانہ وقت
الفعل وھذا لخلاف النص و در بعضے نسخہ بقولہ تعالی واللہ الغنی وانتم

الفقراء ولو کان بعد الفعل لکان من المحال حصول الفعل بلا استطاعة
ولا طاقة قرار میکنیم بآنکه استطاعت با فعل موجود است نه قبل فعل و نه بعد فعل اگر باشد قبل
فعل هر آئنه باشد عبد مستغنی از الله سبحانه در وقت فعل یعنی استطاعت مخلوق حق است و کسب
از عبد است پس اگر استطاعت قبل باشد پس در وقت کردن فعل عبد مستغنی باشد چه در سبب
مستغنی است و استطاعت موجود است از قبل پس عبد مستغنی باشد از حق سبحانه در ایجاد فعل
و این مخالف نص است چه حق تعالی فرمود والله الغنی وانتم الفقراء ای الله تعالی غنی است
و شمایان محتاج و اگر بعد فعل باشد پس وجود فعل از محال باشد چه حق تعالی فعل بر استطاعت
موقوف گرداینده است بدانکه اراده دو است یکی تکوینی و دیگر تشریعی اراده تکوینی آن باشد که
ایجاد بدان متعلق است و آن ملازم امر کن است و تخلف فعل از آن ممتنع است والا قدرت باطل
می شود و تشریعی آن باشد که از موافقت او مستحق ثواب گردد و مخالفت او مستوجب عذاب و
آن ملازم امور شرعیه است و همچنین امر تکوینی که آن موجب کن است و تشریعی و آن دیگر امور
شرعیه و اراده تکوینی قبائح قبیح نیست بلکه اتصاف بکون قبیح است پس مندفع شد آنچه معتزله
و شیعه ظن کرده اند که اراده قبیح قبیح است پس حق تعالی چگونه مرید قبیح باشد و همچنین امر تکوین
قبیح نیست اگرچه اتصاف بامور به قبیح باشد و اما اراده تشریعی و امر تشریعی متعلق بقبیح
نمی شود و لازم است که اتصاف بمراد و مامور به حسن باشد وهی کلها بمشیته وعلمه و
قضائه وقدره و آن افعال جمیع آن مخلوق بمشیت او تعالی است یعنی باراده تکوینی او
و بعلم او چه اراده را علم لازم است و بقضای وی تعالی یعنی بایجاد وی تعالی و قدر وی
یعنی بتقدیر وی و این حکم شامل است مر خیر را و شر را و در وصایا فرموده است ثم نقر بان
الله تعالی خالقهم ورازقهم ولم یکن لهم طاقة لانهم ضعفاء وعاجزون
ومحدثون والله خالقهم ورازقهم پس اقرار میکنیم بانکه الله تعالی خالق آن
خلق است و رازق آنها است و نیست مر ایشانرا طاقتی بر خلق چیزی چه بدرستی آن خلق
ضعیف اند و عاجز و حادث و الله تعالی خالق آنها است و رازق آنها بقوله تعالی
الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم چه خدای تعالی فرموده است

که الله آنست که پیدا کرد شمایان را پس رزق داد شما را پس خواهد میرانید شما را پس زنده
خواهد کرد شما را والکسب من الحلال حلال وجمع المال من الحرام حرام
و پیدا کردن از حلال حلال است و جمع مال از حرام حرام است والخلق علی ثلثة اصناف
المومن الخالص فی ایمانه والکافر الجاحد فی کفره والمنافق المداهن
فی نفاقه و خلق بر سه صفت است یکی مومن که خالص است در ایمان خود و دیگر کافر که منکر
است در کفر خود و دیگر منافق که تمام است در نفاق خود باز امام بیان فرمود احوال آنها فرض
علی المومن العمل وعلی الکافر الایمان وعلی المنافق الاخلاص فرض
کرده است الله تعالی بر مومن عمل نیک و بر کافر ایمان و بر منافق اخلاص یعنی خالص کردن
عمل مر الله را باز امام استشهاد کرد بران بقول او سبحانه و فرمود بقوله تعالی یا ایها الناس
اعبدوا ربکم معناه ایها المومنون اطیعوا و ایها الکافرون آمنوا و ایها
المنافقون اخلصوا ا چه حق تعالی فرموده است ای مردمان عبادت کنید رب خود را و لفظ
ناس شامل است مر کافر و منافق و مومن را پس حاصل آن آیت آن باشد ای مومنان
اطاعت کنید شمایان یعنی عمل نیک کنید و ای کافران ایمان آرید و ای منافقان اخلاص
کنید انتهی کلام الوصایا و درین کلام اشارت بچند چیز است یکی آنکه فاعل هر چیز الله تعالی است
چنانچه مذکور است و میگردد انشاء الله تعالی و دیگر آنکه بر حق تعالی چیزی واجب نیست
چه هرگاه عبید ضعیف شدند بر قوی حقی نداشته اند و تفصیل این انشاء الله تعالی
می آید و دیگر آنکه کفار مامور باعمال نیستند و نیستند مکلف مگر بایمان و این مذهب مشایخ
سمرقند است نه مشایخ عراق و تفصیل را موضع دیگر است الطاعات کلها واجبة
و در بعضی نسخ و حسنة نیز آمده است بامر الله تعالی و بارادته و بقضائه و بتقدیره
و بعلمه و بمحبته و برضائه طاعات جمیع آن واجب اند یعنی ثابت اند بر نسخهٔ اول
و بر نسخهٔ ثانی واجب اند یعنی ترک آن موجب عذاب است و حسنه اند یعنی کردن آن موجب
ثواب است بامر او تعالی شانه است و باراده او است یعنی بامر و اراده تکوینی و شرعی و بقضای وی
یعنی بایجاد وی و بعلم وی و بمحبت وی تعالی و برضای وی تعالی والمعاصی کلها

بتقدیره وعلمه وقضائه ومشیته وارادته ومعاصی جمیع آن خواه حرام خواه
مکروه بتقدیر وے است سبحانه وتعلم وے وبایجاد وے وبخواست وے وباراده وے
یعنے اراده تکوینی ولا بمحبته ولا برضائه ولا بامره ونیست گناهان بمحبت وے تعالی ونه برضاے
وے ونه بامر وے یعنے امر تشریعی ورنه بدون امر تکوینی چیزے موجود نمی گردد چنانچه دانستے
ودر وصایا میفرماید نقر بان الاعمال ثلثة فریضة وفضیلة ومعصیة اقرار
میکنیم بآنکه اعمال سه است فرض که تارک آن مستوجب عذاب میگردد واین شامل است
مر واجب وفرض را وفضیلت فاعل مستوجب ثواب وتارک آن مستوجب عذاب نباشد مستوجب
ملامت باشد یا نه پس شامل شد مر سنت ومستحب را ومعصیت که فعل آن موجب عذاب است
یا موجب ملامت واین شامل است مر حرام را ومکروه را بکراهت تحریمی وتنزیهی فالفریضة
بامر الله تعالی ومشیته ومحبته ورضائه وقضائه وتقدیره وارادته
وتوفیقه وتخلیقه وحکمه وعلمه وکتابته فی اللوح پس فرض بامر الله تعالی است یعنے
بامر تکوینی وتشریعی وبمشیت وے ومحبت وے ورضاے وے وقضاے وے وتقدیر وے
واراده وے یعنے اراده تشریعی وے وتکوینی وے وبتوفیق دادن وے تعالی مر بنده را
وبحکم وے تشریعی وتکوینی وعلم وے ونوشتن وے مر عمل در لوح والفضیلة لیست بامر الله
تعالی ولکن بمشیته ومحبته ورضائه وقضائه وتقدیره وتوفیقه وتخلیقه
وارادته وحکمه وعلمه وکتابته فی اللوح ونیست فضیلت بامر الله تعالی یعنے امر تشریعی
ایجابی ولیکن بمشیت اوست بمحبت او ورضاے وے وقضاے وے وتقدیر او وتوفیق او
وتخلیق او واراده او وحکم او یعنے تشریعی استحبابی غیر ایجابی وتکوینی وعلم او وکتابت او در لوح محفوظ
والمعصیة لیست بامره ولکن بمشیته وبقضائه وبتقدیره وبتخلیقه
وبخذلانه وعلمه وکتابته فی اللوح المحفوظ ومعصیت نیست بامر وے تعالی ولیکن
بمشیت وے است یعنے باراده تکوینی وبامر تکوینی وے وبتقدیر وے وبه پیدا کردن وے آن
معصیت را در دست عبد وبخذلان وے مر عبد را وبعلم وے ونوشتن وے در لوح محفوظ
بدانکه معتزله وشیعه اینجا اشکالی آرند بر مایان وآنرا اقوی استدلالات خود می دانند که اگر حق سبحانه

خالق افعال عباد باشد پس تعذیب عاصی ظلم باشد چه عصیان از او تعالی بر دست بنده
صادر شده است تعالی عن ذلک علوا کبیرا و جواب آن موقوف است بر تمهید سه مقدمه
اول آنکه حسن وقبح در افعال عقلی است حسن بمعنی استحقاق ثواب در آخرت وقبح
بمعنی استحقاق عذاب وعقلی بودن آن نه بودن موقوف بر شرع مثلا شراب صفتی داشت
که بدان شارب آن مستحق عذاب بود که شارع آنرا بیان فرمود و همچنین نماز صفتی داشت که مصلی
بدان مستحق ثواب بود نه بمعنی آنکه عذاب او را لازم و نماز را ثواب لازم تا از آن متخلف نگردد
بلکه بمعنی آنکه از شراب شخص قابل تعذیب گشته است و از نماز قابل ثواب پس اگر حق تعالی
عدل کند از شراب عذاب دهد و اگر رحمت کند از نماز ثواب دهد و نزد اشاعره حسن وقبح شرعی
است یعنی در واقع شراب و نماز استحقاق چیزی نداشت بلکه آب و شراب و نماز همه یکسان
بوده اند شراب را حرام ساخت موجب عصیان وقبح وعقاب و نماز را واجب گردانید موجب
ثواب وحسن گشت و آب را حلال گردانید و دلیل ما قول حق تعالی است ان الله یامر
بالعدل والاحسان بدرستی که الله امر میکند بعدل واحسان اگر عدل واحسان بجعل
شارع باشد حاصل آن گردد که الله امر میکند بامور به و این کلام فائده ندارد و همچنین حق تعالی
میفرماید قل انما حرم ربی الفواحش. بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم حرام گردانید رب
فواحش را و اگر فحش فواحش حرام گردانید شرع باشد پس حاصل آن گردد که حق تعالی حرام کرد
محرمات را و این فائده ندارد و نیز حق تعالی میفرماید احل لکم الطیبات حلال کرده شد
برای شما طیبات و اگر طیب طیبات بجعل شارع باشد کلام سود مند شود و نیز از اشیای متساویات
یکی را حرام گردانیدن و یکی را حلال و یکی را فرض مناسب حکم نیست دوم آنکه اوصاف طاری
نمیشود بر چیزی مگر آنچه ملایم طبع وی باشد مثلا ملایم عدم عدم بود معدوم گردانید
چه ایجاد و اعدام و دیگر صفات اگر بی ملایمت طبع باشد از حکیم صادر نگردد و این ملایمت را بعضی استعداد
می نامند و نسبت استعداد سوی عبد و نسبت حسن وقبح سوی افعال مثل نسبت زوجیت سوی
اربع است چنانچه تخلف زوجیت از اربع ممکن نیست تخلف استعداد وحسن وقبح از اشیا نیز
ممکن نیست سیوم آنکه علم تابع معلوم است و این سابق گذشته است و بعد تمهید میگوییم که الله تعالی

افعال را از خیر و شر موافق اقتضاء طبیعت میکند مثلا طبیعت ابوجهل خواست کفر را مقتضا
اول اراده کفر پیدا کرد بعد از ان کفر پیدا کرد پس ابوجهل کافر گشت باز موافق حسن اشیا
ثواب میدهد و مطابق قبح اشیا عذاب چنانچه کفر ابوجهل اقتضا میکرد مر عذاب را او را معذب گردانید
و این ظلم نباشد چه عذاب در موقع خود واقع شد و ظلم نهادن خبر در غیر موقع باشد و این حجت
حق تعالی است بر بندگان در روز قیامت چنانچه او تعالی خود اشاره کرده بقول خود و لله
الحجة البالغة اگر کسے گوید لازم آید که حق سبحانه و تعالی عفو میکند خلاف مقتضی طبع لازم
آید و آن ظلم است گوئیم آنجا مقتضی طبع وے عفو خواهند بود و نیز نیکی بجای بدان کردن
ظلم نیست هذا و الله اعلم بالصواب و آنیست سر قدر و این فائده تحصیل کرده شد از کتب
عارف ربانی شیخ عبد الرحمن جامی قدس سره و نیز عبارات مشایخ را مشیر بسوی این معنی
یافتم و این همه بر مذهب شیخ ابو المنصور ماتریدی است و اما بر مذهب شیخ ابو الحسن اشعری
راست نمی آید چه او منکر حسن و قبح عقلی است و نیز ملایمت چیزی مر ذوات اشیا را اعتراف نمی کنند
و جواب بر مذهب او انیست که افعال را ملایمتے نیست نه بملایمت استحقاق ثواب و نه ملایمت
عذاب و همچنین مر بندگان را ملایمتے نیست پس اگر حق سبحانه و تعالی بر بندگان عذاب
کند ظلم نیست چه ظلم داشتن چیزے در غیر موضعش باشد و هرگاه که بنده را موضع نیست
نه دوزخ و نه بهشت پس در دوزخ داشتن و عذاب کردن ظلم نبود و هرگاه که تعذیب همه
کسان ظلم نیست تعذیب بعض البته ظلم نیست چنانچه شخصے یک دیوار خود بنا کرد و شکست
آن ظلم نیست چه آن دیوار مستحق غیر نیست و اگر دیوار غیر می شکست البته ظلم می بود و همچنین حق
سبحانه اگر بر بندهٔ خود عذاب کرد آن ظلم نیست و بنده غیر او نیست تا تعذیب وے ظلم باشد
هذا و الله اعلم بالصواب و آین مسئله قضا و قدر است از امهات این فن یا دیگر اگرچه کلام آنجا
طویل بود لیکن ترک کرده شد و اگر قیل و قال درین مسئله ممنوع نبودی تمام بذکر می آمدی و
چون که امام فارغ شد از بیان بقدر خواست که شروع کند در ایمان بانبیاء علیهم السلام و الانبیاء
صلوات الله علیهم اجمعین کلهم منزهون عن الصغائر و الکبائر و الکفر و
قد کان بینهم زلات و خطیئات جمله انبیا علیهم الصلوات تمامی ایشان معصوم اند از

صغائر و کبائر و کفر و بود از او شان زلت و خطیئت بدانکه اتفاق کرده است است که قبل نبوت و
بعد از ان معصوم اند از کفر مگر بعضے خوارج خذلهم الله تعالے که میگویند ممکن است که از
انبیا والعیاذ بالله کبیره صادر شود و آن نزد ایشان کفر است و مخفی نیست که ایشان از اسلام
ابا کردند و بعضے معتزله ذنوب بر انبیا تجویز میکنند چه صغیره و چه کبیره بر سبیل تقیه نزد خوف
هلاک و بر تو مخفی نیست که برین تقدیر امر دعوت منهدم میشود چه نبود هیچ نبی از انبیا که در اول
تکذیب کرده نشد و مردمان قصد هلاک او نکرده اند اگر بخوف هلاک شرک دعوت کردی امر
دعوت منهدم شدی و نیز ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلام و نوح علیه السلام و لوط
علیه السلام با وجود خوف از نمرود و فرعون و قوم نوح و قوم لوط ترک دعوت نکردند و نیز
بر انبیا خوف حرام است چگونه خوف کنند چه حق تعالی فرمود لا تخف تو خوف مکن و
بعضے معتزله بر نبی خوف هم تجویز کرده اند و این هم قریب کفر و مستلزم تحلیل ذنوب است چه
امت نبی امر کرده شده است باتباع آن نبی و اگر کبیره یا صغیره بر انبیا جائز بود پس اتباع
ایشان فرض گردد پس ارتکاب کبیره یا صغیره فرض گردد نعوذ بالله من ذلک و نزد اهل سنت
و جماعت انبیا معصوم اند از صغائر و کبائر و لیکن بعض اشعریه بر انند که اگر سهوا صغیره واقع
شود مضایقه نیست و آنرا زلت نامند و این بعید از حق است چه صغیره مایان کبیره اوشان است
نشنیده این مثل ع نزدیکان را بیش بود حیرانی + و بعضے می گویند که این اختلاف میان اشاعره
و ماتریدیه در ما بعد نبوت است و اما قبل نبوت پس اتفاق دارند بر آنکه دلیلے واقع شده است
بر امتناع ذنوب سوای کفر و کذب و امور خسه و این چنین نیست چه قول امام شاهد عدل است
بر آنکه همیشه انبیا معصوم بوده اند از ذنوب چه صغیره و چه کبیره چه امام تعیین وقت دون وقت نکرده و مع
هذا اجماع ائمه آورده و حاصل آنست که مذهب منصور نزد اهل سنت و جماعت عصمت انبیا است
مطلقا از مطلق ذنوب چه صغیره و چه کبیره ثابت است و لیکن زلت واقع میشود و زلت ترک
افضل را گویند نه ارتکاب صغیره سهوا چه ارتکاب ذنب مطلقا ممتنع است و شیعه شنیعه اینجا
از حد گذشته اند چنانچه گفته اند عقل تجویز نمیکند در اوشان صلوات الله علیهم [illegible]
اجمال را هم تجویز میکنند چون اکثر از [illegible] یا چنین تفریط یا چنین افراط کردند و گفتند که ممکن نیست

که از انبیا صلوات الله علیهم کلمهٔ کفر صادر شود بر سبیل تقیه و مضائقه نداشتند تکفیر انبیا بسبب
ظن شان که در وقت خوف کفر حلال است بلکه واجب نعوذ بالله من ذلک القول و دانستی
که اگر ذنب بر سبیل تقیه جائز باشد امر دعوت منهدم گردد و بطلان تقیه می آید انشاء الله تعالی
و آین قول اباو است از اسلام و آین برین مذهب که از انبیا کفر تجویز کنند انا براء من
هذا القول و اهل سنت در کیفیت عصمت مختلف گشته اند بعضے میگویند که حق تعالی مجبور کرده است
طبائع ایشان را بفضل خود بر عصمت از ذنوب چون طبائع ملکیه و بعضے گفته اند که ایشان
بر طبائع انسانیه اند لیکن از فضل آلهی معصوم می مانند با وجود بودن مختار بر ذنب ملا علی قاری
گفته که شیخ ابو المنصور ماتریدی قدس سره میل باین صوب دارد و درین مقام چند فوائد تعلق دارد
اول در تحقیق ماهیت صغیره و کبیره بعضے گفته که کبیره آنست که شارع بران حد شرعی مورد کرده
باشد و صغیره ضد آن و برین لازم می آید که عقوق والدین از صغائر باشد و این خلاف حدیث
است و بعضے گفته که کبیره آنست که در قرآن بر فاعل آن وعید آمده باشد و صغیره ضد آن و برین
لازم می آید که باز ماندن زوجه از زوج صغیره باشد و حق نزد اهل سنت و جماعت آنست که
کبیره آن باشد که بر فاعل آن وعید آمده باشد و صغیره ضد آن و نیز باید دانست که از قیاس
کبیره ثابت نمی گردد و از کتاب ثابت شود باتفاق اهل سنت و جماعت و در ثبوت از حدیث و اجماع
اختلافی دارند لیکن حق آنست که از حدیث و اجماع نیز ثابت میشود و ملا جلال دوانی از بعضے
کتب شافعیه نقل کرده عدد کبائر از قتل نفس ناحق و زنا و لواطت و نوشیدن شراب مسکر و دزدی
و غصب اموال و دعوی زنا بر مسلم و خوردن رشوت و افطار روزهٔ ماه مبارک بی عذر و قسم دروغ
و قطع رحم و رنجانیدن والدین و خوردن مال یتیم و خیانت کردن در کیل و وزن و تقدیم نماز
از وقت و تاخیر از وقت بے عذر و ضرب مسلم ناحق و کذب بر نبی علیه السلام و سب صحابه
رضی الله عنهم و پوشیده کردن گواهی بے عذر و گرفتن سود و ناخوش کنانیدن زوج را از زوجه
و عیب گفتن کسے نزد سلطان و ندادن زکوة و ترک کردن امر بالمعروف بے عذر و نسیان
قرآن محفوظ و آتش دادن حیوان را و باز ماندن زوجه از زوج و مایوس بودن از رحمت الله
تعالی و خود را مامون دانستن از عذاب الله تعالی و اهانت عالم و حافظ و ظهار و خوردن گوشت

خوب بدانکه مقصود حصر نیست درین عدد بلکه سواے آن نیز کبائر اند و نیز باید دانست که دزدی
مطلق کبیره نیست بلکه دزدی ده درم نزد ما و نزد شافعی مقید نیست و مراد از دعوی زنا دعوی
برغیر عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها چه دعوی برصدیقه کفر است و مراد از ترک امر بالمعروف
ترک همه یکسان است چه ترک بعض گناه نیست نه صغیره و نه کبیره چه امر بالمعروف فرض کفایه است
و مراد از سب صحابه سب غیر خلفای راشدین است اما سب خلفای راشدین پس تفصیلش خواهد
آمد انشاء الله تعالی هذا والله اعلم بالصواب ف دیگر در عدد انبیا یک لکه
۱۲۴۰۰۰ بست و چهار هزار است ولیکن بر حدیث محدثان کلام کرده اند بعضی می گویند که مخالف کریمه است
منهم من قصصنا علیك ومنهم من لم نقصص و بعضے ازان رسل آن رسل اند که قصه کرده ام
من بر تو اے محمد صلے الله علیه وسلم و بعضے از انها آنند که من قصه نکرده ام و ملا علی قاری گفته
که خبر محتمل منافات بعدم قصه ندارد و این فقیر میگوید در در منثور را از امیر المومنین علی کرم الله
وجهه آورده است که یک نبی بود سیه فام که بر محمد صلے الله علیه وسلم قصه کرده نشده است و ازین
معلوم میگردد که قصهٔ اسامی آنها نشده و تو دانستے که حدیث عدد انبیا علیهم السلام ضعیف است
پس حق آنست که مومن را مستحب است که عدد نکند بلکه اعتقاد کند که همه انبیا معصوم اند از صغائر
و کبائر هذا والله اعلم بالصواب فائدهٔ سیوم که انبیا افضل اند از ملائک درین خلاف است بر معتزله
که آنها گویند ملائک افضل اند از انبیا نعوذ بالله من هذا القول و از کلام بعضے شیعه نیز چنین معلوم
میشود آنها می گویند که ملائک معلم رسل اند و معلم محتاج الیه است و محتاج الیه افضل باشد از محتاج
و این باطل است چه گاه باشد که معلم مفضول باشد نمی بینی که ایلچی تعلیم می کند احکام سلطانیه را
مر وزیر را و ازین تقرب وزیر زائل نمی شود و سجدهٔ ملائک مر آدم را علیه السلام برهان جید است
بر مطلب ما هذا والله اعلم بالصواب و محمد رسول الله صلے الله علیه وسلم نبیه و در بعضے
نسخه لفظ و حبیبه نیز واقع شده است و عبده و صفیه و محمد ابن عبد الله ابن
عبد المطلب ابن هاشم صلے الله علیه وسلم رسول الله است و نبی اوست و عبد اوست
یعنے کامل در عبودیت و برگزیده شده است از جمیع خلائق یعنے افضل از جمیع خلائق چنانچه او
صلے الله علیه و علی آله و ازواجه و اصحابه وسلم خود فرموده است انا سید ولد آدم من سردار

ولد آدم ام بدآنکه مر آنحضرت را صلے اللہ علیہ وسلم خواص اند که کسے از انبیا با آن موصوف نبود
یکے آنکه آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم خاتم انبیا بود و بعد او نبی نیست و دین او باقی خواهد ماند
تا روز قیامت چه حق سبحانه و تعالی خبر داده است بقول خود و لکن رسول الله و خاتم النبیین
و لیکن آنحضرت صلے اللہ علیہ و علی آله و ازواجه و اصحابه و سلم رسول الله است و خاتم انبیا است
و در حدیث صحیح واقع شده است که لا نبی بعدی نیست نبی پس من خاصیت دویم آنست
که روح آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم نبی و رسول بود چنانچه در حدیث واقع شده است کنت
نبیا و آدم لمنجدل بین الماء والطین بودم من نبی و حال آنکه آدم ابو البشر منجدل
بود در آب و خاک یعنی حال آنکه آدم پیدا نشده بود و در ان وقت روح مجرد بود و شیخ
عبد الرحمن جامی در تفسیر این حدیث فرموده که وقتیکه الله سبحانه ارواح جمیع انسان پیدا کرد
روح آنحضرت را صلے اللہ علیہ و علی آله و ازواجه و اصحابه وسلم نبی کرده بسوی جمیع ارواح
فرستاد آنها اقرار نبوت وے کرده و اقرار آورده که بعد خلقت ابدان در دنیا برین ایمان قائم خواهیم ماند
و این نبوت بسوی جمیع ارواح بود چه انبیا و چه اولیا و از آنجا ظن میکند ملا علی قاری بطلان
قول کسے که میگوید که نبوت نبی را قبل چهل سال نمی شود و آن تمام نیست چه مقصود قائل که نبوت بعد
خلق بدن پیش از چهل سال نیست و بعضے تفسیر حدیث چنین کنند که حضرت صلے اللہ علیہ وسلم نبی بود
در علم الهی و حال آنکه آدم پیدا شده بود و این مخالف مذاق حدیث است چه این وصف برای همه
انبیا ثابت است آنها همه در علم الهی نبی بوده اند و حال آنکه آدم پیدا نشده بود خاصیت سیوم
آنکه آنحضرت صلے اللہ علیہ و علی آله و ازواجه و اصحابه وسلم رسول بود بسوی جن و انس اما بسوی
جن پس بران سورهٔ جن شاهد است و اما بسوی جمیع انس پس حق تعالی فرموده وما ارسلناك
الا کافة للناس بدرستے که ما فرستاده ایم ترا اے محمد صلے اللہ علیہ وسلم بسوی جمیع ناس جمیع
آنها و خاصیت چهارم آنکه امت آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم افضل است از سائر امم چه حق سبحانه
فرموده است کنتم خیر امة بوده اند شما یان بهتر امت خاصیت پنجم آنکه ازواج آنحضرت صلی الله
علیه وسلم افضل اند از نسای عالم چه حق تعالی فرموده است یا نساء النبی لستن کاحد من
النساء ان اتقیتن اے نسای نبی نیستند شمایان مثل کسے از نسای عالم اگر تقاوت کنید

تفاوت شان بحد تواتر رسیده است پس لاجرم افضل باشد از نسای عالم و بعضی از نسای عالم حضرت فاطمه رض را استثنا دانسته است و حضرت خدیجه و حضرت عایشه صدیقه استثنا درست است و حضرت خدیجه را اکثر اهل سنت و جماعت افضل دانند از همه نسوات چه مریم و چه غیر آن و اتفاق دارند برآنکه عایشه صدیقه افضل است از مریم بنت عمران و آسیه زوجه فرعون وام موسی رسول لیکن اختلاف کرده اند در انکه از حضرت فاطمه رض افضل اند یا نه بعد اتفاق برانکه در اجتهاد افضل بوده اند بعضی گویند که حضرت فاطمه رض افضل اند نقل است که از امام مالک پرسیده اند که فاطمه رض افضل اند یا عایشه رض امام مالک جواب داده اند من تفضیل نمیدهم بر پاره گوشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی را و دلیل ایشان حدیث سید نساء اهل الجنة فاطمة سردار نسای اهل جنت فاطمه است و بعضی تفضیل عایشه صدیقه رض را میدهند و باین صوب اشاره کرده است امام در وصایا و عایشة رضی الله عنها بعد خدیجة الکبری افضل نساء العالمین و عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها افضل نسای عالم است بعد خدیجه کبری چه خدیجه کبری افضل نساء عالم است و دلیل ایشان از احادیث فضل عایشة علی النساء کفضل الثرید علی سائر الطعام فضیلت عایشه بر همه زنان چون فضیلت ثرید بر همه طعامها روا ه البخاری و ایشان حدیث سیدة النساء فاطمه رض را محمول بر شرافت نسب می دارند و بعضی توقف کرده اند جهت معارضه حدیثین هذا و الله اعلم بالصواب و آنحضرت را صلی الله علیه و علی آله و ازواجه و اصحابه وسلم خصائص بسیار اند اگر کسی خواهد از کتاب خصائص کبری طلبد و عصمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگرچه از عصمت جمیع انبیا مفهوم شده بود لیکن امام برای زیادت اهتمام باز بیان آورد و فرمود ولم یعبد الصنم ولم یشرك بالله طرفة

عین قط ولم یرتکب صغیرة ولا کبیرة و نه عبادت کرد بت را و نه شرک کرد یک طرفة العین گاهی نه قبل نبوت و نه بعد نبوت و نه مرتکب شد صغیره را و نه کبیره را و آنچه در قرآن واقع شده است از نسبت ذنب سوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم محمول است بر وجهی که ایمان بفضائل صحابه رض تابع ایمان نبی است صلی الله علیه وسلم

و فرمود و افضل الناس بعد زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوبکر

الصدیق ثم عمر بن الخطاب ثم عثمان بن عفان ثم علی بن ابی طالب

افضل کسان بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابو بکر صدیق ست پس از ان عمر ابن خطاب
پس از ان عثمان ابن عفان پس از ان علی ابن ابی طالب بدانکه مراد از افضلیت اکثریت
ثواب و اعظمیت مرتبه است نزد الله تعالی چه مناط مدح در عاجل و استحقاق ثواب در آجل
برین است و شیخ ابن همام در شرح هدایه در باب امامت گفته که ابو بکر اعلم صحابه بودند و شیخ
عبد الحق دهلوی در شرح مشکوة نیز تقریر آن کرده و امام فخر الاسلام بزدوی قدس سره در کلام
خود نیز بران نص کرده و شیخ ابن تیمیه که از اصحاب امام احمد است گفته که اهل سنت و جماعت
بران اتفاق دارند که ابو بکر اعلم اصحاب بود و بالجمله تفضیل الشیخین ثواباً و علماً مذهب جمهور اهل
سنت و جماعت است و آنچه در عقائد عضدیه واقع شده است که مراد از افضلیت اکثریت ثواب است
نه اکثریت علم و شرف اعتبار بآن نیست که از قلم ناسخ باشد و بر تفضیل شیخین جمیع اهل سنت و جماعت
اتفاق دارند و آنچه از امام مالک نقل میکنند لا افضل احدا علی بضعة رسول الله صلی
الله علیه وسلم مخصوص بعالم ثواب ست بقرینهٔ سوال که فاطمه رض زهرا افضل است یا
عایشه رض صدیقه ورنه امام مالک نص کرده اند بر آنکه ابو بکر رض افضل صحابه است پس عمر و از هیچ اهل
سنت و جماعت شنیده نشد که تفضیل شیخین را منکر باشد و مخالف نیستند درین مسئله مگر شیعه
و از امام همام ابی حنیفه رح پرسیدند که مذهب اهل سنت و جماعت چیست امام جواب داد ان تفضیل
الشیخین و تحب الختنین فرمود تفضیل دادن شیخین را و محبت داشتن ختنین را و اما
در تفضیل امیر المومنین عثمان رض بر امیر المومنین علی رض میان اهل سنت و جماعت خلافی واقع
شده است اکثر بر آنند که عثمان افضل ند از علی و بعضے سکوت کرده اند و این قول را
علمای نقل سوی امام مالک نسبت می کنند و بعضے تفضیل حضرت علی را کرم الله وجهه
بر عثمان رضی الله عنه می دهند علمای نقل میگویند که این مذهب ابن حزم و ابو ثور و سفیان
ثوری و کوفیین است و بعضے این قول را نسبت سوے امام ابو حنیفه میکنند و کلام امام
در فقه اکبر شاهد عدل است بر انکه این نسبت خطا است و نیز در وصایا فرموده است
افضل هذه الامة بعد نبینا صلی الله علیه وسلم ابو بکر ثم عمر ثم عثمان
ثم علی رضی الله عنهم [illegible] اهل بر فضیلت حضرت امیر المومنین ابی بکر رضی الله عنه

بسیار است و در آنچه ذکر می‌کنیم کفایت است یکی از آنها قول حق سبحانه و سیجنبها الاتقی الذی
یؤتی ماله یتزکی و نزدیک است که دور خواهد ماند از آن دوزخ اتقی که میدهد مال خود را
در راه خدای و مفسرین بران اجماع کردند که آیت نازل در شان حضرت امیر المومنین
صدیق اکبر و اتقی اعظم باشد از روی مرتبه و ثواب چنانچه حق سبحانه فرموده ان اکرمکم
عند الله اتقکم بدرستی که اکرم شما نزد الله تعالی اتقی شما است و دیگر قول آنحضرت صلی الله
علیه وسلم لو کنت متخذا خلیلا دون ربی لاتخذت ابابکر خلیلا اگر بودم من
اخذ کننده کسی را دوست سوای رب خود هر آئینه میگرفتم ابی بکر را خلیل و این حدیث
صحیح است واجب العمل شیخ جلال الدین سیوطی دعوی تواتر این حدیث کرده میگوید روایت
کرده است بخاری و مسلم از ابی سعید و ابن عباس و بخاری فقط از زبیر و ابن مسعود و مسلم
فقط از جندب و ترمذی از ابی المعلی و ابی هریره و ابی واقد و عایشه و بزار و طبرانی از
ابن عمر و ابن عباس و بر تفضیل حضرت امیر المومنین عمر نیز دلائل بسیار است یکی از آنها قول
آنحضرت صلی الله علیه وسلم لو کان بعدی نبی لکان عمر اگر بودی پس من نبی هر آئنه
بودی عمر رواه الترمذی و بر تفضیل شیخین نیز دلائل بسیار است یکی از آنها قول آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ما من نبی الا وله وزیران من اهل السماء و وزیران
من اهل الارض اما وزیرای من اهل السماء فجبرئیل و میکائیل واما
وزیرای من اهل الارض فابوبکر و عمر نیست کسی نبی مگر آنکه دو وزیراند مر او را
از آسمانیان و دو وزیراند از اهل زمین یعنی دو از ملائک و دو از انسان اما وزیر من از
آسمانیان پس جبرئیل است و میکائیل و اما وزیر من از اهل زمین پس ابوبکر است و عمر رواه الترمذی
دو وزیر اهل سماء افضل از اهل سماء باشد و وزیر اهل ارض افضل از اهل ارض باشد و از این لازم
نیاید که وزیر اهل سماء از اهل ارض افضل باشد تا آنکه جبرئیل از حضرت امیر المومنین علی کرم الله
وجهه افضل گردد نعوذ بالله منها و نیز فرموده ابوبکر و عمر سیدا کهول اهل الجنة من
الاولین والاخرین الا النبیین والمرسلین یعنی ابوبکر و عمر سردار بزرگان اهل
جنت اند از تمامی اولین و آخرین مگر نبیین و مرسلین رواه ابن ماجه عن امیر المومنین علی رواه الترمذی

عن انس و در باب تفضیل شیخین آثار بسیار است چنانچه محمد ابن حنفیه پرسید از پدر خود یعنی
از امیر المومنین علی کرم الله وجهه که کیست افضل بعد رسول صلی الله علیه وسلم گفت امیر المومنین علی رض
ابوبکر افضل است گفت محمد ابن حنفیه پس از ابوبکر افضل کیست گفت عمر رواه البخاری و ملا علی قاری
گفت که بدرستی ثابت است از حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه که هر که تفضیل میداد حضرت
امیر المومنین مرتضی را بر شیخین حضرت امیر المومنین علی بر و تعزیر میکردند چون تعزیر مفتری و دلیل
بر علمیت حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق امامت مر جمیع صحابه را و آنحضرت را در مرض موت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و آنحضرت دیگری را تجویز نکرد برای امامت این قصه صحیح و مشهور است در مابین محدثین
و نیز آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند لا ینبغی لقوم فیهم ابوبکر ان یؤمهم غیره
نیست لایق مر قوم را چنین قومی که دران ابوبکر باشد امامت کردن غیر آن ابی بکر مر آن قوم را
رواه الترمذی و مستحب است که امام اعلم قوم باشد چنانچه در فقه ثابت است و نیز آن حضرت
صلی الله علیه وسلم فرمودند لا ادری ما بقائی فیکم فاقتدوا بالذین من بعدی
ابابکر و عمر یعنی من نمیدانم چیست بقای من میان شما پس اقتدا کنید ای امت پس
من ابوبکر را و عمر را رواه الترمذی در شان سائر صحابه فرمود فبایهم اقتدیتم اهتدیتم یعنی بهر کسی
که اقتدا کنید هدایت یابید رواه الدارمی پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم تخصیص احدی نکرد و اقتدا
همه را مساوی گردانید و شیخین را مخصص کرده امت را حکم با اقتدا کرد پس لاجرم شیخین اعلم باشند
علاوه آنکه در حدیث ثانی محدثان کلامی دارند حتی که نووی حکم بوضع کرد و بر صحت حدیث اول
اتفاق کردند و برینصورت آنحضرت صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم با اقتدای احدی از صحابه
حکم نکرد مگر با اقتدای شیخین فلاجرم شیخین اعلم باشند برین مطالب آثار بسیار است یکی از آن قول ابی سعید خدری
رضی الله تعالی عنه و کان ابوبکر اعلمنا و بود ابوبکر اعلم ما که صحابه ایم و شیخ ابن همام در شرح هدایه
ازین اثر استدلال کرد بر علمیت نیز باید دانست که اجماع است بر علمیت و فضیلت حضرت امیر المومنین ابی بکر
رضی الله عنه چه کسی از صحابه و تابعین بر فضیلت شان کلام نکردند و همه افضل دانستند و شیخ
ابن تیمیه نقل کرده است از بعضی اساتذه محدثین ابن عیینه دانچه ابن حزم از مقداد و غیره
نقل میکنند تفضیل حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه و وجوه آله الکرام بر حضرت امیر المومنین

ابی بکر رضی اللہ عنہ منکر است نزد محدثان ومحدثین بران کلام میدارند واعتباری ندارد ہذا واللہ اعلم بالصواب وآما افضلیت حضرت امیر المومنین عثمان رضی اللہ عنہ بران آثار کثیر است یکے از انہا قول ابن عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ کنا نخیر علی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نخیرنا ابابکر ثم عمر ثم عثمان بودیم ماکہ صحابہ ایم طلب میکردیم بہتر کسان در عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس خیر داشتیم ابابکر را پس عمر را پس عثمان را ودر بعضے روایات آمدہ است کنا نقول فی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خیر الناس ابوبکر ثم عمر ثم عثمان بودیم ماکہ صحابہ ایم میگفتیم در عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بہترین کسان ابابکر است پس عمر پس عثمان رواہ البخاری وآز ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ نیز مثل آن آمدہ است رواہ الترمذی وآین حدیث اگرچہ موقوف است صورۃً لیکن حکم مرفوع دارد حقیقۃً چہ در اصول آمدہ وثابت شدہ است کہ وقتے کہ صحابی گوید کہ چنین بود در عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آن واجب العمل گردد ومقدم است بر فتوی صحابہ وقیاس ومرفوع گردد وآگر تنزل کنیم گوئیم کہ تقلید صحابی واجب است خصوصاً وقتے کہ صحابی گوید کہ ما جمیع کسان چنین میکردیم واجب العمل گردد نزد جمیع علما اگرچہ در تقلید صحابی بعض اختلاف دارند ہذا واللہ اعلم بالصواب وشیعۂ شنیعہ میگویند کہ افضل ناس بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ اند چند وجوہ رکیکہ می آرند ومیگویند کہ نزد ما منصوص اند امہ حضرت امیر المومنین علی وامام حسن وامام حسین وامام علی زین العابدین وامام محمد باقر وامام جعفر صادق کرم اللہ وجوہہم واین افترا وبہتان است بر حضرات مذکورہ وما خود نص قاطع از امیر المومنین مرتضی علی کرم اللہ وجہہ نقل کردیم باسنادی کہ دران شائبۂ مقال نیست وسابق اجماع نیز بیان کردیم و ازان شبہات رکیکہ یکے آنکہ حضرت امیر المومنین علی اعلم اصحاب بودہ اند چنانچہ در حدیث واقع است انا مدینۃ العلم وعلی بابہا من مدینہ علم وعلی دران مدینہ واعلم اکثر ثوابا باشد وما میگوئیم در جواب کہ این حدیث اگرچہ حاکم وترمذی روایت کردہ است ولیکن ابن جوزی وابن تیمیہ بران تکلم کردہ اند وبر تقدیر صحت این حدیث اعلمیت مفہوم نمی شود چہ جائز است کہ دیگر کسے ہم باب آن مدینہ باشد وآن باب اعظم باشد ونیز جائز است کہ کسے دیگر اعلم باشد وباب نباشد

چه از وی کسی دیگر تعلیم نشود و نیز لا نسلّم که اعلم اکثر ثوابا باشد و دیگر از ان شبهات رکیکه آنکه آنحضرت
صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم فرموده اند یا علی انت منّی بمنزلة هارون من موسی
الّا انّه لا نبی بعدی ای علی تو از من بجای هارونی از موسی مگر نیست نبی پس من رواه البخاری
هارون افضل بود از همه کس بعد موسی پس چنین حضرت امیر المومنین علی باشند ما میگوییم در جواب
که از تشبیه مشابهت بجمیع وجوه لازم نمی آید و اگر بجمیع وجوه مراد باشد لازم آید که ولایت هارون
مثل ولایت امیر المومنین علی باشد واحکامی که بهارون حلال بود بحضرت امیر المومنین نیز حلال
باشند اگر کسی گوید که استثنا بچه طریق راست آید گوییم الا بمعنی لکن است ومعنی حدیث آن است
ای علی تو چنین عزیزی نزد من چنانچه هارون عزیز بود نزد موسی لیکن نبی نیست بعد من و درین
تسلی بود مر حضرت امیر المومنین علی را چه در بعض غزوات آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت
امیر المومنین علی را همراه خود نه بردند ودر خانه بجای خود گذاشتند ازین در دل حضرت امیر المومنین
علی ملالی و وحشتی حاصل شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند آیا راضی نیستی که تو باشی از من
مثل هارون از موسی حضرت امیر المومنین علی فرمودند بلی پس آنحضرت گفتند ای علی تو نزد
من مثل هارونی از موسی در عزت و برادری پس ترا در خانه اگر نگذارم کرا بگذارم و ازین تفضیل
بر احدی مفهوم نمی شود هذا والله اعلم بالصواب و نیز باید دانست که بعضی ظن کرده اند که مسئله
تفضیل الشیخین ظنی است چنانچه امام الحرمین وصاحب صواعق وبعضی شراح این کتاب وشیخ عبد الحق
دهلوی از مواقف وغیره مائل باین صوب شده اند اصحاب ظن میگویند که مستند خبر واحد است
وآن مفید ظن است وحال آنکه شیخ ابو الحسن اشعری قدس سره که محقق این طائفه است تصریح
بقطعیت کرده ودر قصیده امالیه گویند که و للصدیق رجحان جلی علی الاصحاب من غیر
احتمال و برای صدیق فضیلت بر جمیع اصحاب از غیر احتمال و این نص قاطع است بر قطعیت مسئله
مجتهدان چون حنیفه وشافعی حکم بر تفضیل الشیخین میکردند و حدیث ظن بمیان نه آوردند و ملا علی
قاری انصاف کرده و گفته که تفضیل حضرت امیر المومنین ابی بکر قطعی است چه ثابت است
باجماع واجماع دلیل قطعی است چنانچه در اصول فقه ثابت است واما تفضیل حضرت امیر المومنین
عمر تواند که ظنی باشد و این فقیر میگوید که بعض انصاف صواب است وبعض خطا و قطعیت فضیلت

حضرت امیر المومنین ابی بکر الصواب رسیده چه ثابت است باجماع و خبر متواتر المعنے وآنچه شیخ عبدالحق آورده که مقداد وغیره خارج شده اند واگرچه منکر است لیکن در اجماع خلل خواهد و دیگر آنکه مستند اجماع ظنے است پس قطعیت ثابت گردد تمام نیست چه سابق دانستے که حدیث خروج مقداد وغیره منکر است نزد علماء نقل و منکر خلل در اجماع البته خواهد کرد عجب است که بعد اعتراف به منکر بودن قائل بخلل اجماع شده و اجماع قطع است خواه مستند ظنے باشد یا قطعے چنانچه در علم اصول ثابت است علاوه آنکه مستند اجماع خبر است که متواتر است بالمعنے و آن قطعے است و در ظنیت فضیلت حضرت امیر المومنین عمر خطا کرده چه بر فضیلت شان هم اجماع است و خبر متواتر المعنے علاوه آنکه تفضیل الشیخین از ضروریات دین است چنانچه امام فرموده که علامت تسنن تفضیل شیخین و محبت ختنین است و امام شافعی شهادت کس که منکر تفضیل الشیخین باشد قبول نمیکند ائمه اربعه نماز پس او مکروه می دارند و فوق کراهت پس فاسق ضروریات دین کی ظنے باشد و نیز سلف بدان حکم بالقطع می کردند پس ما را انکار آن نمیرسد و بالجمله قطعیت این مسئله قطعے و از نصوص سلف ثابت است پس ما را انکار آن نمیرسد و اما تفضیل حضرت امیر المومنین عثمان اگر ظنے باشد باشد چه بران اجماع ثابت شده چه اگرچه اکثر صحابه حکم بتفضیل حضرت امیر المومنین عثمان کرده اند لیکن بعضے حکم نیز بالعکس کرده اند و از ضروریات دین هم نیست چه بعضے اهل سنت توقف کرده اند و بعضے بفضیلت حضرت امیر المومنین علی نیز قائل شده اند هذا والله اعلم بالصواب و اما فضیلت حضرت امیر المومنین عثمان رض و حضرت امیر المومنین علی رض بر باقی صحابه سوای شیخین نیز قطعی است و مجمع علیه است از جمیع صحابه و تابعین چنین منقول است و کسے در بن مکروه مگر بعضے اهل بدع چنانچه شیعه تکفیر حضرت امیر المومنین عثمان رضی الله عنه می کنند و خوارج که بکفر هر دو میکنند و فضائل حضرتین امیر المومنین عثمان و علی بسیار است خارج از شمار است یکے آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو دختر خود را که رقیه و ام کلثوم بودند در نکاح حضرت امیر المومنین عثمان داد از آنجاست که لقب وے ذی النورین شده و فرمود بعد مرگ آن دختر ها اگر بودی سیوم البته من نکاح کرده دادمی و فاطمه زهرا را رضی الله عنها بحضرت امیر المومنین علی نکاح کرده داد پس چه خسارت است مر خوارج را که تکفیر این صحابه کبار میکنند و در روایت صحیح آمده که شخصے آمد از ابن عمر پرسید که عثمان در جنگ بدر حاضر نبوده اند و در بیعت

رضوان هم نبودند و ماخذ فرار کرده بودند ابن عمر فرمود بشنو ولی در جنگ بدر نه بودند جهت
کسل زوجه خود دختر رسول الله صلی الله علیه وسلم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم سهم غنیمت
داد چنانچه به غازیان دیگر داده بود پس گویا در بدر حاضر بودند و در بیعت رضوان نیز حاضر نبوده
اند جهت فرستادن در مکه برای استخراج مشرکان لیکن آنحضرت صلی الله علیه وسلم یک دست خود را
بر دست دیگر نهاد و فرمود هذه ید عثمان نیست دست عثمان و در جنگ احد نیز فرار شده بودند
لیکن حق سبحانه معاف کرد و فرمود در سورهٔ آل عمران ولقد عفا عنکم یعنی آینه عفو کردم
از شمایان و این آیت نازل است در حق امیر المومنین عثمان پس همه خلق بسبب او بخشیده شد
پس آن شخص ساکت ماند و سبک گشت و احادیث و آثار در فضائل حضرت امیر المومنین عثمان
بسیار واقع است چند از آن سابق مذکور شد و اما فضائل حضرت امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه
نیز بسیار است یکی از آنها یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی رواه الشیخان
و حق سبحانه و تعالی فرموده ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا
میفرماید که نیکان آنکسان اند که طعام میدهند طعام را بر حب او تعالی مسکین را و یتیم را
و اسیر را و این آیت نازل است در حق امیر المومنین مرتضی علی و غیر آن احادیث و آثار در شان حضرت
امیر المومنین علی کرم الله وجهه بسیار است احتیاج بیان نیست و خوارج خذلهم الله تعالی میگویند
که حضرت امیر المومنین عثمان مقاتله اهل کوفه خواستند تا آنکه قتل شدند و حضرت امیر المومنین مرتضی
علی کرم الله وجهه نیز با مسلمانان که معاویه و اصحاب وی بودند قتال کردند پس هر دو والعیاذ بالله
مرتکب ذنب شده اند و مرتکب ذنب کافر باشد ما میگوییم در جواب که حضرت امیر المومنین عثمان هرگز مقاتله
اهل کوفه نخواسته است و قاتلان او شان ظالم بوده اند در قتل و حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه برحق
خود جنگ میکردند و جنگ کردن بر او شان واجب چنانچه حق سبحانه تعالی میفرماید فان
بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی پس اگر بغاوت کند یکی از آن دو طایفه
مومنان پس قتل کنید آن طائفه مومن را که بغاوت کند و تفصیل این ان شاء الله تعالی
می آید هذا والله اعلم بالصواب وخلافتهم علی هذا الترتیب ایضا و خلافت آن صحابه
کبار نیز بهمین ترتیب است خلیفهٔ اول حضرت امیر المومنین ابی بکر الصدیق بود و خلیفهٔ دوم حضرت

امیر المومنین عمرؓ بود خلیفهٔ سیوم حضرت امیر المومنین عثمانؓ بود خلیفهٔ چهارم حضرت امیر المومنین علیؓ بود بدانکه درین مسئله هرگز احدی نزاع نکرده مگر شیعه در خلافت شیخین و امیر المومنین عثمان و خوارج در خلافت ختنین و بر خلافت حضرت امیر المومنین ابی بکر صدیقؓ اجماع قطعی است قصهٔ ش آن است که در سقیفهٔ بنی ساعده بعد موت آن حضرت صلی الله علیه وسلم جمع آمدند باهم مشورت امر خلافت میکردند انصار گفتند که از ما یک امیر شود و از شما یک امیر حضرت امیر المومنین ابی بکرؓ فرمودند نه بلکه از ما یک امیر و از شمایان وزیر آنگاه ابو ایوب انصاریؓ فرمودند که خدای تعالی رسول خود را از قریش گردانید خلیفهٔ او نیز از قریش باشد و ما که انصار رسول بودیم انصار خلیفهٔ او نیز خواهیم شد پس حضرت امیر المومنین عمر فرمودند دست خود بسط کن بیعت کنم مر ترا چونکه رسول الله صلی الله علیه وسلم ترا مقدم گردانید در امر دین کیست که مؤخر گرداند مر ترا در امور دنیا پس حضرت امیر المومنین عمرؓ بیعت کرد پس از آن همه اصحاب از مهاجرین و انصار بیعت کردند و اتباع او اختیار کردند و آنچه میگویند که حضرت امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه و حضرت زبیر در بیعت حاضر نبودند تمام نیست چه اگرچه آنها در وقت بیعت حاضر نبوده اند اما در روز دویم و یا سیوم هر دو بیعت کرده اند چه در صحیح این چنین ثابت شده است که حضرت امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه در روز سیوم بیعت کردند این روایت صحیح است نزد محدثین و آنچه در صحیحین واقع شده است که بیعت حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه بعد شش ماه بود بعد وفات حضرت فاطمهٔ زهرا آن بیعت دویم بود و این است در جمع روایتین و آنچه مسلم منفرد شده است بران که حضرت امیر المومنین مرتضی علی در حال حیوة فاطمهٔ زهرا که شش ماه بود بیعت نکرده بود صحیح نیست چه بنا بران تکلف است تحقیق این تکلم آن است که وقتی زهری که راوی این قصه است از عروه و عائشه این روایت رسید که حضرت امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه بعد وفات حضرت فاطمهٔ زهراؓ خواست که بیعت کند پس زهری دانست که در زمان سابق بیعت نبود از رای خود گفت و لیکن تابع مالک الا شهد این در قول حضرت عائشه صدیقه داخل نیست و بر تقدیر تسلیم هم تاخیر شش ماه خلل در اجماع ندارد چنانچه در اصول فقه ثابت است هذا والله اعلم بالصواب شیعه میگویند که بیعت از راه تقیه بود چنانچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم از راه تقیه حضرت امیر المومنین ابی بکر را کرده بود بلکه ازین هم ترقی میکنند و میگویند که انبیا را

اظهار کلمهٔ کفر از راه تقیه در حال خوف جائزست بلکه واجب نعوذ بالله من هذا القول و تو میدانی که این
تقیه از شیر خدا کے ممکن باشد و این کمال نامردی ست که دین خود را و حق خود را برای خوف برباد دهد
و این چه افترا است و چه بدفهمی است و به بین که از معاویه ابن ابی سفیان جنگ کرده حق خود گرفته و آنجا جنگ
کردن نتوانست و عید و جمعه با حضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنه ادا میکرد پس معلوم گردید که در اجماع
بودن هیچ شکی و شبهه نیست لیکن باقی ماند که سعد ابن عباده از بیعت متخلف مانده بود و تا حیوة
متخلف ماند و این خلل در اجماع دارد و ما میگوئیم که سعد ابن عباده امارت خود میخواست و این مخالف
نص است چه حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند الائمة من قریش یعنی ایمه از قریش ماند پس مخالفت
او اجماع قدح ندارد چه مخالفت مرا بهای صحابه نبود بلکه مخالفت او مخالفت نص پس مخالفت او
اعتبار ندارد چونکه وقت وفات حضرت امیر المومنین ابی بکر رسید وصیت کرد قابل خلافت حضرت
امیر المومنین عمر اند پس بعد وفات حضرت ابی بکر صدیق همه صحابه بران وصیت عمل کردند و بیعت
حضرت امیر المومنین عمر کردند و درین هم کسے مخالفت نکرد سوای سعد بن عباده لیکن مخالفت
او مخالفت نص بود چه او امارت خود میخواست چنانچه دانسته و شیعه میگویند که این بیعت هم از حضرت
امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه تقیه بود و جواب آن دانسته باد و قتیکه ابو لولو زخم کاری بر حضرت
امیر المومنین عمر زد مردمان خواستند که امر خلافت را بعبد الله ابن عمر وصیت کنانند حضرت
امیر المومنین عمر فرمودند که او قابل خلافت نیست گفتند پس کیست فرمود از مهاجرین
سابقین اولین گفتند آن کیستند فرمود عثمان و علی و عبد الرحمن ابن عوف و طلحه و زبیر و سعد
ابن ابی وقاص پس امر خلافت را شوری گذاشت و بعد وفات حضرت امیر المومنین عمر مردمان
برای دو کس از ان شش امر موکول کرده شدند و آن همه بعبد الرحمن ابن عوف موکول کرده
عبد الرحمن بیعت حضرت امیر المومنین عثمان اولا کرد با تمام اصحاب بیعت کردند و کسی انکار آن
نکرد و سعد بن عباده دران وقت حی نبود و شیعه میگویند که بیعت حضرت امیر المومنین عثمان را آنجا
هم بتقیه بود و جواب آن دانسته باز حضرت امیر المومنین شهید شدند امر را بکسی موکول نکردند
تمامی مهاجرین و انصار بیعت حضرت امیر المومنین علی کردند و کسے دران مخالفت نکرد و آنچه
منقول است از طلحه و زبیر که فرمودند بیعت کردا و شانرا دست ما نه قلب ما صحیح نیست چه او شان مبرا

بودند از مخالفت ظاهر و باطن را پس معلوم گردید ترا که خلافت همه خلفا مجمع علیه است لیکن اجماع
خلافت حضرت امیرالمومنین قطعی و اجماع خلافت ظنی هذا والله اعلم بالصواب و نیز باید دانست که اجماع
قطعی که یکی ارادهٔ شرعیه است شرط نیست در ثبوت خلافت چه بیعت همه کسان شرط نیست بلکه
بیعت همه معتبران شرط است پس مر انعقاد خلافت حضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه خروج
معاویه و اصحاب او قادح خلافت نیست اگر کسی گوید که طلحه و زبیر و عایشه صدیقه رض با حضرت امیرالمومنین
مرتضی جنگ کردند پس معلوم شد که راضی بخلافت نبودند گویم در جواب که اوشان برای خلافت
جنگ نکرده بودند بلکه برای اخذ قاتل حضرت امیرالمومنین عثمان و مذهب عایشه صدیقه رض
و غیرها آن بود که اگر کسی سلطان را کشد قصاص باید گرفت و حضرت مرتضی علی نداد بسبب
آنکه مذهب اوشان آن بود که اگر کسی بغاوت کرده سلطان را بکشد و باز تابع سلطان دیگر گردد
قصاص ساقط میشود و حضرت امیرالمومنین علی در اجتهاد خود بصواب رسیده بودند و عایشه
صدیقه رض و غیرها مخطی بودند المجتهد المخطی و یصیب و کسی مرتکب ذنب نبود و چون طلحه و زبیر
و عایشه صدیقه رض دانستند که در اجتهاد من خطا است توبه کرده باز رفتند و باز نام جنگ بزبان
نیاوردند و نیز طلحه وغیره دانسته بودند که قاتل حضرت امیرالمومنین عثمان همراه حضرت امیرالمومنین
علی است و در واقع همراه امیرالمومنین علی نبود چون نزد ایشان بصحت رسید که قاتل اینجا نیست
با علم خطای خود در اجتهاد توبه کرده باز گشتند هذا والله اعلم بالصواب و از دلائل خلافت خلفای
راشدین قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم است الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یکون ملکا
خلافت بعد من سی سال است پس از آن ملک خواهد بود رواه الترمذی یعنی خلافت بعد
من متوالی سی سال است بعد آن متوالی نیست پس بودن امام مهدی و عیسی علیه السلام خلیفه را حرج
ضرر ندارد و از دلائل حضرت خلافت حضرت امیرالمومنین عثمان انچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود
که اگر مردمان ترا گویند که خلع کن این قمیص یعنی خلافت را تو خلع نخواهی کن و اگر بران کشته شوی شهید شوی
رواه ازین و از دلائل خلافت امیرالمومنین علی قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمار را ستقتلك
الفئة الباغية قریب است که قتل خواهد کرد ترا ای عمار گروه باغیان رواه الشیخان و عمار را اصحاب
معاویه قتل کردند پس لاجرم باغی باشند لیکن ذنب نبود که اوشان متاول مخطی بودند هذا والله اعلم بالصواب

و نیز باید دانست که مسئلهٔ خلافت خلفای راشدین قطعی است که از ضروریات دین است و شبهات شیعه
شنیعه دو قسم است یکی اثبات خلافت امیر المومنین علی و دیگر ابطال خلافت دیگر خلفای راشدین و دیگر اما قسم
دویم پس یکی از ان آنست که حضرت امیر المومنین ابی بکر والعیاذ بالله ظالم بودند بر فاطمهٔ زهرا رض ظلم کردند که
فدک وغیره اموال آنحضرت صلی الله علیه وسلم ندادند و ظالم مستحق خلافت نبود و جواب آنست که حضرت امیر المومنین
ابی بکر بر حدیث عمل کرده بودند و قصه اش آنست که فاطمهٔ زهرا از حضرت امیر المومنین ابی بکر صدیق دعوی
نصف باغ فدک وغیره که ترکهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود کرد که حصهٔ دختر از ترکهٔ پدر نصف است حضرت
امیر المومنین ابی بکر صدیق رض جواب دادند که من شنیده ام از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نحن معاشر الانبیاء
لا نورث ما هستیم معاشر انبیا دیگر وارث کرده نمی شوم که کسی وارث من باشد رواه الشیخان و عمل بر حدیث
ظلم نباشد و عمل بر حدیث جاری است الی یومنا شیعه گویند که بعد از ان دعوی هبه کردند و شاهد آوردند
امام حسن و ام ایمن را و ما میگوییم در جواب که این بهتان است بر فاطمهٔ زهرا که علمای حدیث انکار آن
کردند و نیز برین لازم می آید کذب فاطمه والعیاذ بالله چه حاصل دعوی اول آن بود که نصف حق من است
و هشتم حصه حق ازواج است و باقی حق عباس که عم بود و حاصل دعوی ثانی آن می شود که کسی شریک
من نیست آن اموال من است بلا شرکت غیر و این تناقض صریح شان فاطمهٔ زهرا از ان مبرا است انتهی
ذکر کردند ملا عبد السلام در حاشیهٔ شرح مواقف هذا والله اعلم و دیگر از ان آنست که حضرت امیر المومنین
ابی بکر رض فاطمهٔ زهرا رض را در غضب انداخت وقتی که اموال مذکوره به فاطمهٔ زهرا رض ندادند فاطمه رض در غضب آمد
و مهاجرت کرد و تکلم نکرد تا آنکه ازین عالم رحلت کرد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده که هر که فاطمه رض را
در غضب انداز د گویا که مارا در غضب آورد رواه البخاری و آن شخص که آنحضرت را در غضب انداخت
لائق خلافت کی بود و جواب که اغضاب دو قسم است یکی در امور شرعیه و دیگر در امور مباحه قسم اول
از ان ممنوع نیست و عمل موافق حدیث و قرآن باید اگر چه کسی در غضب آید و این اغضاب مراد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نبود و ممنوع قسم ثانی است و آن از حضرت ابی بکر ثابت نشده است و نیز در بعضی روایات
آمده است که حضرت امیر المومنین ابی بکر عذر کرده بودند از فاطمهٔ زهرا رض و فاطمهٔ زهرا رض معذور داشتند و فرمودند
که من از شما راضی ام و دیگر مزخرفات می آرند که ترک آن افتاد تا تطویل بی طائل نگردد و اما قسم اول
آنکه دعوی نص جلی میکنند و این باطل محض است و آنچه بر مدعی او شان جلی است مفری است و آنچه

ثابت است دلالت بر مدعی ندارد دیگر ازان قول آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم یا علی انت منی بمنزلۃ ھارون من موسی رواہ الشیخان وہارون خلیفہ موسی بودند وجواب آنست کہ ہارون خلیفہ موسی در حیات بود تا چہل روز و حضرت علی کرم اللہ وجہہ نیز در حیات آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم باشند وقصہ ش بالا گذشتہ وازین خلافت بعد آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم مفہوم نمی شود ہذا واللہ اعلم بالصواب غایرون علی الحق دائم اند آن صحابہ بر حق در وقتے از اوقات از حق رجوع نکردہ اند و در بعضے نسخ زیادت مع الحق نیز آمدہ است یعنی باقی اند با حق یعنی ظاہر اقوال ہم مطابق حق بود و باطن نیز مولاھم جمیعا محبت میدارم ازان خلفای تمامی آن چہ خلفا خیار امت اند پس محبت شان واجب گردد و در وصیت فرمودہ است ویحبھم کل مومن تقی ویبغضھم کل منافق شقی ومحبت خواہد داشت ازان خلفا ہر مسلم متقی وبغض خواہد داشت ہر منافق شقی واین تغلیظ است بر محبت اصحاب رضی اللہ عنہم اجمعین ولا نذکر احدا من الصحابۃ رضوان اللہ تعالی علیھم الا بالخیر و ما ذکر نکنیم احدی را از صحابہ رضوان اللہ تعالی علیہم مگر بنیکی واین رد است بر شیعہ کہ تکفیر جمیع صحابہ میکنند مگر امیر المومنین مرتضی علی و حسنین وعباس وابن عباس و بلال ومقداد وصہیب وابی ذر وسلمان ورد است بر خوارج کہ تکفیر امیر المومنین حضرت عثمان وعلی وطلحہ وزبیر وعایشہ صدیقہ ومعاویہ میکنند ومختار نزد ما کہ جمیع صحابہ عدول اند خواہ قبل فتنہ امیر المومنین عثمان وعلی وبعدہ وبعضے معتزلہ گویند قبل فتنہ امیر المومنین عثمان وبعضے بر آنند کہ قبل فتنہ امیر المومنین علی در فضائل صحابہ احادیث بسیار وارد شدہ است چنانچہ آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمودہ اند لا تسبوا احدا من اصحابی فلو ان احدکم انفق مثل احد ذھبا ما ادرک مد احدھم ولا نصیفہ میفرمایند دشنام نہ بہید یکے را از صحابہ من چہ اگر بدرستے کہ یکے از شما نفقہ کند طلا را مثل جبل احد ہرگز ادراک نکنند شما را یعنی ہرگز در مرتبہ شما یان نرسد ونہ نصف مد شما را رسد یعنی ونہ نصف مرتبہ شما را رسد رواہ الشیخان ومد ظرفی است کہ ازان وزن اشیا میکنند ونیز فرمودہ اند اللہ اللہ فی اصحابی من احبھم فبحبی احبھم ومن ابغضھم فببغضی ابغضھم ومن اذاھم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی اللہ ومن اذی اللہ فیوشک ان یاخذہ میفرمایند تفاوت اللہ را در حق اصحاب من و کسی کہ محبت خواہد داشت از او شان بسبب محبت من محبت خواہد داشت وآنکس کہ بغض خواہد داشت

بسبب بغض من بغض خواهد داشت و آنکس که ایذا داد ایشان را پس بدرستی ایذا داد مرا
و هر کس که ایذا داد مرا پس بدرستی ایذا داد الله را و هر کس که الله را ایذا داد قریب است که الله خواهد
گرفت او را در عذاب رواه الترمذی از اینجاست که میگویند اهل سنت و جماعت که محبت جمیع صحابه واجب
است و نیز فرمودند اذا رأیتم الذین یسبون اصحابی فقولوا لعنة الله علی شرکم وقتی
که بینید شما آنکسان را که دشنام میدهند اصحاب مرا پس بگوئید لعنت باد بر شر شما یعنی بر شما بسبب شر شما رواه الترمذی
از انجاست که میگویند محبت ساب صحابه حرام است و ابن عباس میفرماید لا تسبوا اصحاب محمد
رسول الله صلی الله علیه وسلم فلمقام احدهم ساعة خیر من عمل احدکم
اربعین سنة میفرماید که دشنام ندهید اصحاب محمد را صلی الله علیه وسلم هرآئنه ایستادن یکی از شما
ای اصحاب یکساعت بهتر است از عمل یکی از شما چهل سال رواه ابن بطه باسناد صحیح از انجاست که میگویند صحابه
افضل است اند و نیز آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند اصحابی کالنجوم فبایهم اقتدیتم اهتدیتم صحابه
من چون ستارها هستند پس بهر کسی که اقتدا کنید هدایت یابید رواه الدارمی و ابن عدی و این حدیث را
بعضی محدثین صحیح میدانند و بعضی ضعیف و متاخران میگویند که حدیث حسن است قابل احتجاج از انجا
است که حنفیه میگویند که تقلید صحابی واجب است و اجماع صحابه مقدم است بر همه اجماعها فائده واجب
است بر همه مسلمانان گواهی دهند بدخول جنت مرده صحابه را که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر داده است
بدان و آن خلفای راشدین اند و طلحه و زبیر و عبد الرحمن ابن عوف و ابو عبیده ابن الجراح و سعد
ابن ابی وقاص و سعید ابن زید و مقصود حصر نیست در ده کس بلکه اگر حدیث ناطق بجنتی بودن
سوای ایشان واقع شود شهادت بجنت واجب گردد و نیز واجب است گواهی دادن عموما بدخول جنت
مر اصحاب بدر را چه در حدیث قدسی وارد شده است لقد غفرت لکم اعملوا ما شئتم یعنی هرآئنه بخشیدم
مر شمایان را بکنید هرچه میخواهید از نیکی و بدی و نیز واجب است گواهی دادن مر اصحاب بیعت رضوان را عموما
چنانچه حق سبحانه تعالی میفرماید لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة یعنی هرآئینه
البته راضی شد الله تعالی از جمیع مومنان دران وقتی که بیعت کردند آن مومنان
ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم زیر درخت و واجب است حسن اعتقاد بجمیع صحابه عموما چنانچه احادیث
بالا رفته است و نیز واجب است اعتقاد باآنکه الله تعالی برده است نجاست ذنوب از اهل بیت آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم وآن ازواج اند باتفاق اہل سنت وجماعت وفاطمہ زہرا وامام حسن وامام
حسین وامیر المومنین علی وجعفر طیار در صحیح مذہب چنانچہ حق تعالی فرمودہ است انما یرید
اللہ لیذہب عنکم الرجس اہل البیت ویطہرکم تطہیرا ارادہ میکند اللہ تعالی
کہ ببرد از شمایان نجاست گناہ را ای اہل بیت محمد صلی اللہ علیہ وسلم وطاہر کردہ اند شمایان را بطہارت
کردن ہذا واللہ اعلم بالصواب وامام در وصایا فرمودہ است وہی ام المومنین وآن عایشہ ام
مومنان است ویطہرہ من الزناء وپاک است از زنا چنانچہ حق تعالی در سورۂ نور خبر دادہ است
بران وبرئتہ مما قال الروافض بری است ازانچہ میگویند روافض از کفر وضلال چہ آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم فرمودہ است فضل عایشة علی النساء کفضل الثرید علی سائر الطعام ونیز
احب نساء بود سوی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چنانچہ در صحیح مسلم آمدہ است کہ شخصی پرسید از آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم کیست احب نزد تو فرمودہ عایشہ فمن شہد علیہا بالزنا فہو ولد الزنا پس
آنکس کہ گواہی دہد بر او شان بزنا پس آن شخص ولد الزنا است وآین مزاح است باسباب حضرت شان
وتصویر آنست کہ وقتی کسی نسبت کرد بجناب شان بزنا گویا کہ ام خود را نسبت کرد بدین موجب ظن خود
ولد الزنا شدہ در واقع چہ از نسبت وتہمت ثابت نمیشود ورنہ آن شخص کافر است وبعضی شراح گفتہ اند
کہ مراد امام آنکس مثل ولد الزنا است چہ ہر کہ بانساء حضرت صلی اللہ علیہ وسلم چنین ظن برد در نسب
او البتہ زنا متخلل خواہد بود وچونکہ شیعہ میگفتند کہ خلیفہ دانستن ائمہ دوازدہ را ومحبت داشتن
او شان ایمان است وقتال او شان کفر است از انجاست کہ حضرت عایشہ را وطلحہ را وزبیر را ومعاویہ را
کافر میدارند نعوذ باللہ من ہذا القول وخوارج میگفتند کہ عمل جزو ایمان است وشخص بارتکاب ذنب
کافر میگردد خواست امام کہ رد کند این قول را تا شبہۂ شیطانیۂ ایشان دفع گردد چنانچہ بر مجتہد واجب است
ومانکفر مسلما بذنب من الذنوب وان کانت کبیرۃ اذا لم یستحلہا ونفی دایم اسم
مسلم بسبب گناہی از گناہان اگرچہ باشند آن گناہ کبیرہ سابق گذشتہ وقتیکہ نہ حلال داند آن
ذنب را پس باطل شد قول شیعہ کہ میگویند از مقاتلہ با امیر المومنین علی وبا آل او کافر گردد وقول خوارج
کہ میگویند از ذنب کافر میگردد ودلیل ما آنکہ جبرئیل گفت کہ ایمان چیست حضرت فرمود ایمان آنست
کہ تصدیق کنی اللہ را وملائکہ او را وکتابہای او را وروز قیامت را وآنرا کہ تقدیر نیکی وبدی از وست

تعالی رواه الشیخان و عمل را در ایمان داخل نساخت ولیکن وقتیکه ذنب را حلال دانست پس
تکذیب الله و رسل را کرد و تصدیق باطل نشد و ایمان عبارت از تصدیق بود پس کافر گردد و مراد
امام از ذنب ذنبی است که ثابت باشد بدلیل قطعی که قابل تاویل نباشد و مراد از استحلال تا قیام دلیل
پس اگر کسی منکر ذنب گردد و گوید که دلیل قائم نیست و آنچه شما نقل میکنید ماول است کافر نگردد
اگر از عقائد باشد فاسق گردد و اگر از فروع باشد فاسق هم نگردد و از ینجاست که تفسیق معاویه و طلحه
و زبیر نمیکنیم چه ایشان ماول بود در مقاتلهٔ امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بر آنکه ماول آیات علم الٰهی
است بهمه اشیاء و قائل قدم شخصی و ماول آیات حشر اجساد کافر است چه آیات علم الٰهی و حشر اجساد
قطعی الدلالة اند و قابل تاویل نیست و قائل قدم شخصی خارق اجماع امت است و از ین جهت که ارتکاب
ذنب کفر نیست تکفیر یزید بن معاویه نمیکنند چه از قتل مدینه و غیره از ذنوب کافر نمیشود و بعضی
اهل سنت و جماعت تکفیر نمیکنند و میگویند که خمر را حلال دانسته بود پس با قیام دلیل محرم مستحل امر حرام شد
و قائل بعدم کفر او میگویند که این امور بلکه رضا بقتل امام حسین ثابت نشده است پس تکفیر نباید کرد
و جمیع اهل سنت و جماعت اتفاق کردند بر عدم جواز لعنت مگر از امام احمد نقل میکنند تجویز و شیخ ابن
تیمیه از اصحاب اوست جائز میدارد اما بر مذهب عدم تکفیر پس ظاهر است و اما بر تقدیر تکفیر پس برای شبهه
ایمان وقت قبل یاس و لهذا اهل سنت و جماعت میگویند که لعن بر کسی جائز نیست پس مرگ چه کافر چه
مسلم مگر آن کفره که کفر آنها بدلیل قطعی ثابت شده است مثل قرآن و سنت مشهوره و اجماع چون ابلیس و ابوجهل
و غیره و تکفیر امام احمد یزید را نه بجهت آنکه او راضی بود بقتل امام حسین چه آن ثابت نشده
است و نه بجهت آنکه او قتل مدینه کرده بود بلکه بجهت آنکه از و منقول است تحلیل خمر و تحلیل حرام کفر است
و اصحاب ائمهٔ ثلثه میگویند که تحلیل خمر هم ثابت نشده است و هر کسی که دعوی تواتر کرده است در رضا
بقتل امام حسین و تحلیل خمر و تحلیل قتل مدینه پس مرتکب شده است باثبات امر محال چه تواتر کجا است
علمای نقل که ثقه این باب اند آنرا حق نمی دانند هذا و الله اعلم بالصواب و نیز باید دانست که اگر کسی
گوید لعنة الله علی قاتل الحسین و علی من رضی به مضایقه ندارد چه لعن بر موصوف بوصف بی تعین
مضایقه ندارد چه آن لعنت در حقیقت بران شخص است تا وقتی که موصوف است بدان
وصف مطلق و تعین شخص مبطل میکرد و وصف را پس در هر صورت تعین هر شخص مسلم لازم می آید

و این ممنوع است هذا والله اعلم بالصواب و ازین جهت که مستحل ذنب کافر است بعضے متاخرین بکفر
امامیه میکنند چه آنها سب شیخین را حلال میدانند و نیز خلافت حضرت صدیق باجماع ثابت
است و آنها منکر خلافت اند و شیخ ابن همام گفته در شرح هدایه درباب امامت که امام ابی حنیفه رح
و امام شافعی نماز پس آنها باطل میدانند و اگر کافر نبودی نزد آن امامین نماز باطل نه بودی چه نماز
پس مبتدع صحیح است لیکن مکروه و صاحب بحر الرائق گفته که روایت از قدما مروی نشده و مسائل
اهم بران روایت فرموده نخواهد آمد و این فقیر گوید که ظاهر صاحب بحر الرائق است چه روافض امامیه
سب را حلال نمیدانند با قیام دلیل و او شان دلیل را قائم نمیدانند بلکه مؤول اجمع را مسلم نمیدانند و ما و
کافر نمیشود چنانچه بالا گذشته است و امامین ابی حنیفه رح و شافعی رح تکفیر احدی از اهل قبله نمیکنند و او شان
تکفیر کسے نمیکنند مگر آنکه دلیل قطعی یابند چون ابلیس و ابوجهل و ابولهب و ابوطالب و جواب شیخ
ابن همام انشاء الله تعالی می آید و آنچه از امام مالک رح در روایت است یکے آنکه کافر اند دیگر آنکه مبدع
و آنار و افض زیدیه پس مسلم اند بالاتفاق لیکن مبتدع چه اوشان سب احدی تجویز نمیکنند و
لیکن حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه افضل میدانند از باقی صحابه و لا یزال عن اسم
الایمان بل نقول هو مومن فاسق غیر کافر و زائل نمیگردد از ان صاحب فسق اسم ایمان
بلکه میگوئیم آن شخص مومن است نه کافر و این رد است بر معتزله که میگویند که آن شخص نه مومن است
و نه کافر چون شیعه و خوارج منکر چند مسائل فقه که واجب است اعتقاد آن بودند خواست
امام که بیان فرماید پس فرمود والمسح علی الخفین سنة مسح بر موزه سنت است یعنی
ثابت است جواز آن بسنت یعنی حدیث اخبنین تفسیر کرده است ملا علی قاری و گفته تواند که ثابت
باشد بکتاب بحمل قرارة و ارجلکم بر مسح موزه و این تمام نیست چه بیان غایت الی الکعبین منافات
میدارد بآن و بعید نیست که مراد امام از سنت مقابل بدعت باشد یعنی مسح بر موزه بدعت نیست
امام در وصیت میفرماید و نقر بان المسح علی الخفین جائز للمقیم یوما و لیلة و للمسافر
ثلثة ایام و لیالیها لان الحدیث ورد هکذا و من انکر فانه یخشی علیه
الکفر لانه قریب من المتواتر اقرار میکنیم بآنکه بدرستے مسح بر موزه جائز است مر مقیم را
یکروز و یکشب و مر مسافر را سه روز و سه شب چه حدیث وارد است اخبنین و هر که انکار آن کند

پس بدرستی می‌ترسم بران شخص کفر را چه آن حدیث قریب متواتر است مقصود امام آن است که حدیث مسح علی الخفین تا بیان مدت قریب متواتر است و در انکار آن کفر نیست بلکه خوف کفر است و اما حدیث مطلق مسح متواتر است و منکر آن کافر است تعیینا لیکن اگر مأول نباشد امام محمد در موطا نسبت کردند سوی امام مالک عدم جواز مسح مر مقیم را و اینچنین منسوب شده است باو و شاید که این قول قدیم باشد و اما در قول مختار وے بجواز مسح است چنانچه شیخ ابن حجر بدان تصریح کرده است چه در موطای امام مالک مذکور است که شخصے امام مالک را پرسید که شخصے وضو کرد پس نماز گذارد پس بول کرد پس موزه پوشید مسح کند یا نه امام مالک جواب داد که موزه را نزع کند پس وضو کند و پای بشوید و نه مسح کند مگر آنکه موزه پوشیده باشد بر طهارت و این مطلق است مقید بمقیم نیست و نیز در موطا مذکور است که شخصے از امام مالک پرسید که شخصے موزه پوشیده بود یعنی بر طهارت کو وضو کرد و مسح موزه را فراموش کرد و نماز گذارد چه حکم است امام مالک جواب داد که مسح کند بر موزه و نماز را اعاده کند نه وضو را و این مقید نیست بمقیم و نیز در موطا اولا امام مالک فتوی زهری را در حق مسح موزه نقل کرد و گفت این احب است نزد من و این نص قاطع است که امام مالک تجویز میکند مسح بر موزه در حضر و سفر و حقیقت تواتر حدیث نیز باید دانست بدانکه حسن بصری میفرماید روایت کرد حدیث مسح خف را هفتاد کس از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و امام احمد فرموده است مروی شده است نزد ما از سی و هفت کس از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و روایت کرد بخاری از مغیره بن شعبه و حضرت امیر المومنین عمر رض و امیر المومنین حضرت علی رض و سعد ابن ابی وقاص و بلال و بریده و جریر ابن عبدالله و حذیفه و عمرو ابن امیه و روایت کرد ابوداود از ابی عماره و اوس بن ابی اوس و جریر و روایت کرد ترمذی از صفوان و جابر و روایت کرد ابن حبان و ابن خزیمه از ابی بکر و روایت کرد ابن ماجه از انس و سهل و روایت کرد دارقطنی از عوف ابن مالک و عایشه صدیقه و میمونه و روایت کرد احمد از ثوبان و ابی ایوب انصاری و ابی هریره و روایت کرد طبرانی از اسامه بن زید و اسامه ابن شریک و براء بن عازب و جابر بن سمره و ربیعه بن کعب و شرید و عصاده بن صامت و عبدالله بن رواحه و ابن عباس و ابن عمر و ابن مسعود و عصمت و عمر ابن جرم و مسلم و عبدالرحمن و معقل بن یسار و یعلی بن مره و ابوامامه و ابی برده و ابی سعید و ابی طلحه و روایت کرد ابن منده از سبب بن عاست و روایت کرد ابونعیم از زید ابن خرم [illegible]

ذکر کرده سیوطی در رسالهٔ خود از انجاست که امام فرمود که من فتوی مسح داده‌ام مگر آنکه آمد نزد من چیزی
روشنی آفتاب هذا والله اعلم بالصواب و تراویح شهر رمضان سنة و گذاردن نماز تراویح
در ماه مبارک رمضان سنت است و تراویح بیست رکعات است بده سلام و در فضائل نماز تراویح احادیث
و آثار بسیار وارد است و آنچه ذکر میکنیم درین کفایت است یکی از آنها قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم من قام
رمضان ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه آنکس که قیام کند برای نماز
در ماه رمضان از روی ایمان یعنی اعتقاد حقیقت قیام آن کند و از روی احتساب یعنی عمل بدان کند
بخشیده میشود آنچه گذشت بران شخص از ذنب رواه البخاری در اکثر کتب حدیث مذکور است که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در شبی از ماه رمضان خارج شد و یازده رکعات با اصحاب خود گذارد و در شب دویم
و در شب سیوم مردمان بسیار جمع شدند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم خارج نشد و بصبح آن روز فرمود
که مرا منع نکرد از خروج اجتماع شما لیکن خوف کردم که بر شما نوشته شود شما نماز بگذارید در جایهای خود
و این ماند در خلافت حضرت امیر المومنین ابی بکر صدیق رض و چندی در خلافت حضرت امیر المومنین
عمر رض بعد از ان شبی حضرت امیر المومنین عمر رض خارج شد و دید که مردمان نماز میگذارند فرادی بی جماعت
پس حضرت امیر المومنین عمر رض فرمودند چه خوش بود اگر جمع سازم بر قاری واحد او امامت کند و مردمان پس
او نماز گذارند یعنی بر امر مکروه جمع میشوند که منازعت در قرآن است پس ابی بن کعب را برای امامت
مقرر ساخت و بیست رکعت مقرر ساخت و برین عمل ماند در خلافت امیر المومنین عثمان رض و در خلافت
امیر المومنین علی رض و الی یومنا عمل برین است پس دانسته که تراویح فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود
لیکن جماعت را ترک کرده جهت شفقت بر امت و عمل خلفای راشدین نیز برین ماند و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در خطبه فرمودند لازم است بر شما سنت من و سنت خلفای راشدین رواه ابوداود پس تراویح
سنت گشت والصلوة خلف کل بر و فاجر جائز و نماز پس هر نیک و بد جائز است و مراد امام
از فاجر آنکس است که مومن یقینی باشد و معهذا فسقی کرده باشد خواه در اصول چون زیدیه و معتزله و خواه
در فروع چون حجاج وغیره پس شیعه خارج شدند و نماز پس ایشان جائز نیست چه آنها مومن یقینی نیستند
جابر ابن عبد الله که صحابی کامل است میفرماید که شیعه کافراند پس عدم جواز نماز پس شیعه برای شبهه کفر
است نه برای کفر حقیقی پس مندفع شد استدلال شیخ ابن همام ازین مسئله بر تکفیر شیعه هذا والله اعلم بالصواب

و دلیل امام بران قول آنحضرت است صلی الله علیه وسلم صلوا خلف کل بر و فاجر نماز بگذارید پس
هر نیک و بد رواه الدار قطنی و البیهقی لیکن بیهقی این لفظ زیاده کرده صلوا علی کل
بر و فاجر و جاهدوا مع کل بر و فاجر نماز بگذارید بر هر نیک و بد و جهاد کنید همراه هر نیک و بد
و این معمول است از صحابه و تابعین و درین احدی نزاع نکرده است همانکه مسئله
مسح علی الخفین و مسئله تراویح و مسئله نماز پس صالح و فاسق قطعی از ضروریات دین اند امام پرسیده شد از مذهب
اهل سنت و جماعت فرمود تفضیل دادن شیخین را و اعتقاد کردن مسح موزه را و نماز گذاردن پس هر نیک
و بد از آنجاست که گویند اگر کسی جمعه با جماعت پس امام فاسق ترک کند آن مبتدع است والله اعلم بالصواب
در وصایا فرموده است القصر والافطار رخصة فی السفر بنص الکتاب بقوله تعالی واذا
ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة و فی الافطار قوله
تعالی فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر قصر نماز چهارگانه و افطار
روزه ماه مبارک رخصت است در سفر بنص قرآن چه حق تعالی فرموده است در حق نماز وقتیکه خارج شوید در
زمین پس نیست بر شمایان گناه قصر کردن مر نماز را و در افطار پس آنشخص که مریض است یا مسافر است
پس عدت او از ایام آخر است سوای رمضان و چون بعضے که اهل بدع میگفتند که ایمان موثر حقیقی است
در عدم دخول دوزخ و بعضے میگفتند که ذنوب موثر حقیقی است در دخول دوزخ و حسنات موثر اند
در دخول جنت خواست امام که کشف کند شبهه اوشان را و فرمود و لا نقول ان المومنین لا یضره
الذنوب وانه لا یدخل النار و ما نمیگوئیم که مومنان را ضرر نمیکند ذنوب و آنکه مومنان داخل
در نار نخواهند شد چه احادیث و قرآن ناطق است مر تعذیب بعضے گناهگاران را و این رد است بر مرجئه که میگویند
که با ایمان هیچ گناه ضرر ندارد و لا نقول ایضا انه مخلد فیها وان کان فاسقا و ما نمیگوئیم نیز
که بدرستے مومنان همیشه مانند در آن نار اگرچه آن مومن فاسق باشد صاحب گناه کبیره بعد ان
یخرج من الدنیا بعد آنکه خارج شود آن مومن از دنیا یعنے بصفت ایمان چه در حدیث واقع
شده است من قال لا اله الا الله وجبت له الجنة وان زنی وان سرق هر کس
که گوید لا اله الا الله واجب گردد او را جنت اگرچه زنا کرده باشد و اگر دزدی کرده باشد رواه مسلم
و این رد است بر معتزله که میگویند فاسق مخلد است در نار و چونکه اوشان میگفتند که مرتکب کبیره مسلوب الایمان است

اگرچه کافر نگردد و جنت برای مومن است پس در جنت داخل نشود و خواست امام که این شبهه دفع شود چنانچه
بر مجتهد واجب است و فرمود و یجوز ان یکون مومناً فاسقاً غیر کافر و جایز است که باشد شخصی
مومن فاسق غیر کافر یعنی مومن از فسق مسلوب الایمان نمیشود تا از جنت محروم ماند و لا نقول ان
حسناتنا مقبولة وسیاٰتنا مغفورة کقول المرجئة لعنهم الله تعالی و ما نمیگوئیم که حسنات
ما مقبول اند و گناهان ما مغفور اند چنانچه قول مرجئه لعنهم الله تعالی و این لعن بر شخص معین نیست تا ممنوع
باشد چه حقتعالی میفرماید لا یسئل عما یفعل پرسیده نمیشود او تعالی از انچه میکند پس معلوم شد
که چیزے بر وی تعالی واجب نیست پس اگر خواهد قبول کند حسنات را و اگر خواهد قبول نکند اگر خواهد گناه
را ببخشد و اگر خواهد نبخشد ولکن نقول من عمل حسنة بجمیع شرائطها ان کانت خالیة
عن العیوب المفسدة والمعانی المبطلة حتی یخرج من الدنیا فان الله لا یضیعها
بل یقبلها منه بل یثیبه علیها و لیکن ما میگوئیم آنکس که عمل کند نیک را بجمیع شرائط او اگر باشد
آن نیکی خالی از عیوب مفسده و معانی مبطله چون ریا و غیر او تا اینکه خارج شود از دنیا پس بدرستیکه
الله تعالی ضایع نخواهد کرد او را بلکه قبول خواهد کرد آن نیکی را از ان شخص بلکه ثواب خواهد داد آن شخص
را یعنی از فضل و کرم خود چنانچه حقتعالی میفرماید ان الله لا یضیع اجر المحسنین بدرستیکه الله تعالی
ضائع نمیکند اجر نیکان را با وجود آنکه واجب نیست بر وی تعالی که ضائع نه کند اجر محسنان را و ما کان
من السیئات دون الشرک والکفر و لم یتب عنها حتی مات مومنا فانه
فی مشیئة الله تعالی ان شاء عذب وان شاء عفی عنه و لم یعذب بالنار و انچه که
هست از سیئات سوای شرک و کفر و توبه واقع نشد از ان سیئات تا آنکه مرد آن سیئات کننده مومن
پس بدرستیکه آن شخص در خواهش الله است تعالی شانه اگر خواهد عذاب کند و اگر خواهد عفو کند از وی و نه
عذاب کند در نار و درین کلام اشاره است که بعد توبه اختیار نیست بلکه امید از فضل وی آنست که
عفو کند و نه عذاب کند بدانکه مغفرت بغیر توبه بر سه قسم است یکے بشفاعت دیگے با فناء حسنه سیئه را
دیگے بغیر شفاعت و بغیر افناء حسنه بیان قسم اول خواهد آمد انشاء الله تعالی باقی ماند و قسم مغفرت
بغیر توبه و مغفرت بعد ذنوب پس بدانکه حسنات سیئات را باطل میکند درین خلاف است معتزله
را و ما را شاهد است حق تعالی که میفرماید ان الحسنات یذهبن السیئات بدرستیکه نیکیها

می برد بدیها را لیکن علمای ما میگویند که سیئات مخصوص بصغائر است اما کبائر را حسنات نمی برند مگر
ایمان که آن کبائر و صغائر را می برد چنانچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند الاسلام یجب
ما قبله اسلام می برد آنچه صادر شده است قبل او از گناهان لیکن بعضے علما تخصیص میکنند بگناهان
حق سبحانه تعالی و میگویند که گناهان بندگان از اسلام باطل نمیشوند و از کلام خلیفة الله شیخ ابن
عربی مفهوم میشود که همه گناهان را ایمان می برد و همین ظاهر است چه تخصیص بے ضرورت جائز نیست
نزد اهل سنت و جماعت و بعضے میگویند که ایمان باطل نمیکند گناهان را بلکه همراه ایمان توبه باید و این
مخالف نص است و مخالف نص اعتبار ندارد و اکثر مشایخ ما اتفاق کردند بر آنکه سیئات حسنات را
نمی برد مگر روت که آن جمیع حسنات را می برد و میگویند که حق تعالی فرموده است سبقت رحمتی
علی غضبی غالب آمده است رحمت من بر غضب من و اگر حق سبحانه و تعالی از سیئه حسنه را باطل
کند غضب بر رحمت غالب گردد هذا والله اعلم بالصواب و مغفرت بے حسنه منحصر در صغائر نیست بلکه مغفرت
بکبائر هم متعلق میگردد چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید ان الله لا یغفر ان یشرك به و یغفر
ما دون ذلك لمن یشاء بدرستے الله تعالی شرک را نمی بخشد و می بخشد آنچه کم از وست کسے را که
میخواهد و این رد است بر معتزله که میگویند حق تعالی را قدرت عفو نیست چه آنها اعمال را موثر حقیقے
میدانند و این باطل است چنانچه دانستے اگر کسے گوید که گناه قبح عقلی است و قبح عقلی میخواهد که عفو نشود
ورنه ظلم لازم آید گوییم قبح عقلی میخواهد استحقاق عذاب را نه وجوب عذاب را و عفو از مستحق عذاب
ظلم نیست بلکه رحم است هذا والله اعلم بالصواب **فائده** شیخ اکبر خلیفة الله شیخ ابن عربی قدس سره در
وصایای خود میفرماید که باش تو بر نیک ظن به الله تعالی که او تعالی عفو میکند و رحم میکند تا الله تعالی
بصفت رحم بر تو متجلی گردد نمی بینی که در حدیث قدسی وارد است انا عند ظن عبدی بی من
نزد ظن عبد من با من یعنی اگر عبد من با من ظن نیک خواهد داشت با او به نیکی پیش خواهم آمد و نیز
فرموده نمیدانی که ترا از عمر سوای این ساعت باقی است یا نه پس ظن به نیکی باید داشت تا موت
بران ظن حاصل گردد انتهی بدانکه این حدیث مذکور را روایت کرد مسلم و بخاری و درین معنی احادیث
بسیار اند ذکر کرده است سیوطی قریب بست در شرح الصدور هذا والله اعلم بالصواب و اما توبه پس
محو میکند همه گناهان را چه صغیره چه کبیره مگر در وقت غرغره که وقت یاس است و بعد طلوع شمس از مغرب

چه دران دو وقت توبه مقبول نیست و توبه ندم است بر ذنوب و ارادهٔ ترک آن و توبه از جمیع ذنوب
واجب است و طریق توبه از ترک نماز و روزه آنست که بدل ندامت کشد بر ترک آن و شروع کند در قضاء
نماز ها و روز ها و بدل قصد کند که گاهے ترک نخواهم کرد و طریق توبه از مظالم عباد آنست که آن مظالم را
ازان عباد عفو گرداند خود بدل قصد کند که باز ظلم نخواهد کرد و طریق توبه از غیبت آنست که بران
شخص عرض کند که من غیبت تو کرده ام تو عفو کن و بعد عفو او قصد بر ترک غیبت کند و طریق توبه
از بهتان آنست اول بر شخصها که حضور او بهتان کرده است عرض کند که از شما یان دروغ گفته بودم
بازاز شخصے که بران بهتان کرده بود عفو کناند باز قصد کند که باز بهتان نخواهم کرد و توبه از غیر آن ذنوب آنست که ۲
بدل ندامت کشد و قصد ترک آن ذنوب کند و اما مظالم عباد بے عفو مظلوم ساقط میشود یا نه مشایخ اختلاف کردند بعضے
برانند که ساقط نمیشود چه سقوط مظالم ظلم است بر مظلوم و بعضے گویند ساقط میشود و حقتعالی در آخرت مظلوم را عوض آن ظلم
اجر خواهد داد پس ظلم نباشد و برین است اعتماد چه رحمت غالب است بر غضب و قصهٔ داود علیه السلام بران
شاهد است و اگر مظلوم ذمی باشد پس بعض میگویند که بے عفو ساقط نمیشود چه او قابل اجر نیست در آخرت
و باین میل کرده است ملا علی قاری و بعض میگویند که ساقط میشود بے عفو و بر و ظلم نیست چه او قابلیت
اجر ندارد و تقصیر از غفار نیست و نیز شرف ذمی بر مسلم نشود و نیز باید دانست که گویند که توبه را شرط است
قابلیت ارتکاب ذنب و لهذا توبهٔ مقطوع الآلة از زنا مقبول نیست و توبه مریضے که امید حیوة او نیست
مقبول است چه او قابلیت ذنوب میدارد چه صحت او ممکن است از روی عادت مگر آنکه توبه بوقت غرغره
رسیده باشد چه حیوة در عادت ممکن نیست و توبه از بعض ذنوب نیز جائز است و از ذنبی که بدان توبه
کرده است مواخذه نخواهد شد هذا و الله اعلم بالصواب چونکه بود از عیوب مفسدهٔ عمل یکی ریا و دیگر عجب
خواسته ام که بیان احوال ریا کنند پس فرمود الریاء اذا وقع فی عمل من الاعمال فانه مبطل
اجره و کذا العجب ریا آن باشد که عمل کند کسی حضور کسی تا داند که این عمل نیک کرده است و سمعه
آن باشد تا مردمان بشنوند و اینجا مراد از ریا عام است شامل مر سمعه را یعنے ریا وقتے که واقع شود در
عملی از اعمال پس بدرستے آن ریا باطل میکند اجر او را و همچنین عجب در عمل چه بناء اعمل اخلاص است
و آنجا اخلاص باطل میگردد و در احادیث صحیحه واقع شده است که ریا مبطل است و این رد است بر کسے که میگوید
از ریا کافر میگردد هذا و الله اعلم بالصواب اکنون بازرفته در بیان احوال انبیاء و فرمود و الآیات حق

وآیات نبوت که آن خارق عادت است حق است ومعجزه نامیده میشود چون احیای موتی بردست عیسی علیه السلام
ونجات موسی علیه السلام با بنی اسرائیل در نیل همراه فرعون وشق قمر بردست سید عالم صلوات الله تعالی
علیه وعلی آله وازواجه واصحابه وقرآن معجزهٔ اتم است باقی است تا روز قیامت ودرین مسئله کسی را خلافی
نیست والکرامات حق وکرامات اولیا حق است بدانکه بردست اولیا کرامات بسیار واقع شده است
چون یافتن میوهٔ شتا در صیف ویافتن میوهٔ صیف در شتا چنانچه در قرآن مذکور است در قصهٔ مریم
وآوردن آصف تخت بلقیس در طرفة العین وچه خسارت است بر معتزله که منکر کرامات اولیا اند وبر
روافض که منکر ولایت اند مطلقا سوای دوازده امام وآین هر دو قول باطل است وانچه مرد گردانیده است
این هر دو طائفه را برانچه میگویند آنست که در خود ها نظر کردند وهیچ ولی نیافتند پس معتزله در دل خود
گفتند که کرامات اولیا را منکر باید شد تا کسی طعن نگیرد که در شمایان اولیا نیست واوشان را
جای گفتن ماند که ولایت امر مبطن است وشیعه اختراع کرده که وجود ولی در عالم محال است تا طعن
بر طرف شود وندانسته اند که این عیب بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم راجع میشود که امت شان صلی الله
علیه وسلم خالی باشد از اولیا ومن ترا کرامات اولیا با قسام بیان کنم که هیچ شک در تحقیق اولیا با کرامات
نماند بدانکه کرامت مر خارق عادت را گویند که ظاهر شود بر غیر نبی اما او متابع نبی باشد پس
بدانکه روایت کرده است بخاری ومسلم از عروه بن زبیر که سعید که ابن زید که از عشرهٔ مبشره بود دعوی
کرد بر او اروی بنت اوس سوی مروان ابن حکم ودعوی کرد بر وکه او گرفته است چیزی از زمین
من پس گفت سعید که من بودم اخذ کننده چیزے از زمین او بعد شنیدن من از رسول صلی الله
علیه وسلم گفت مروان چه چیز شنیدی از رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت شنیدم از رسول الله
صلی الله علیه وسلم که میفرمود آنکس که بگیرد یک بالشت از زمین ظلما الله تعالی طوق خواهد داد او را
هفت طبق زمین پس گفت مروان سوال نمیکنم ترا شاهد بعد این حدیث پس فرمود سعید ای الله
اگر باشد از وی دروغ گو پس کور گردان وقتل کن او را در زمین وے پس نمرد از وے آنانکه
کور شد وناگاه که از وے میرفت در زمین خود افتاد در چقر ومرد ونیز حضرت امیر المومنین ابی بکر صدیق در
آخر وقت خود وصیت کرده که جنازهٔ ما را پس مرگ من نزد حجرهٔ قبر شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم برده
بنهید وآنجا آواز کنید که ابو بکر میخواهد که نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم ماند اگر در وا شود ما را آنجا دفن

کنید مردمان آنجا آواز کردند و در وا شد و آواز شنیدند ادخلوا ادخلوا داخل شوید و دفن کنید او را
و کسی را ندیدند و نیز حضرت امیر المومنین عمرؓ ساریه را در عراق فرستاده بود و او آنجا فتح کرد و غنیمت را
حمل کرده بسوی کوه متوجه شد ناگاه عدو او قصد ایذای او کرد اینجا حضرت امیر المومنین خطبه میخواند
و در خطبه فرمودند یا ساریة ابن زنیم الجبل الجبل من استرعی الذئب فقد ظلم
ای ساریه ابن زنیم پرهیز کن تو جبل را آن شخص که راعی کرد گرگ را پس بدرستی ظلم کرد بر گوسپند یعنی
از دشمن غافل مباد که بر جبل است ایذا خواهد داد و ساریه این سخن شنید و باز ماند و نیز در زمان
حضرت امیر المومنین عمر رضی چون مصر فتح شد و عمرو ابن عاص والی شد همه مصریان جمع آمدند و گفتند ما را
یک طریقه است درین دریای نیل که جاری میماند عمرو ابن عاص گفت که آن چیست گفتند که در تاریخ
سیزدهم این ماه یک دختر باکره میگیریم بعد رضای مادر و پدر وی و بعد پوشیدن لباس فاخره و زیور
درین دریا می اندازیم تا این دریا جاری ماند عمرو بن عاص منع کرد که این طریقه کفر است ازین
باز مانید پس مصریان باز ماندند ناگاه آن دریا از جاری شدن موقوف ماند و مصریان خواستند
که در شهر ویران شوند عمرو بن عاص بخدمت امیر المومنین نوشت حضرت امیر المومنین نوشتند
که تو خوب کردی که این طریقه را منع کردی این رسم طائفه اسلام نباید و یک کاغذی در خط خود داخل
کرده فرستاد که این را در نیل بینداز جاری خواهد شد و در آن نوشته بود من عبد الله عمر
امیر المومنین الی نیل مصر اما بعد فانک ان کنت تجری من قبلک فلا تجر و
ان کان الله الواحد القهار هو الذی تجریک فنسأل الله الواحد القهار ان تجریک
یعنی این کتابت است از بندهٔ خدای امیر المومنین عمر سوی نیل مصر اما بعد حمد و صلوة پس اگر تو ای نیل
جاری میشوی از خود پس جاری مشو و اگر الله واحد قهار ترا جاری کرده است پس سوال میکنیم از
الله واحد قهار آنکه جاری کند پس عمرو ابن عاص آن کاغذ را در نیل انداخت پس نیل جاری
شد پس مردمان از ویرانی باز ماندند و نیز امیر المومنین عثمان در شب بخواب دید آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که میفرمایند یا عثمان تفطر عندنا ای عثمان تو افطار خواهی کرد نزد ما پس صبح وی
شهید شد و نیز از حضرت امیر المومنین علی رض شخصی گفت سخنی پس امیر المومنین گفتند تو دروغ میگوئی
گفت دروغ نمیگویم گفت امیر المومنین من بد دعا میکنم بر تو اگر دروغ گو باشی گفت بد دعا کن حضرت

امیر المومنین گفتند اگر تو دروغ گو باشی ترا حق تعالی نابینا کند پس آن شخص نابینا گشت شیخ عبد الرحمن
جامی گفته که این آثار را روایت کرده است امام مستغفری باسناد متصل ولیکن در مشکوة آورده است
که روایت کرد بیهقی از ابن عمر که امیر المومنین عمر رض فرستاد لشکر و گذاشت بران یک رجل که قصد میکرد جهاد
را و امیر المومنین عمر رض خطبه میخواند پس آواز میکرد یا ساریة الجبل پس آمد رسول از لشکر پس گفت اے
امیر المومنین ملاقات کردیم با اعدوّ ما پس شکست داد پس ناگاه آوازی آمد یا ساریة الجبل پس پشت بجانب
کردیم و نیز بدانکه هر خارق عادت که از انبیا واقع شده است یا ممکن از اولیا نیز ممکن است نزد اهل سنت
و جماعت و در فتوحات مذکور است که در مجلس ما حاضر آمد شخصی در سنه سبعه و ثمانین و خمسمائه که او اثبات
نبوت بر طریقه اهل سنت و جماعت نمی کرد و میلان تام بفلسفه میداشت و معجزات آنها را تسلیم نمیکرد
گفت عامه مسلمین میگویند که کافران ابراهیم خلیل الله را در آتش انداختند و آن آتش تاثیر نکرد
و این محال است چه آتش بالطبع محرق است مر اجسام قابل سوخته شدن را مراد از آتش که در قرآن
وارد است آتش غضب است که نمرود غضب کرده بود و مراد از انداختن ابراهیم دران آتش واقع شدن
آن غضب بر وی علیه السلام و مراد از اثر نکردن آن آتش که او علیه السلام بر وے غالب بود پس شخصی
از مجلس گفت که من صدق عدم تاثیر آتش بر ابراهیم علیه السلام نمایم و مقصود من کرامت خود
نیست آن منکر گفت نمیتوانید شما آن شخص گفت که این آتش که موجود است درین جا همان آتش است
که تو میدانی که بالطبع محرق است گفت بلی آن شخص آتش را در دامن خود انداخت و مدتی گذشت
و از دست خود آن آتش را بیرون از دامن انداخت آن شخص گفت که دست خود را بنه بر آتش چون
دست او نزدیک آتش رسید سوختن گرفت گفت ترا معلوم شد که سوختن آتش و نسوختن بید خداست
است آن منکر اعتراف نمود و ایمان آورد شیخ عبد الرحمن جامی میفرماید که مراد شیخ از ان شخص شیخ
خود است و نیز از حضرت قطب الاقطاب وارث حق خلیفة الله آنکس که قدم وی بر سر همه اولیا است
اعنی شیخ محی الملة والدین عبد القادر الجیلانی رضی الله تعالی عنه کرامات بتواتر رسیده است و انکار آن
انکار متواتر است و اگر کرامات حضرت شان بیان ساخته شود عمر تمام شود و عد کرامات نشود و همچنین کرامات
سائر اولیاء الله تعالی رضوان الله علیهم پس باید ترا ای مومن که خاکپای اولیاء الله باشی و هرگز
طعن بر جناب ایشان نیاری و منکر کرامات نشوی و حق دانی این موجب نجات خواهد شد شخصی

بجناب حضرت خلیفة الله شیخ ابن عربی بے صرفه بے ادبی می کردی وقت مردن ایمان او رفت
واین بر اولیاء الله مکشوف شد پس باید که از اولیاء الله زبان از قیل وقال باز دارد تا ایمان
بسلامت بری تمی بینی که داؤد پیغامبر علیه السلام مامور شده بود که وقتیکه بینی طالب مرا پس خادم
شو او را چونکه بر پیغامبران این خطاب آمد ترا چه رسد وچونکه امام بیان کرد که انبیاء و اولیا
شریک اند در صدور خوارق عادات پس وهم آن بود که نبی و ولی مساوی باشند چنانچه غلات
روافض گویند که حضرت امیر المومنین علی رض مساوی اند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نیز کرامت
میگفتند که ممکن است که ولی افضل باشد از نبی خواست امام که این وهم را دفع کند پس فرمود

ولا یبلغ الولی درجة النبی درجة الانبیاء علیهم السلام ونمی رسد ولی درجه انبیا
را علیهم السلام واین عبارت در نسخه ملا علی قاری نیست بدانکه این از قطعیات است واجماع ملة
است وبران احتیاج برهان نیست وقول تساوی ولی مر نبی را کفر وضلال است لیکن این باید دید که
نبوت افضل است یا ولایت بعد ازان که نبی جامع هر دو مرتبه پس بدانکه خلیفة الرحمن شیخ ابن عربی در
فصوص الحکم میفرماید که ولایت افضل است از نبوت بمعنی آنکه ولایت نبی از نبوت او افضل است
واین تفسیر بآن اشعار دارد که مطلق ولایت افضل نیست از نبوت بلکه ولایت نبی و بعضے شراح فصوص الحکم
ظن کردند که مطلق ولایت افضل است از نبوت و باین صوب بعضے مشایخ نیز رفته اند بدلیل آنکه ولایت
عبارت از قرب الهی است و نبوت عبارت از پیغامبری الله تعالی سوی خلق وقرب الهی البته افضل است
از پیغامبری لیکن ازین تفضیل ولی بر نبی لازم نمی آید چه ولایت نبی افضل است از ولایت جمیع اولیا
ومع هذا نبی موصوف است به نبوت پس فضیلت نبی بر ولی بدو درجه شد وهر که نسبت کرد سوی شیخ
که او شان میگویند که ولی افضل است از نبی خالی از جهل نیست هذا والله اعلم بالصواب واما التی تکون

لاعدائه مثل ابلیس وفرعون والدجال مما روی فی الاخبار انه کان ویکون
لهم فلا نسمیها ایات ولا کرامات لکن نسمیها قضاء حاجتهم لان الله تعالی یقضی

حاجة اعدائه واما خوارقی که میشوند مر اعدای او تعالی را چون ابلیس وفرعون ودجال از جنس
آنکه روایت کرده شده است در اخبار که بدرستے شده اند وخواهند شد مر آن اعدا را چون قطع مسافت
که از ابلیس واقع شد وجریان نیل که بر حکم فرعون بود واحیای موتی که از دجال واقع خواهد شد

پس ما تسمیه میکنیم آن را آیات و کرامات لکن تسمیه میکنیم آنرا قضای حاجت چه الله تعالی رحمن است

و رحمت او عامه است قضا میکند حاجت دشمنان خود و آنرا استدراج نامند و ذلك کله جائز

ممکن و آن کل آن جائز یعنی واقع و ممکن است و این رد است بر معتزله که گویند ممکن نیست و دلیل

ما اخبار صحیحه که دال اند بر خوارق ابلیس و فرعون و دجال و شیخ عبد الرحمن جامی قدس سره نقل کرده اند

از تفسیر کبیر در فرق میان معجزه و کرامت و استدراج که وقتی که ظاهر شود فعل خارق عادت بر انسان پس یا مقرون با دعوی

است یا نه و آنکه مقرون بدعوی است یا دعوی الوهیت است یا دعوی نبوت یا دعوی ولایت یا دعوی سحر و طاعت شیطان

اما خارق با دعوی الوهیت پس تجویز کردند اصحاب ما چنانچه از فرعون منقول است و از دجال نیز چنین خواهد شد و اصحاب

ما میگویند که شکل آن مدعی و سیرت او دلیل است بر کذب او پس ظهور این خوارق مضرت ندارد و

مفضی تلبیس نخواهد شد و آن خوارقی که با دعوی نبوت باشد پس مدعی یا صادق است و یا کاذب

اگر مدعی صادق باشد البته خوارق بر دست او واقع خواهد شد و درین کسی از فرقه اسلامیه انکار

نکرده و اگر مدعی کاذب باشد پس البته بر دست او خوارق ظاهر نخواهد شد و اگر بالفرض ظاهر شود پس

البته معارضه واقع خواهد شد یعنی با اگر یکی بالفرض شود دیگری واقع نشود بلکه خلاف دعوی واقع شود و

آنکه مقرون است بدعوی ولایت پس علما مختلف شدند بعضی گویند که واقع است و بعضی گویند نه

و بر تقدیر وقوع بعضی گویند موافق دعواش و بعضی گویند خواه موافق خواه مخالف انتهی کلامه

و حق درین تشقیق است که آن مدعی اگر صادق باشد البته واقع خواهد شد موافق دعواش و اگر کاذب

است البته واقع نخواهد شد موافق دعوی و بر تقدیر وقوع معارضه خواهد شد باز گفت صاحب تفسیر و اما آن

خوارق که بسحر و طاعت شیطان است نزدیک اصحاب ما جایز است وقوع آن و نزدیک معتزله جایز نیست

و اما ظهور خوارق بی دعوی پس مظهر آن خوارق یا صالح رقیق القلب است یا خبیث شریر النفس و مذنب

پس اگر مظهر صالح و رقیق القلب باشد آن ولی خواهد بود و آن خوارق کرامات خواهد بود و اجماع کردند

اصحاب ما بر جواز آن مگر ابو الحسین بصری و شاگرد او محمود خوارزمی آنرا انکار کردند معتزله خذلهم الله

تعالی و اگر مظهر شریر النفس و گناهگار خواهد بود پس آن شخص مردود و مستدرج و این خوارق عادات

استدراج است نه کرامت انتهی و درینجا کلام بسیار بود ترک کرده شد تا مختصر دراز نگردد و آنچه ذکر کردیم درین

کتب کفایت است مر مومن را و کان الله خالقا قبل ان یخلق و رازقا قبل ان یرزق و لبود الله تعا

خالق یعنی موصوف بخلق که صفت او تعالی است قبل آنکه پیدا کند خلق را و بود الله تعالی رازق یعنی موصوف
بترزیق که صفت اوست قبل رزق دادن بندگان را یعنی صفت تخلیق و ترزیق قدیم است در ازل
ثابت بود مر الله تعالی را و آن صفات حقیقیه اند موقوف بر مخلوق و مرزوق نیست و این مسئله را
امام باز آورد اگرچه محل آن نبود چه می رود در بیان ایمان بالرسل محض برای تاکید و تعظیم شان مسئله
آنجا ذکر کرد و چونکه امام فارغ شد از بیان ایمان بالرسل ارداف کرد آنرا با بیان رویت الله تعالی اگرچه
این مسئله داخل ایمان یوم آخر بود و در بیان اجمالی هم مذکور نبود جهت تعظیم آن مسئله چنانچه در حدیث
جبرئیل نیز ذکر او علیحده واقع شده و نیز آن هم یکے از کرامات بود پس فرمود والله تعالی یری فی
الآخرة الله تعالی دیده خواهد شد در آخرت بدانکه رویت عقلا محال نیست نزد اهل حق و معتزله
و شیعه محال میدانند آنها میگویند که مقابله شرط است مر رویت را و این باطل است چه در آئینه شئ مرئی
میشود و مقابله نیست بلکه شئ مرئی میشود باراده حق سبحانه و تعالی و در قدرت اوست که بے مقابله
رویت کناند و اگر گویند که رویت را یکے از دو امر شرط است یا مقابله مرئی مر رائی را یا مقابله مر شفاف
را که مقابل بصر است گوئیم که این مقدمه نه خود بدیهی است و نه مدلل است بلکه از وسوسهای شیطانیه
است و دلیل ما بر امکان رویت سوال موسی است ارنی انظر الیك واگر ممکن نبودی سوال از عاقل
کی راست آمدی اگر کسے گوید که شاید موسی جاهل باشد از استحاله رویت گوئیم لازم آید جهل موسی نبی
بصفات او تعالی چه امکان رویت نیز یکے از صفات است و بعد جواز آن عقلا اجماع کردند اهل سنت
و جماعت بر وقوع آن در روز قیامت و مخالفت کردند معتزله و شیعه اما وقت حساب قبل دخول اهل
جنت در جنت و اهل دوزخ در دوزخ مختص بمومنان نیست بلکه بهمه کسان خواهد شد بلکه کافران را
هم میسر خواهد آمد اما نیکان را در نیت رحم و اما بدان را در غضب نص کرده است بران شیخ ابوالحسن
اشعری قدس سره و اما بعد حساب مختص است بمومنان و کافران ازان محجوب خواهند ماند و بتوان
که قول امام والله یری فی الآخرة اشاره باشد سوی رویت قبل حساب و یراه المومنون
فی الجنة باعین رؤسهم اشاره است بسوی رویت مختصه مر مومنان را یعنی خواهند دید
او تعالی را مومنان در جنت بچشمهای سر خود بلا تشبیه و لا کیفیة این متعلق است بقول
امام والله یری اه و یراه المؤمنون آه یعنی او تعالی دیده خواهد شد در آخرت بے تشبیه

باری وبی کیفیت یعنی بیچون وبی چگون ومومنان خواهند دید در جنت این چنین ولا یکون بینه
تعالی وبین خلقه مسافة ونخواهد شد میان او تعالی ومیان خلق او مسافة گفته امام در وصایا
فرموده ولقاء الله تعالی لاهل الجنة بلا کیف ولا تشبیه ولا جهة حق وملاقات الله
تعالی مر اهل جنت را بی کیف وبی تشبیه حق است بدانکه رویت حق است بکتاب وسنت اما کتاب
پس قول او سبحانه وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة یعنی بعض وجوه امروز که روز قیامت
است حسن اند وسوی رب خود ناظر واما سنت پس قول او عم ستروں ربکم کالقمر لیلة البدر
قریب است که خواهید دید شما یان رب خود را چون ماه در شب چهاردهم واز دیدن رب احاطه رب
لازم نمی آید پس لازم نامد مخالفت قول او تعالی لا تدرکه الابصار میفرماید که درک نمیکند او تعالی
را چشمها ودرک علم شئی با احاطه را گویند پس باطل شد دلیل شیعه ومعتزله ونیز او شان دلیل میگیرند بقول
او سبحانه که خطاب است مر موسی را لن ترانی میفرماید البته تو نخواهی دید واین استدلال تمام نیست
چه مراد او سبحانه رویت دنیا است ولن بر نفی موبد دلالت نمی کند چنانچه در وافی مذکور است وبدانکه در
رویت تفصیل است اتفاق کردند بر رویت رجال این امت واما رویت نساء را بعضی منع کردند مگر در
عیدین واین قول باطل است چه در بودن مخاطب رجال ونساء برابر اند چنانچه در اصول فقه ثابت
است پس در خطاب ستروں نساء نیز داخل اند وکیست که تجویز کند عدم رویت مر عایشه صدیقه رض را
وفاطمه زهرا را واکثر اهل سنت وجماعت بلکه باجماع بر آنند که رجال ونساء در رویت برابر اند وبعضی میگویند
که مومنان امت سابقه را رویت نخواهد شد واین مختص است بامت آنحضرت صلی الله علیه وسلم واین نیز
تمام نیست چه قول او سبحانه وجوه شامل است مر جمیع مسلمانرا چه مسلمان این امت وچه مسلمان امت سابقه
وکیست که تجویز کند که حضرت مریم را وامراة فرعون را رویت نخواهد شد واکثر اهل سنت وجماعت بر آنند که این
شرف مختص باحدی نیست ودر رویت ملائکه اهل سنت وجماعت اختلاف دارند بعضی گفتند که رویت نیست
وبعضی گفتند که رویت است وبعضی گفتند که گاه گاهی ودر انجا نزاع جای دارد چه بسا شرف بنی آدم
را که ملائکه دران شریک نیستند ولیکن بر نفی رویت دلیلی قایم نشده اگر باشد جای مضایقه هم نیست
والله اعلم بالصواب واما جنیان را نزد امام رویت نیست وشاید که نزد امام ابی یوسف وامام محمد
رویت باشد واین خلاف ... جنیان را جنت نصیب خواهد شد یا نه پس امام فرمودند

جنت نصیب نیست و صاحبین فرمودند جنت نصیب است و دلیل صاحبین آنست که حق تعالی جن را
در تکلیف احکام مثل انسان گردانید پس در یافتن جزا نیز مثل انسان باشند و دلیل امام ابوحنیفه آنست
که اعمال در یافتن جنت موثر حقیقی نیستند بلکه جنت موقوف بر فضل اوست سبحانه و از حق سبحانه وعده
مر غیر انسان را معلوم نشد و انسان را معلوم شد بر خلاف قیاس لهذا بر انسان حکم کرده شد بوجدان
جنت و بر غیر انسان حکم نکرده شد بلکه حکم موافق قیاس کرده شد مگر بر خلاص از عذاب و این خلافات
در رویت در جنت است و اما رویت وقت حساب پس مختص با حدی نیست و رویت در دار دنیا
ممنوع است بچشم نزد جمهور اهل سنت و جماعت چه این چشم عنصری تاب رویت حق سبحانه ندارد
و اما در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم اختلاف کردند در معراج عایشه صدیقه رض و ابن مسعود بر انند
که رویت نشد و ابن عباس بر آنند که رویت شد و بعضے محدثین گفته که مقصود صدیقه و ابن مسعود
عدم رویت بصری است و مقصود ابن عباس رویت قلبی است پس معارضه نیست و از حسن بصری
منقول است که آن رویت بصری بود و این مختار شیخ عبد الحق دهلوی است و این مخالف جمهور اهل
سنت و جماعت است و نیز بصر عنصری قابل دیدار نیست و اما در رویت غیر آنحضرت صلے الله علیه وسلم
در یقظه منع کردند جمهور اهل سنت و جماعت باتفاق و مراد از یقظه اجتماع حواس است حتے که بعضے
گفتند هر که دعوی رویت در یقظه کرده باشد کافر است نعوذ بالله من ذلك و اما در خواب
پس اختلاف کردند و مراد از خواب تعطیل حواس عنصری است خواه تعطیل معتاد باشد خواه غیر معتاد
چون غشی چه از عبد الرحمن بن عوف این مروی است که در غشی دید آنچه در نوم می دید و مراقبه
اولیاء الله نیز از اقسام خواب است و اوشان خود مصرح اند که در مراقبه کیفیت نومی حاصل میشود
و این اصل را یاد گیر تا طعن بر اولیاء الله نه کنی که آنها دعوی رویت در یقظه کرده اند پس بدانکه
شیخ ابو المنصور ماتریدی بان رفته که در خواب رویت نیست چه در خواب مثال دیده میشود پس
او تعالی دیده نشد و جواب آنست که در خواب مثال عالم عنصری دیده میشود و اما خلاق عالم پس مثالش
دیده نمیشود و محققان بر آنند که رویت جایز است چه در نوم چه از امام منقول است که رب العزت را
صد بار در خواب دید و از امام احمد منقول است که رب العزت را در خواب دید پس سوال کرد که چه عبادت
قریب تر است نزد تو فرمود قرات قرآن و از بایزید منقول است که دید رب خود را در خواب پس پرسید

که راه سوی تو چیست فرموده که نفس خود را ترک کن و نیز منقول است از امام احمد که دید رب خود را در
خواب پس فرمود دیدم همه کسان را که از ما چیزی میخواهند مگر بایزید که او چیزی نمیخواهد و منقول است
از شاه شجاع کرمانی و محمد ابن علی حکیم ترمذی و علامه شمس الائمه کردری که دیدند رب خود را در خواب هذا
والله اعلم بالصواب و چونکه امام فارغ شد از بیان ایمان بالله و بالرسل و بتقدیر خیر و شر از وی تعالی
خواست که بیان کند مطلق ایمان را پس فرمود والایمان هو الاقرار والتصدیق یعنی
ایمان اقرار است بزبان و تصدیق است بقلب و در وصایا فرموده است الایمان اقرار باللسان
و تصدیق بالجنان ایمان اقرار است بزبان و تصدیق است بقلب والاقرار وحده
لا یکون ایمانا لانه لو کان ایمانا لکان المنافقون کلهم مومنین و اقرار بزبان فقط
نیست ایمان چه بدرستی اگر باشد اقرار فقط ایمان هر آینه باشند جمیع منافقان مومنان چه آنها هم
اقرار بزبان میکردند وکذلک المعرفة وحدها لانها لو کانت ایمانا لکان اهل الکتاب
کلهم مومنین و همچنین معرفت فقط ایمان نیست چه بدرستی اگر باشد معرفت فقط ایمان هر آئنه باشند
جمیع اهل کتاب مومنان قال الله تعالی فی حق المنافقین والله یشهد ان المنافقین
لکاذبون فرموده است الله تعالی در حق منافقان الله گواهی میدهد که منافقان کاذب اند
در دعوی ایمان پس او سبحانه ایمان منافقان قبول نکرد با وجود دعوی شان بزبان با ایمان پس
معلوم شد که اقرار بزبان کافی نیست وقال فی حق اهل الکتاب الذین آتیناهم الکتاب
یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و فرموده الله تعالی در حق اهل کتاب آن کسانیکه داده ام آنها
را کتاب میدانند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم چنانچه ابناء خود ها را یعنی یقین است او شان را رسالت
رسول چنانچه یقین است او شان را به بنوت ابناء و مع هذا حق سبحانه و تعالی ایمان او شان را
قبول نکرد پس معلوم شد که حفظ تصدیق بالقلب کافی نیست انتهی کلام الوصایا بدانکه قول امام
دلالت دارد بر آنکه ایمان عبارت است از مجموع اقرار بقلب و بزبان و باین صوب رفته است
شمس الائمه حلوائی و فخر الاسلام علی بزدوی لیکن اقرار بلسان بعذر ساقط میشود چون کری
و گنگی و غیر آن و نزد شیخ ابو المنصور ماتریدی در ایمان اقرار شرط نیست و اقرار محض برای اجرای
احکام دنیاوی است لیکن بشرط آنکه اقرار برخلاف تصدیق قلبی نباشد و تکفیر اهل کتاب یا برای

آنست که بلسان اقرار خلاف آن کردند یا برای آنکه شرک میکردند چه آنها قائل بودند که عزیر و مسیح
ابناء الله اند و فقط بایمان رسول شخصی مسلم نمیشود و این مختار اکثر مشائخ است و شاید که قریب
تحقیق باشد هذا والله اعلم بالصواب وایمان اهل السماء وایمان اهل الارض لا یزید
ولا ینقص وایمان اهل سما که ملائکه اند وایمان اهل ارض که انسان و جن اند زیاده نمیشود و کم
نمیشود و مراد از ایمان اعتقاد است که بدان شخص مومن میگویا ند و آن جزم تام است و در وصایا
فرموده الایمان لا یزید ولا ینقص لانه لا یتصور زیادة الایمان الا بنقصان
الکفر ولا یتصور نقصان الایمان الا بزیادة الکفر فکیف یجوز ان یکون الشخص
الواحد فی حالة واحدة مومنا وکافرا حقا پس ایمان زائد نمی شود و ناقص نمیشود چه زیادت
ایمان متصور نیست مگر آنکه کفر ناقص شود پس قبل زیادت ایمان کفر با ایمان جمع شود و نقصان
ایمان متصور نیست مگر بزیادت کفر و کفر و ایمان جمع شود و این محال است بهیچ طریق جایز باشد بودن
شخص واحد مومن و کافر معا در واقع و باوجود محال بودن آن نیز مخالف نص است چنانچه امام میفرماید
ولیس فی ایمان المومن شك کما لیس فی کفر الکافر شك ونیست در ایمان مومن شکی تا
با کفر جمع شود و همچنین نیست در کفر کافر شکی تا با ایمان جمع گردد لقوله تعالی اولئك هم المومنون
حقا واولئك هم الکافرون حقا از برای قول و سبحانه آن کسانکه مومن اند در واقع هیچ شبهه
منطوق نیست پس چگونه ایمان با کفر جمع شود و آن کسان یعنی مکذبان کافر اند در واقع هیچ شبهه
در کفر شان نیست پس چگونه با ایمان جمع شود والعاصون من امة محمد صلی الله علیه
وسلم مومنون حقا لیسوا بکافرین وگناهگاران از امت محمد صلی الله علیه وسلم مومن اند در
واقع نیستند کافر انتهی کلام الوصیة بدانکه بعضی اشاعره بر کلام امام اعتراضی آرند که ایمان عبارت است
از جزم و آن هم در مراتب است یکی شدید و دیگر ضعیف پس ایمان را زائده و ناقص شد و مقصود امام
را نرسیده اند چه مقصود امام آنست که هر مرتبه الیقین را ایمان نمی نامند تا زیادت و نقصان لازم آید
بلکه یقینی که در ان شبهه را راه نبود ایمان نامند و هر چه دون اوست داخل کفر است و هر چه فوق
آن یقین است ایمان نیست بلکه از کلمات است که آن مر انبیا را و اولیا را حاصل است از آنجاست
که حنفیه حکم میکنند که جایز نیست احدی را که بگوید که ایمان من چون ایمان انبیاست یا چون ایمان

صحابہ است و ہر کسے را کہ یقین چنین پیدا شود بخدای و رسول خدا کہ شبہہ را دران راہ نیست او
مومن است و این وصف در ملائک و انبیا و عامۂ خلایق برابر است اگرچہ در انبیا مرتبہ یقین فوق
ازان باشد پس در اطلاق لفظ مومن ہمہ ہا مساوی اند کسے شدید و ضعیف نیست و آنا کسے را کہ
یقین بران افزودہ است او را مومن کامل گویند و مومن ہم گویند نہ از جہت آنکہ یقین در و زاید و کامل
است بلکہ از جہت آنکہ در وصل یقین موجود است و آن یقین در ہمہ مومنان مساوی است و نیز باید
دانست کہ این یقین کہ ایمان است کسے را برہان پیدا میشود چنانچہ اہل نظر و فکر ند و کسے را بتقلید
چنانچہ عامۂ خلایق و کسے را بالمشاہدہ قلب چون انبیا و اولیا و این روح مسئلہ زیادت و نقصان
ایمان است یاد گیر شاید کہ در کتب دیگر نیابی والمومنون مستوون فی الایمان و التوحید مومنان
برابر اند در ایمان و توحید یعنی در یقینے کہ آن را ایمان نامند و شخص بدان مومن گردد متفاوتون فی
الاعمال متفاوت اند در اعمال بعضے عمل صالح میکنند و بعضے عمل بد والاسلام ہو التسلیم و
الانقیاد لاوامر اللہ و نواہیہ والایمان ہو التصدیق و اسلام تسلیم است و انقیاد مر
اوامر اللہ تعالی و نواہی او تعالی را و ایمان تصدیق است ولکن لا یکون ایمان بلا اسلام ولا اسلام
بلا ایمان ولیکن موجود نمی شود ایمان یعنی مقبول نمیشود بدون اسلام چہ در ایمان اقرار او امر و
نواہی بزبان شرط است و آن انقیاد و اسلام است و اسلام ہم موجود نمیشود یعنی مقبول نمیشود بدون ایمان
چہ اگر انقیاد بے اعتقاد قلبی باشد پس نفاق خواہد بود وہما کالظہر والبطن و آن ہر دو یعنی ایمان و اسلام چون
پشت و شکم اند یعنی چنانچہ پشت بے شکم موجود نمیشود و شکم بے پشت موجود نمیشود ہمچنین ایمان بے اسلام موجود نمیشود و اسلام
بے ایمان موجود نمیشود چونکہ امام فارغ شد از بیان ایمان و اسلام خواست کہ لفظ دین را بیان کند پس فرمود والدین
اسم واقع علی الایمان والاسلام والشرائع کلہا و لفظ دین واقع است بر ایمان و اسلام
و شرایع جمیع آن پس زاید میشود بزیادت شرایع و ناقص میشود بکمی آن شرایع و در وصایا فرمود ثم العمل
غیر الایمان والایمان غیر العمل بدلیل ان کثیرا من الاوقات یرتفع العمل من
المومن ولا یجوز ان یقال یرتفع عنہ الایمان فان الحائض یرتفع عنہا الصلوۃ
ولا یجوز ان یقال رفع عنہا الایمان او امر بترک الایمان وقد قال لہا الشرع
دعی الصوم ثم اقضیہ ویجوز ان یقال لیس علی الفقیر الزکوۃ ولا یجوز ان یقال

ایس یعنی الفقه غیر الایمان پس بدان عمل غیر ایمان است نه چنانکه مذهب معتزله و خوارج است بدلیل
آنکه در بسیاری اوقات برداشته میشود عمل وجایز نیست که گفته شود برداشته شده است ایمان چه حایض
برداشته شده است از وی نماز و نه جایز است که گفته شود برداشته شده است از وی ایمان یا امر واقع شد
بترک الایمان یعنی نه از حایض صفت ایمان مسلوب نه از امر نهی از ایمان واقع شد و بدرستی گفته است
مر آن حایض را شرع ترک کن روزه را پس قضا کن و این نگفته شد که ایمان را ترک کن پس قضا کن
وجایز است گفتن آنکه نیست بر فقیر زکوة وجایز نیست گفتن نیست بر فقیر ایمان و قول او امر وامر بصیغه
مجهول است، و مسند است سوی جار و مجرور و آن قول او بترک الایمان یعنی امر واقع نشد بترک ایمان

نعرف الله تعالی حق معرفته کما وصف نفسه تعالی فی کتابه تعالی بجمیع صفاته تعالی
میدانیم الله تعالی را حق معرفت او تعالی یعنی میدانم بآن معرفت که بر مکلف فرض عین است ورنه
حق معرفت او محال است چنین معرفتی که وصف کرده است الله تعالی در کتاب خود بجمیع اسما و صفات
وی یعنی چنانچه در آیات محکمات وی مذکور است باسما و صفات وی ما میدانم چه آنچه متشابه است
کسی نمیداند سوای او تعالی و آنچه مجمل است کسی نمیداند سوای انبیای و مگر بعد بیان و آنچه خفی و
مشکل است سوای علمای راسخین کسی نمیداند ولیس یقدر احد ان یعبد الله حق عبادته
کما هو اهل له و نیست قادر کسی که عبادت کند الله را حق عبادت وی بجمیع مندوبات مذکوره
در آیات محکمات وی چنانچه او تعالی اهل وی است چه مراتب عبادت وی تعالی غیر متناهیه اند و عبد
غیر متناهیه قادر نیست ولکن یعبده بامره کما امره وکلفه ولیکن عبادت میکند او تعالی را
با مروی چنانچه امر کرده است او تعالی آن بنده را و تکلیف داد آن بنده را و حاصل کلام آنست که
معرفت وی تعالی بجمیع وجوه محال است مگر بآن وجوه که در آیات محکمه هر آئینه واقع است و آن معرفت
هر مومن است و همچنین عبادت وی کما ینبغی نیز محال است مگر آنچه در امر تکلیفی او واقع است و آن
حق عبادت نیست و حق عبادت وی آنست که در آیات محکمات وی مذکور است ویستوی

المومنون کلهم فی المعرفة والیقین والتوکل والمحبة والخوف والرجاء والایمانی
و برابر اند مومنان همه ها در معرفت و یقین و توکل و محبت و خوف و امید چنین هر واحد که ایمانی اند یعنی
همه مومنان برابر اند در ایمان باین اشیا و یتفاوتون فیما دون الایمان فی ذلک کلها و متفاوت اند

ورانچه سوای ایمان است ودران اشیا کل آن یعنی در حمل متفاوت اند بدآنکه توکل فرض است بر همه کسان
یعنی تکیه دادن بر الله تعالی در جمیع حوائج خود و برین احادیث و اجماع ناطق است و محبت الله و رسول
وی چه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که کسے مومن نمیشود تا آنکه باشم من محبوب ترین از مال وی
و فرزند وی رواه البخاری و برین اجماع هم هست و نیز خوف الله هم فرض است و امید وی و برآن
کتاب و سنت و اجماع شاهد اند و حقیقت خوف آنست اگر الله تعالی میگفتی که کسے دوزخی نیست مگر یک
کس هر مومن را خوف آن باید که شاید که من باشم و حقیقت رجا آنست که اگر او تعالی میگفتی که کسے
بهشتی نیست مگر یک کس هر مومن را باید امید آنکه من باشم و اینچنین آمده است در اثر از امیر المومنین
عمر رضی الله تعالی عنه و گویند که از امیر المومنین ابو بکر رض نیز آمده ولیکن در کتب حدیث اثر امیر المومنین
ابو بکر رض یافته نمیشود والله اعلم بالصواب و چونکه امام فارغ شد از بیان ایمان بالله و بالرسل و بقضا
و بقدر و از بیان مطلق ایمان کنون است که شروع کند در بیان ایمان بیوم آخر و بعث بعد موت و لواحق
آن و اول شروع مسئله جزا کرد پس فرمود والله متفضل على عباده وعادل الله فضل
کننده است بر بندگان خود و عادل است چنانچه او سبحانه فرمود لیس بظلام للعبید و عدل نهادن
شے در موضع او و ظلم ضد آن قد یعاقب على الذنب عدلا منه گاهے عذاب میکند بر گناه
جهت عدل خود چه او تعالی عادل است پس عقاب که جزا گناه است بد هر چه اعمال بد ملائمت یا نا دارد
و ذنب مرتکب خود را مستحق نار می سازد بحکم قبح عقلی وقد یغفر فضلا منه و گاهے می بخشد جهت
فضل خود چه او تعالی متفضل و رحیم است و نیکی کردن بر مستحق بدی عفو باشد نه ظلم و چونکه از قسم
عفو یکے عفو بسبب شفاعت بود ارداف کرده گر شفاعت را پس فرمود شفاعة الانبياء عليهم
السلام وشفاعة نبينا صلى الله عليه وسلم للمومنين المذنبين ولاهل الكبائر
منهم المستوجبين للعقاب حق و شفاعت انبیا علیهم السلام و شفاعت نبی ما محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم مر مومنین مذنبین را و مر اهل گناهان کبائر را از آن مذنبین چنین اهل کبائر
مستوجب عذاب اند آن شفاعت حق است و در وصایا می فرماید و شفاعة محمد المصطفى
صلى الله عليه وسلم لكل من هو من اهل الجنة وان كان صاحب
کبيرة حق و شفاعت محمد صلی الله علیه وسلم مر هر شخصے را که آنها از اهل جنت اند یعنی مومن اند

چه هر مومن قابلیت جنت میدارد حق است اگرچه آن مومن صاحب کبیره باشد وچه خسارت بر معتزله
است که منکر شفاعت شده اند به ظن فاسد که اعمال علل حقیقیه اند در وجدان جزا و عجب
کج فهمی است که شفاعت را موثر حقیقی ندانسته اند در مغفرت و بر شفاعت احادیث بسیار ناطق
است واجماع صحابه وتابعین است بران وحدیث متواتر المعنی یکی از آنها شفاعتی لاهل
الکبائر من امتی شفاعت من مراهل کبائر را از امت من رواه احمد وابو داؤد والترمذی و
ابن حبان والحاکم عن جابر والطبرانی عن ابن عباس والخطیب عن ابن عمر وعن کعب ونیز باید دانست
که اول شفیع است آنحضرت صلی الله علیه وعلی آله وازواجه واصحابه وسلم چه در حدیث صحیح وارد
شده است انا اول من یفتح باب الشفاعة من اول آنکسان هستم که واخواهند کرد
در شفاعت را وبعضی متاخرین میگویند که تارک سنت را شفاعت نصیب نخواهد شد واین
باطل است چه شفاعت هرگاه مراهل کبائر را شد پس تارک سنت اولی بشفاعت خواهد بود وعجب
است که ترک سنت را مستوجب عذاب نمی دانند چنانچه در اصول ثابت است اگر حرمان شفاعت
تجویز کنند بدتر از تعذیب گردد ومرا باید که زبان از قیل وقال بندم امید وار شفاعت باشم و

وزن الاعمال بالمیزان یوم القیمة حق ووزن اعمال بترازو در روز قیامت حق است
چنانچه حق سبحانه وتعالی میفرماید والوزن یومئذن الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک
هم المفلحون ومن خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم بما کانوا
بایاتنا یظلمون میفرماید که وزن اعمال درین روز که روز قیامت است حق است پس آنشخص که
سنگین شد ترازوی او آنها مفلح اند ومعذب نخواهند شد وآنکسانیکه سبک است ترازوهای شان
پس آنها آن کسانند که زیان کرده باشند نفوس خود را بسبب بودن شان ظالم بآیات یعنی آنها
در عذاب خواهند بود بسبب تکذیب آیات واین شان است مومن را وکافر را پس ساقط شد
تفریع امام حجة الاسلام هفتاد کسان را که در جنت بے حساب داخل خواهند شد ونیز آیه مذکور است
ومن خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون وآن کسان
که سبک است میزان آنها پس آن کسانند که زیان کرده اند نفس خود را وهمیشه خواهند ماند در دوزخ
واین آیت دلالت دارد که اعمال کافر هم موزون خواهد شد چه مسلم همیشه در دوزخ نخواهد ماند پس باطل شد

انچه که بعضے گفته اند که وزن اعمال مختص است مر مومن را و کافر را نخواهد بود بدان که معتزله منکر وزن اعمال شده اند بدلیل آن که اعمال اعراض اند و اعراض قابل وزن نیست وجواب سابق دانستے که حق تعالی آنرا اجسام خواهد کرد و بعضے جواب داده که نامهٔ اعمال وزن کرده خواهد شد و نامهٔ اعمال حسنه سنگین خواهد شد و نامهٔ اعمال سیئه سبک والقصاص فیما بین الخصوم بالحسنات یوم القیمة حق وبدل کنانیدن میان خصوم مظالم بحسنات حق است وان لم یکن بهم الحسنات فطرح السیات علیهم حق جائز و اگر نباشد آن ظالمان را نکوئیها که بدل مظالم بمظلوم بدهند پس انداختن بدیهای مظلوم بر ظالم حق است و جائز است محل شبهه نیست ملا علی قاری گفته که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند مر اصحاب کرام خود را امیدانید کیست مفلس گفتند مفلس میان من آنکس است که نه درهم دارد و نه متاع پس آنحضرت صلے الله علیه وسلم فرمودند بدرستے مفلس آنکس است که آید در روز قیامت با نماز و روزه و صدقه و حال آنکه دشنام داده دیگرے را یا قذف کرده بود یا مال او خورده بود یا خون او ریزیده بود یا زده بود او را پس داده خواهد شد آن دیگر را از حسنات آن آینده اگر فنا حسنات آن بنده ظالم وی قبل فیصل کرده باشد انچه بر ذمه آن آینده است از گناهان آن خواهد گرفت آن آینده از گناهان آن مظلوم پس انداخته خواهد شد از گناهان آن مظلوم بران آینده پس انداخته خواهد شد آن آینده در دوزخ هذا والله اعلم بالصواب

وحوض النبی صلی الله علیه وسلم یوم القیمة حق وحوض آنحضرت صلے الله علیه وسلم که نام آن کوثر است حق است و نیز کوثر نامند آن نهر را که در بهشت است که نصیب امت مطهره خواهد شد حق سبحانه می فرماید انا اعطیناك الکوثر بدرستے من دادم ترا ای محمد صلے الله علیه وسلم کوثر را مفسرین تفسیر بحوض میکنند و بعض میگویند که مراد نهر بهشت است و در حق حوض احادیث بسیار وارد است ملا علی قاری گفته روایت کرده اند حدیث حوض را زیاده از سی کس از صحابه پس متواتر گشت و اختلاف کرده علما که حوض کجاست بعضے میگویند که در موقف است و بعضے میگویند که بعد صراط است ملا علی قاری گفته که این اقرب است بصواب و قرطبی گفته که دو حوض است یکے قبل صراط و میزان است بر مذهب اصح چه آدمیان از قبر خودها بیرون خواهند آمد تشنه پس وارد خواهند شد بر حوض قبل میزان و صراط و از انجا آب خواهند نوشید و دیگر در جنت خواهد بود و شاید که مراد از وی نهر باشد و این هر دو حوض را کوثر نامند و نیز باید دانست که آب حوض سفید است چون شیر و شیرین است چون عسل این چنین

در حدیث صحیح وارد شده است هذا والله اعلم بالصواب والجنة والنار مخلوقتان الیوم بهشت
و دوزخ پیدا کرده شده اند امروز چه حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در جنت داخل شده بودند
اگر مخلوق نمی بود دخول راست نمی آید لا یفنیان و فنا نخواهند شد یعنی قابلیت فنا نمی دارد و در کلام
امام اشارت است دوزخ و بهشت فنا نخواهد شد در روز قیامت پس مستثنی باشد از قول او تعالی
کل شئ هالك میفرماید هر چیز فانیست و در بعضی کتب عقاید مذکور است که هفت چیز مستثنی است
و فنا نخواهد شد دوزخ و بهشت و عرش و کرسی و لوح و قلم و روح و بعضی گویند که هر چیز فنا خواهد شد لیکن
این هفت چیز را فنا یک ساعت است ولا یموت فیهما ابدا و نخواهد مرد خلق در آن دوزخ و بهشت
تا همیشه و در بعض نسخ مذکور است ولا یفنیان وما فیهما ابدا من اهلها ابدا یعنی فنا نخواهد
شد آن دوزخ و بهشت و آنچه موجود است در و از اهل دوزخ و بهشت همیشه و مقصود هر دو عبارت
واحد است ولا یفنی عقاب الله ولا ثواب سرمدا و فنا نخواهد شد عذاب الله تعالی
مر اهل دوزخ را و نه ثواب او تعالی مر اهل بهشت را همیشه چه حق تعالی میفرماید لا یخفف عنهم العذاب
تخفیف کرده نمیشود از اهل دوزخ عذاب و عدم تخفیف ثواب ظاهر است و در آنجا کلام بسیار بود ترک کرده
شد تا مختصر و دراز نه گردد و در وصایا فرموده الجنة والنار مخلوقتان ولا فناء لاهلهما بقوله
تعالی فی الجنة اعدت للمتقین وفی النار اعدت للکافرین جنت و نار مخلوقند الحال
و فنا نیست مر اهل آنها را اما مخلوق بودن جنت الحال برای قول الله تعالی که میفرماید در حق جنت که
اعدت للمتقین مقرر کرده شده است آن جنت مر متقیان را و اگر مخلوق نبودی چگونه مقرر است
آمدی و اما مخلوق بودن دوزخ الحال برای قول وی سبحانه و تعالی اعدت للکافرین میفرماید
مقرر کرده شده است آن دوزخ مر کافران را خلقهما الله تعالی للثواب والعقاب واهل
الجنة فی الجنة خالدون واهل النار فی النار خالدون بقوله تعالی
فی حق المومنین اولئك اصحاب الجنة هم فیها خالدون وفی حق الکفار
اولئك اصحاب النار هم فیها خالدون پیدا کرده است الله تعالی آن دوزخ و بهشت را
برای ثواب کردن بر مطیعان و عذاب کردن بر عاصیان و اهل جنت یعنی مومنان در جنت خواهند
باشند همیشه یعنی بعد دخول در جنت خارج نخواهند شد نه آن که در دوزخ نخواهند رفت چه مومنان عاصیان

در دوزخ خواهند رفت اگر خدای تعالی رحمت نکند واهل دوزخ یعنی کافران همیشه در دوزخ
خواهند ماند چه حق سبحانه میفرماید در حق اهل جنت که آن بمقتضای اهل جنت اند آنها همیشه خواهند ماند
در جنت، و در حق کفار می فرماید که آنها که اصحاب دوزخ اند در دوزخ همیشه خواهند ماند ازین مفهوم شد که
اهل دوزخ و بهشت فنا نخواهند شد ازین جهت امام سابق دلیل آورده انتهی کلام الوصایا و چون کلام فارغ
شد از بیان دوزخ و بهشت خواست که بیان کند احوال سبب دخول در آنها که هدایت و ضلالت است پس فرمود
الله تعالی یهدی من یشاء فضلا منه الله تعالی میرساند بمطلب حقیقی که اتباع اوست تعالی
جهت فضل او تعالی و مراد از هدایت اینجا ایصال الی المطلوب است اگرچه مجاز باشد و یضل من یشاء
عدلا منه و گمراه میکند بکفر و معصیت هر کرا میخواهد جهت عدل او تعالی چه گمراهی ملایم طبیعت او بود و ظلم بر وی
تعالی محال است پس بگمراه نسازد شخصی را که گمراهی ملایم طبع وی نباشد و ملایم طبع گمراهی را شامت نامند
واضلاله خذلانه وتفسیر الخذلان ان لا یوفق العبد علی ما یرضاه عنه و
اضلال او تعالی خذلان من بیست و تفسیر خذلان توفیق ندادن عبد را بران خیر که راضی است وی تعالی آن خیر
را ازان عبد یعنی ندادن توفیق بلکه شر مخلوق کردن از دست وی وهو عدل منه و آن
خذلان عدل است از وی تعالی بحکم شامت وی وعقوبة المخذول علی المعصیة و عذاب
کردن مخذول نیز عدل است اگرچه خذلان از جهت وی است تعالی چه عذاب جزای اعمال ملایم است بحکم قبح عقلی
ولا یقال ان الله تعالی یسلب الایمان من عبده و نمی گفته شود آنکه بدرستی او تعالی
سلب میکند ایمان را از عبد خود اگرچه خالق کفر وی است چنانچه بالا گذشته از جهت ادب و در بعضی
نسخ واقع شده است ولا نقول ان الشیطان یسلب الایمان عن عبده و نمیگوئیم
که بدرستی شیطان سلب میکند ایمان را از عبد او تعالی چه حق سبحانه تعالی میفرماید ان عبادی
لیس لک علیهم سلطان بدرستی که بندهٔ من نیست ترا بر آن بنده قهر و غلبه تا تو اغوا کنی ولکن
یقال العبد یدع الایمان فاذا ترکه حینئذ یسلبه منه الشیطان لیکن گفته میشود بنده
ترک میکند ایمان را پس وقتی که ترک کرد درین هنگام سلب میکند از وی شیطان یعنی وقتی
که بنده قصد ترک ایمان کرد پس در عبودیت شیطان آمد پس شیطان را بر وی
قهر و غلبه شد پس سلب کرد از وی ایمان را چنانچه حق تعالی میفرماید در حق شیطان قال الا انسان

اکفر و سوال منکر و نکیر فی القبر حق و سوال دو فرشته که نام آنها منکر و نکیر است در قبر از ایمان
و طاعت حق است بدان که از شهدا و انبیا جهت شرافت چنین گفته است ملا علی قاری و شیخ جلال الدین
سیوطی در کتاب شرح الصدور احادیث صحیحه آورده است بران که از شهدا سوال نخواهد شد اگر کسی خواهد
بنگرد و ران و از اطفال مشرکین نیز سوال نخواهد شد و ظاهر آنست که از اطفال مشرکین و اصحاب فترت
و مجانین ملحق شوند چنان که جز انبیا بدان نرسیده است نیز سوال نخواهد شد چه آنها مکلف نیستند و بعضی
گفته اند که امام در اطفال مشرکین توقف کرده است و تحقیق عذاب و عقاب آنها انشاء الله تعالی
می آید و اعادة الروح الی العبد فی قبره حق و باز آمدن روح سوی عبد یعنی سوی جسد
عبد در قبر وی حق است از برای سوال و ضغطة القبر و عذابه حق کائن للکفار کلهم و لبعض
المسلمین و در بعض نسخ و لبعض عصاة المومنین و ضغطه قبر یعنی تنگی آن و عذاب آن
خواه بنار باشد خواه به تنگی قبر خواه بضرب شدید و عذاب بعد مرگ و قبل قیامت از عذاب قبر نامیده
شود حق است و ثابت است مر کفار جمیع را و مر بعض مومنان گنهگاران را و همچنین ثواب قبر مر مومنان
صلحا را حق است و آنچه مشهور است در عوام که عذاب قبر بر همه کس خواهد بود غلط است خدا نصیب مومنان
نه کند و بعض استثنای مومن میت که در روز جمعه و شب آن و در ماه مبارک کرده اند عذاب نخواهد شد
اگر چه سخت گناهگار باشند جهت شرف روز موت و معتزله درین سه مسئله مخالفت کرده اند و دلیل
ما برین سه مقدمه آنچه مذکور است در مشکوة که امام احمد و ابو داود روایت کرده اند از براء بن عازب
از آن حضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود وقتی که می میرد مومن می آیند آن مومن را در قبر
دو فرشته پس می نشانند آن مومن را پس میگویند آن مومن را کیست رب شما پس میگوید آن
مومن رب من الله است پس میگویند آن فرشتگان از آن مومن چیست دین تو پس میگوید که
دین من اسلام است پس میگویند آن فرشتگان کیست آنکس که فرستاده شده بود در شما یان پس میگوید آن مومن
آن رسول خدا است صلی الله علیه وسلم پس میگویند آن فرشتگان چه چیز علم کنانید ترا بر حقیت رسالت آنکس
پس میگوید آن مومن خواندم قرآن و ایمان آوردم بآن قرآن و تصدیق کردم و این مراد است از قول وی تعالی یثبت الله
الذین آمنوا بالقول الثابت و ثابت میگرداند آنکسان را که ایمان آورده اند بقول ثابت
که ایمانست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده پس آواز میکند آواز کننده از آسمان اگر تصدیق کرده

بنده من پس فرش بدهید از بهشت و لباس پوشانید او را از جنت و واکنید بروی دروازه از جنت و آنحضرت میفرماید پس می آرند آنکس را از هوا و خوشبو و فضا می شود قدر دراز نظر او واما کافر پس ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم موت او را و فرمود که آورده میشود جان او در جسم وی می آیند او را دو فرشته پس می نشانند آن کافر را پس میگویند آن کافر را که کیست ربّ تو پس میگوید آن کافر هاه هاه نمیدانم پس میگویند آن فرشتگان که چیست دین تو پس میگوید آن کافر هاه هاه نمیدانم پس میگویند آن فرشتگان کیست آن شخص که فرستاده شده است در شمایان پس میگوید آن کافر هاه هاه نمیدانم پس آواز میکند آواز کننده از آسمان اگر تکذیب کرده است آن بنده پس فرش آرید از دوزخ و لباس پوشانید او را از دوزخ آنحضرت صلی الله علیه وسلم می فرماید از گرمی آن دوزخ و هوای آن و آنحضرت فرمود که تنگ کرده میشود قبر وی تا آن که جدا شود اعضای او باز همراه کرده میشود نابینا و ناشنوا یعنی آن فرشته نخواهد دید عذاب آن تا رحم کند و نخواهد شنود شور آنکس تا رحم کند و حال آنکه با وی یک گرج خواهد بود از حدید بصفتی که اگر بکوه زنند هر آئینه خاک شود پس خواهد زد آنکس که همراه او شده آن کافر را از گرج یکبار پس آواز خواهد کرد آوازے که می شنود او را انچه در مغرب و مشرق است باز آورده خواهد شد در وی روح او و در روایت ترمذی از ابی هریره واقع شده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند پس همیشه خواهد ماند دران قبر معذب تا آن که برانگیزد او را الله تعالی و از ین حدیث سوال ثابت شد و حیات ثابت شد و عذاب قبر ثابت شد پس باطل گشت مذهب معتزله و عجب است که معتزله اعمال را موثر حقیقی می دانستند و در عذاب قبر تاثیر آن را فراموش کردند نعوذ بالله منهم هذا والله اعلم بالصواب اللهم نجنا

من عذاب القبر بفضلك و رحمتك وحشر الاجساد واحياؤها مع الروح يوم القيمة حق و برانگیختن اجساد و زنده گردانیدن آن اجساد را با روح حق است و در وصایا فرموده است تقریرات الله تعالی یحیی هذه النفوس بعد الموت یبعثهم الله تعالی یوما کان مقداره خمسین الف سنة للجزاء والثواب واداء الحقوق بقوله تعالی ان الله یبعث من فی القبور اقرار سکینم بانکه بدرستے الله تعالی زنده خواهد کرد این نفس را بعد موت و خواهد برانگیخت آن نفس را الله تعالی دران روز که قدر وی پنجاه هزار سال است برای جزا یعنی جزای اعمال بد و برای ثواب یعنی ثواب اعمال نیک و ادای حقوق بندگان یعنی دادن نیکی ظالم مظلوم را یا گرفتن ظالم بدی را از مظلوم

وحقیقت بعث بعد موت برای قول حق سبحانه ان الله یبعث من فی القبور بدرستے خواہد
برانگیخت آنکسانرا که در قبراند بدانکه کسے از فرق اسلامیه واہل کتاب منکر نگشته اند وہمه انبیا علیہم السلام
خبر بآنہا داده اند مگر طائفه مشرکین وفلاسفه مشائین بظنونات واہیه منکر آن شدند وان الظن
لا یغنی من الحق شیئا وچون که امام فارغ شد از بیان حشر از بیان اجساد خواست که بیان کند
صفاتے که ظہور او در روز قیامت خواہد شد واول یک کلیه جمیع صفات ذکر کرد پس فرمود وکل شیٔ
ذکره العلماء من صفاته تعالی فجاز القول به وہر چیز که ذکر کرده است آنرا علما از صفات وے
تعالی پس جائز است گفتن بوی از ہر یقینی که خواہد نه آن چیز که علما آنرا نہی کرده چه اسمای الٰہیه توقیفی
اند موقوف بر سماع واطلاق علما البته باذن شرع خواہد بود وسکوت ونہی علما البته بسبب
نبودن اذن خواہد بود پس بے اجازت علما اطلاق نباید کرد. بروی تعالی صفتے را که علما بدان
تصریح نکرده اند سوی الید بالفارسیة سوای صفت ید بفارسی پس نباید گفت که دست الله
بر ہمه دستہا ست چه اطلاق ید از قبیل ہمه متشابہات است پس معنے آنرا اطلاق نباید کرد ویجوز ان
یقال بروی خدای بلا کیفیة ولا تشبیهة وجائز است گفتن بروے خدا اگرچه اطلاق
وجه از قبیل متشابہات است لیکن تقید بے کیفیت وبے تشبیه مامر اخر جه علما آنرا اطلاق کرده اند
وچون که امام فارغ شد از بیان قاعده کلیه خواست که شروع کند در بیان صفاتے که ظہور آن در روز قیامت
خواہد شد پس فرمود ولیس قرب الله تعالی وبعده من طریق طول المسافة وقصرها
ولا علی معنی الکرامة والهون ونیست قرب بنده مر الله تعالی را از طریق طول مسافت و
قصر آن چه طول مسافت وقصر آن صفت اجسام است نه صفت خالق اجسام ونه بر معنے بزرگی و
خواری یعنے قرب عبارت از بزرگے نیست وبعد عبارت از خواری نیست چه آن تاویل است در
اخبار الٰہی لکن المطیع قریب منه بلا کیف والعاصی بعید بلا کیف لیکن مطیع قریب است
از وی تعالی بے علم کیفیت وعاصی بعید است از وی تعالی بے علم کیفیت یعنی قرب وبعد معلوم
الاصل است ومجهول الکیفیة پس اعتقاد باصل قرب وبعد باید کرد وکیفیت او مفوض بسوی حق سبحانه
باید کرد ودر نص تاویل نباید کرد والقرب والبعد یقع علی المناجی کذا علی الله تعالی
وقرب وبعد واقع می شوند بر مناجات کننده که آن عبد است مر الله تعالی یعنی قرب صفت بنده است

نه صفت الله تعالی پس نباید گفت که الله تعالی قریب است بمن بلکه من قریبم باو وکذلک
جوازه فی الجنة والوقوف بین یدیه بلا کیفیة وهمچنین جواز او تعالی در بهشت
وایستاده شدن میان دو ید او تعالی حق است چنانچه در حدیث واقع شده است لیکن بی علم
کیفیت چه جواز مکانی البته مراد نیست و دیگر طریق جواز معلوم نیست وهمچنین ید معلوم نیست
پس کیفیت هر دو امر باو موکول باید کرد هذا والله اعلم بحقیقة الحال وچونکه فارغ شد امام از بیان
ایمان بیوم آخر خواست که شروع کند و مزید ایمان بکتب پس فرمود والقرآن منزل علی
رسول الله علیه الصلوة والسلام ما هو فی المصاحف مکتوب وقرآن نازل
کرده شده است بر رسول صلی الله علیه وسلم مراد میدارم از قرآن آنچه مکتوب است در مصاحف یعنی
آنچه منقول است در مصاحف بتواتر کلام الهی است وآیات القرآن فی معنی الکلام وآیات قرآن همه او در
معنی کلام است یعنی همه کلام الهی است، و در فضیلت بودن کلام همه مشترک است الا ان لبعضها
فضیلة الذکر وفضیلة المذکور مثل آیة الکرسی لان المذکور فیها جلال الله و
عظمته وصفاته فاجتمعت فیها فضیلتان فضیلة الذکر وفضیلة المذکور
لیکن بدرستی مر بعض آن آیات را فضیلت ذکر است یعنی فضیلت آنچه که مذکور است در ان آیت
چون آیة الکرسی چه بدرستی مذکور است در آن آیت جلال الله تعالی وعظمت او تعالی
وصفات او تعالی پس جمع شد در مثل آیة الکرسی دو فضیلت یکی فضیلت ذکر و دیگر فضیلت مذکور
ازین جهت مثل آیة الکرسی فاضل گشت بر سایر آیات وفی صفات الکفار فضیلة فضیلة الذکر فحسب
ولیس فی المذکور وهم الکفار فضیلة و در صفت کفار فضیلت ذکر است فقط یعنی آیاتی که در ان
صفت کفار مذکور است در ان فضیلت نیست مگر از جهت بودن آن کلام الهی و نیست در مذکور که
آن کفار اند فضیلت از جهت منقول شد وهمچنین فضائل دیگر است چون فضیلت از جهت مخاطب
چنانچه در سورهٔ مزمل چه مخاطب در ان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخلاف یا بنی اسرائیل اذکروا
چه مخاطب در ان بنی اسرائیل اند وکذا الاسماء والصفات مستویة فی الفضیلة والعظمة
ولا تفاوت بینهما وجمیع اسمای حق وصفات او برابر اند در فضیلت وعظمت نیست تفاوت
میان آن اسماء در شرافت چه در شرف بودن اسماء حق وصفات او برابر اند الا علی قاری گفته

که مراد امام از تسویه در بودن اسما حق است نه در ثواب پس مخالفت حدیث لازم نه آمد که در
شرع نو دو نه نام واقع است هذا والله اعلم بالصواب و چون که باقی مانده بود بعض مسائل که
سابق بذکر نیامده بود خواست امام که ذکر کند آنها را پس فرمود و والدا رسول الله صلی الله
علیه وسلم ماتا علی الکفر و پدر و مادر رسول خدا صلی الله علیه وسلم که عبد الله و آمنه بودند مردند بر
کفر بدانکه در ایمان والدین آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلافی هست بعد اتفاق برانکه ببدی یاد
نباید کرد جهت شرافت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شیخ جلال الدین سیوطی در رسائل خود سه
مذهب بیان کرده یکی آنکه والدین آنحضرت صلی الله علیه وسلم از اصحاب فترت بودند و باید که
محمل کلام امام این مذهب باشد دوم آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم زنده کرده مومن گردانید
بودند سیوم آنکه مومن بودند بر شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام اما مذهب دوم چنانچه سیوطی
در رساله ذکر کرده است آنکه بدرستی رسول الله تعالی احیا کرده والدین خود را پس ایمان آوردند
و این قصه در حجة الوداع آورده اند گذشته بود و درین باب روایت کرده است بغدادی
در سابق و لاحق و دارقطنی و ابن عساکر در غرائب مالک و ابن شاهین در ناسخ و منسوخ و محب
طبری در سیرت و نیز سهیلی از واجه آخر نقل کرده لیکن اسناد آن ضعیف است و میل کردند بتصحیح
ابن شاهین و طبری و سهیلی و قرطبی و ابن المنذر و صلاح صفدی در نظم خود و حافظ شمس الدین
دمشقی در ابیات خود و نقل از بعض اهل علم دیگر هم آمده است و گردانیدند آن قایلان این حدیث
را ناسخ مر کل احادیث مخالفه را چه او آخر بود از همه احادیث و باک نه کردند از ضعف این حدیث
چه حدیث ضعیف عمل کرده میشود در مناقب و فضائل و بعضی گفته اند که تائید میدهند این حدیث را
قاعدهٔ متفق علیها که هر معجزه که داده شده است نبی از انبیا داده شد آن معجزه نبی من صلی الله
علیه وسلم جهت شرافت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از همه و حضرت عیسی احیای موتی می کرد پس
لاجرم از نبی من نیز صادر شود بحکم قاعدهٔ مذکوره و سوای این احیای دیگر منقول نشد پس لاجرم
این احیا حق باشد انتهی کلام السیوطی و این فقیر میگوید عفی عنه درین کلام چند خلل اند یکی آنکه
اهل سنت و جماعت اتفاق دارند که دار تکلیف این دار است و بعد رفتن ازین دار ایمان مقبول
نیست و قوله تعالی و سبحانه لم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا باسنا شاهد برین معنی است ترجمه آیت این است

که نفع نکند آنها را ایمان آنها وقت دیدن شان عذاب من یا مراد از ناس ساعت غرغره باشد
چنانچه مذهب جمهور علماست یا مراد قبر باشد چنانچه مذهب مرجوح است و بر هر دو تقدیر ایمان بعد
مرگ مقبول نیست پس کی راست آید قول وی که والدین آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس مرگ ایمان
آوردند خلل دویم آنکه راست نیست قول وی باک نکرده بضعف این حدیث چه البته باک باید کرد
جهت مخالفت قرآن و مخالفت احادیث صحیح و جهت لزوم تکلیف پس مرگ و آن
خلاف اجماع است خلل سیوم آنکه این حدیث را ناسخ دیگر احادیث صحیحه گفته اند و نسخ در ما سوای
امر و نهی نمیشود و این اخبار است نه ناسخ خواهد شد و نه منسوخ و نیز حدیث ضعیف ناسخ صحیح کی
خواهد بود خلل چهارم آنکه آنچه گفته اند که هر معجزه که از انبیاء سابق صادر شده است از نبی من نیز صادر
شود اگر مراد از صدور امکان صدور است پس مسلم لیکن از ین لازم نمی آید صدور بالفعل تا صدور
احیای موتی هم لازم آید و اگر مراد صدور بالفعل است پس ممنوع این متفق علیه نیست بر نبی که آنحضرت
از کوه ناقه نه آورده چنانچه حضرت صالح آورده و عصا را مار نه کرده چنانچه حضرت موسی علیه السلام
کرده بودند و ید آن حضرت صلی الله علیه وسلم بیضا نبود چنانچه حضرت موسی و این نقصان لازم نمی آید
چه قوت آن معجزه ها بود اگرچه ظهور نیافت و صدور معجزه مناسب طلب امت است و امت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آن معجزها طلب نکرد بخلاف امت حضرت موسی هذا والله اعلم بالصواب پس ظاهر شد
شناعت آن مذهب ازین جهت امام آنرا اختیار نکرده و امام بیان مذهب ثالث مطابق کلام سیوطی
که پدر ستی ابوین آنحضرت صلی الله علیه وسلم بودند بر توحید و دین ابراهیم علیه السلام چنانچه بودند
طائفهٔ دیگر از عرب چون زید ابن و قیس ابن شاهر و روجنا بن نوفل و عمر ابن حبیب و عمر ابن عتبه
و این طریقه امام فخر الدین رازی است یا از امام فخر الدین ترقی کرد و گفت آبای آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نبودند مشرک و بدرستی دلالت کرد بروی حدیث لم ازل نقل من اصلاب الطاهرین
الی ارحام الطاهرات میفرماید همیشه منقول می شدم از اصلاب طاهران سوی ارحام نساء طاهرات
و حق تعالی فرموده است انما المشرکون نجس بدرستی مشرکان نجس اند پس اصول آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مشرک نباشند چه طهارت ضد نجاست است و نیز حق تعالی میفرماید و تقلبك فی الساجدین می بیند
الله تعالی گردیدن تو در ساجدان و مراد از گردیدن آمدن نور آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ساجد

سوی ساجد دیگر و ساجد مومن خواهد بود دلیل گرفته دلیل شد که جمیع آبای آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مومن بودند و درینصورت لازم آمد یقین بآنکه پدر ابراهیم آذر بت تراش نبود بلکه او عم بود و نهایت منکر آنست
که ممکن است عمل آیت بر وجوه آخر و چون روایات صحیحه بهم رسید نه این واجب گشت عمل آیت بر و تمام گشت کلام امام رازی
و ماوردی صاحب حاوی کبیر که از ائمه اصحاب ما است اختیار کرده مذهب امام فخر الدین رازی انتهی کلام السیوطی پوشیده نماند که
این تقریر خالی از اختلال نیست چه اسناد حدیث لم ازل آه بیان نکرده تا دیده شود که صحیح است یا سقیم و با وجود ثبوت آن مراد از حدیث
والله اعلم آنکه منقول شدم از اصلاب طاهران از زنان سوی ارحام طاهرات از زنان یعنی زنا متخلل
نبود در نسب من و مراد از نجاست در قول او تعالی انما المشرکون نجس نجاست اعتقاد است
و مراد از تقلب در قول او و تقلبک فی الساجدین تقلب او در ساجدان گاهی آنجا سجده
میکند و گاهی اینجا و قول بآنکه آذر عم ابراهیم بود مخالف قرآن است و ارتکاب تاویل بسبب خبر واحد
جائز نیست چنانچه در اصول فقه ثابت است هذا والله اعلم بالصواب باز گفت سیوطی من یافتم
بران دو دلیل یکی مفصل و دیگر مجمل ما تقریر مجمل موقوف است بر دو مقدمه یکی آنکه اصول آنحضرت
صلی الله علیه وسلم خیار اهل زمان خود بودند و دوم آنکه از زمان حضرت نوح علیه السلام تا بعثت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم مومنی بر زمین بود که نما میکرد و با و زمین محفوظ بود از هلاک و دلیل بر مقدمه
اول چند احادیث اند یکی از ان حدیث بخاری بعثت انا من خیر قرون بنی آدم قرنا فقرنا حتی بعثت
من القرن الذی کنت فیه یعنی فرستاده شدم از قرنی که شدم من دران قرن یعنی اصول
من بهترین همه کسان بودند و من هم بهترین کسان شمایم و دیگر حدیث بیهقی ما افترق
الناس فرقتین الا جعلنی الله من خیرهما فاخرجت بین ابوی ولم یصبنی شیء
من عهد الجاهلیة وخرجت من نکاح لا من سفاح من لدن آدم حتی انتهیت
الی ابی وامی فانا خیرکم نفسا وخیرکم ابا یعنی فرمایند دو فرقه شدند آدمیان مگر آنکه گردانید
مرا در بهترین آن دو فرقه پس خارج کرده شدم میان مادر و پدر خود و حال آنکه نرسیده بود مرا چیزی
از امور جاهلیت خارج شدم از نکاح نه از زنا از آدم تا آن که منتهی نشدم سوی اب خود و ام خود پس
من بهترین شما ام از روی نفس و بهتر شما ام از روی اب و دیگر حدیث ابی نعیم لم یزل ینقلنی
الله تعالی من الاصلاب الطیبة الی الارحام الطاهرات مصفی مهذبا ینشعب

شعبتان الا کنت فی خیرهما همیشه نقل میکرد الله تعالی مرا از اصلاب طیبه سوی ارحام طاهره
وحالانکه من مصفا بودم ومهذب نه دو شاخ شدند مگر آن که شدم من در بهتر آنها و دلیل مقدمهٔ ثانیه انچه روایت
کرده است عبد الرزاق در مصنف خود و ابن منذر در تفسیر خود بسند صحیح بر شرط شیخین از حضرت مرتضی علی
که فرمود لم یزل علی وجه الارض من یعبد الله تعالی علیها همیشه است بر وجه ارض آنکس که
عبادت کند الله تعالی را بر وجه ارض و چون ثابت شد هر دو مقدمه پس میگویم در تقریر دلیل که اصول
آنحضرت صلی الله علیه وسلم خیر همه کسان بودند پس خیر مومنان هم باشند واگر مشرک باشند لازم آید
خیریه مشرک از مومن واین باطل است بنص واجماع انتهی کلامه این تمام نیست بدو وجه اول آنکه لازم آید
خیریه اصول آنحضرت از انبیا بحکم مقدمهٔ اولی چه انبیای بنی اسرائیل همه موجود بودند در زمان اصول
آنحضرت صلی الله علیه وسلم واین باطل است چه اصول انبیا نبوده وغیر نبی از نبی افضل نباشد وجه دویم
آنکه مراد از خیریة در احادیث مذکوره خیریة نسبی است نه خیریة مطلق جایز است که مشرک خیر باشد نسبا از مومن
والله اعلم بالصواب ووجه مفصل سیوطی رد کرده باشد برای تطویل و درین وجه ایمان عبد المطلب وعبد الله
ثابت نکرده است بلکه حکم اوشان حکم دیگر اصحاب فترت است پس منافی قول امام نیست که ماتا علی الکفر
اگر کسی خواهد بنگرد دران رساله و چون که استدلال مذهب ثالث نبود امام قائل نشد بآن وسیوطی مذهب
اول را بیان نکرد مگر دلائل مذهب مرجوح پس بشنو در اصحاب فترت و شواهق خیل چهار مذهب یکی آن که
ایمان آورده اند و افعال حسنه شریعت بجا آورده اند از اهل جنت خواهند بود ورنه از اهل دوزخ واین مذهب
معتزله است چه اوشان اعمال را موثر حقیقی میدانند ومیگویند احکام شریعت بعقل هم معلوم میشود
واین مذهب باطل است نزد اهل سنت وجماعت مذهب دویم آنکه اگر آنها مقر خالق اند وشرک نمیکنند مسئول
خواهند گشت چه عقل مستقل در دانستن خالق خود چه خلق سموات وارضین شاهد است بران واز دیگر
احکام مسئول نخواهند گشت چه عقل آنها را ادراک نمیکنند پس معذورند واین مذهب شیخ ابو المنصور
ماتریدی است قدس سره واین یک روایت است از امام واین نیز چه اگر چه عقل مستقل است در دانستن
خالق لیکن عقل قاصر است از دانستن وجوب آن پس آنها اگر اقرار خالق نکرده اند علقبل وجوب
پس معذور باشند سیوم آنکه در آخرت هر که در علم حق تعالی سعید بود اگر رسل فرستاده می شد در جنت
داخل خواهند شد واگر شقی اند در دوزخ داخل خواهند شد وحق سبحانه نور در صورت نار خواهد فرستاد

وامر بدخول خواهد کرد پس هر که دران داخل خواهد شد از اهل جنت و سعید خواهد بود ورنه شقے و از اهل نار
واین مذهب بعضے علماست و شیخ محی الملة والدین ابن العربی قدس سره نیز بران است و سیوطی این
مذهب را در رسالهٔ خود ذکر کرده است و چند احادیث بران نقل کرده است تحسین بعضے دعوی کرده و تصحیح
بعضے و برین لازم می آید تکلیف دران دار و چهارم آنکه در جنت داخل خواهند شد بسبب رحمت او
سبحانه تعالی این مذهب جمهور اهل سنت و جماعت است و شیخ ابوالحسن اشعری قدس سره و امام ابوحنیفه
وامام شافعی وغیره مجتهدین قدس اسرارهم برین اند و دلیل ایشان قول او سبحانه وما کنا معذبین
حتی نبعث رسولا و نیستیم ما عذاب کننده تا آنکه فرستیم رسول را و بر شواهق خیل اصحاب فترت
رسول نامند پس نشوند و چون تقریر مذاهب دانستے پس بدانکه والدین آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بر تقدیر موت شان بر کفر چنانچه در بعض احادیث واقع شده است بر مذهب اولین معذب خواهند
شد ولیکن مذهب اولین باطل است و بر مذهب ثالث اگر در نور که بصورت نار است داخل شوند معذب
نخواهند شد والا نخواهند شد ولیکن اعتقاد آن باید کرد که آنها در نور داخل خواهند شد بلکه اگر
متولی آن نور شوند جای مضایقه نیست و بر مذهب ثالث که مختار است نزد اهل سنت والدین آنحضرت
صلی الله علیه وسلم جنتے قطعے اند و چونکه مذهب مختار است پس نجات والدین نیز مختار است هذا والله اعلم
بالصواب و درآنجا تطویل بسیار افتاد و غرض ازین تصور کلام امام بود نه تکفیر والدین آنحضرت صلی الله
علیه وسلم چه هر که در اثبات ایمان کوشش کار حسن کرد حق جزای بدهد ما را انکار آنهم نمی رسد و ارتفاع
شان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعید نیست که اصول و صلی الله علیه وسلم مومنان متقیان و اولیای
کملان باشند بعید نیست تتمه در اطفال مومنین و مشرکین پنج مذهب است یکے آنکه آنها را
نعیم جنت خواهد بود و نه رنج دوزخ این مذهب معتزله است چه آنها اعمال موثر در عذاب و ثواب
میدانند و آنها عمل را درک نه کرده اند و این باطل است چه از نصوص و اجماع معلوم شده است که
دران دار شخص معطل نخواهد بود دویم آنکه اطفال مومنین از اهل جنت اند و اطفال کافرین از
اهل دوزخ بتبعیت آبا خود و این مذهب بین البطلان است چه الله بے سوے عمل عذاب نخواهد کرد
باجماع سلف سیوم آنکه هر که سعید در علم الهی خواهد بود از اهل جنت خواهد بود و هر که در علم الهی شقے
خواهد بود از اهل دوزخ و اتمام حجت به نور که بصورت نار است خواهد بود و بعضے برانند و شیخ

ابن عربی قدس سره نیز برانست و برین لازم می آید تکلیف دران دار واین خلاف اجماع است چهارم
آنکه اطفال مومنین بجنت خواهند رفت بتبعیت آباء و در اطفال مشرکین توقف است واین روایت است از
امام هست تعارض احادیث پنجم آنکه اطفال مومنین و مشرکین همه بجنت خواهند رفت، واین مذهب جمهور
اهل سنت وجماعت است وامام فخر الاسلام گفت که صحیح آنست که رای امام نیز بران مقرر شد آخر او از
مذهب اول رجوع کرد واحادیث تعذیب اطفال مشرکین همه متروک العمل اند وآیه ما کنا معذبین حتی
نبعث رسولا نیز شاهد برآنست ودر مجانین همچنین اختلاف واقع است وصحیح نزد جماهیر عدم تعذیب
است هذا والله اعلم بالصواب. شیخ ابو الحسن اشعری یکی از شاگردان جبائی بود روزی شیخ
ازوی سوال کرد مثلا سه کس مردند یکی بالغ مطیع ودیگر آن که بالغ فاسق سیوم طفل درین چه حکم است
جبائی جواب داد که مطیع در جنت خواهد رفت وفاسق در دوزخ و طفل از هردو محروم شیخ گفت کا اگر
طفل گوید که مرا چرا بالغ نکردی که مطیع می شدم ودر جنت داخل میشدم پس جبائی گفت حق تعالی جواب
خواهد داد که من در علم خود دانستم که اگر تو بالغ می شدی از عاصیان می گشتی شیخ فرمود که اگر فاسق گوید
که چرا در طفلگی مرا موت ندادی که از اهل نار نمی شدم پس چه جواب است جبائی ساکت شد پس فرمود که
من از دین تو بیزارم چنانچه ابراهیم از قوم خود گفت تو دانی برادرت کم ودر مسلک اهل سنت وجماعت
داخل شد وگفت جنت از فضل او ودوزخ از عدل او. او سبحانه بچیزی پرسیده نمی شود پس این جواب
وسوال معنی ندارد وابو طالب عمه مات کافرا ابو طالب که عم اوست صلی الله علیه وسلم مرد کافر
وشیعه شنیعه میگویند که ابو طالب معصوم بود ودر صحیح بخاری آورده است که موت حاضر شد مر ابو طالب را
آمدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس یافتند نزد ابو جهل را وعبد الله ابن امیه را پس فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ای عم بگو یک کلمه که حجت خواهم خواست از آن کلمه نزد او سبحانه در روز قیامت یعنی بگو لا اله الا الله
پس گفت ابو جهل وعبد الله بن امیه تو باز می مانی از دین عبد المطلب ای ابو طالب و حضرت صلی الله
علیه وسلم کلام خود را سه بار اعاده کرده سیوم بار گفت ابو طالب هو علی دین عبد المطلب یعنی ابو طالب بر دین
عبد المطلب است باز حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که ای عم اگر منع نکرده شدم استغفار میکردم برای تو پس نازل شد
ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی من بعد
ما تبین لهم انهم اصحاب الجحیم نیست مرنبی را وآن کسانی که ایمان آورده اند

استغفار مشرکین را اگرچه باشند آن مشرکان صاحب قرابت بعد ظاہر شدن آن نبی و مومنان را که
بدرستے آن کفار اہل دوزخ اند و این نص صریح بر شراکت ابوطالب و بر بودن او از اہل دوزخ
و اگر کسے گوید که لازم آید که عبد المطلب نیز از مشرکان باشد گوئیم که ازین لازم نآید مگر آن که نزد ابوجہل
و ابوطالب از مشرکان بود و ازین لازم نآید که در واقع از مشرکان باشد چنانچه مشرکان مکه میگفتند که ابراہیم
از مشرکان ہست علاوه آنکه اگر عبد المطلب مشرک نباشد باشد لیکن عبد المطلب از اصحاب فترت بود بجنت خواہد
رفت بخلاف ابوطالب در صحیح مسلم و سنن ترمذی آورده ہست که آیت انك لا تهدی من احببت
نازل است در حق رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقتے که ابوطالب را دعوت کرد و ابوطالب قبول نکرد
و بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ملالے حاصل شد پس الله تعالی تسلے کرد و فرمود بدرستے تو ای محمد ہدایت
نمیکنی ہر کسے را که خواہی یعنی ہدایت در اختیار من ہست اگرچه تو دوست میداری که ابوطالب مومن شود
و نیز امام مالک در موطا آورده ہست از امام محمد باقر که فرمود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از مال ابوطالب
چیزے با میر المومنین علی نداد و عقیل را داد چه ابوطالب کافر بود و امیر المومنین علی مومن و عقیل نیز در موت
ابوطالب کافر بود و چون دانستے که این احادیث و آیات نص اند بر کفر ابوطالب احادیث سابقه کرده استے
لعنها ند بکمال صحابه پس ظاہر شد ترا که مسلک شیعه تکفیر کاملانست و تعصیم کافران عجب مذہب است و
عجیب ملتے که مبغوض خدا را که ابوطالب ہست معصوم می دانند و محبوب خدا را که ابوبکر ہست کافر دانند زہے
عقل و زہے فہم حق تعالی ما را و جمیع مسلمانان را ازین بری دارد انا براء منکم ایها الشیعة فاطمة
و زینب و رقیة و ام کلثوم کن جمیعا بنات رسول الله صلی الله علیه وسلم فاطمه زہره و زینب و رقیه
و ام کلثوم بود ہمه دختران رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدانکه فاطمه حبیب تر اولاد بود نزد او صلی الله علیه وسلم
و در شان او رضی الله تعالی عنها احادیث بسیار وارد شد چون فاطمه سیدة النساء اہل جنت ہست حدیث فاطمة
بضعة منی من اغضبها فقد اغضبنی و سوای آن احادیث صحاح است و زینب و ام کلثوم
در نکاح حضرت امیر المومنین عثمان بود و رقیه در نکاح ابوالعاص بود و فاطمه زہرا در نکاح امیر المومنین علی بود
و بودن نکاح مذکورات دختران آنحضرت صلی الله علیه وسلم از متواتر است پس انکار روافض بودن
زینب و ام کلثوم از دختران او صلی الله علیه وسلم ضلال است و ہمچنین انکار خوارج بود فاطمه زہرا از دختران
او صلی الله علیه وسلم و اذا اشکل علی الانسان شیء من دقائق التوحید ینبغی ان یعتقد فی الحال

ما هو الصواب عند الله تعالیٰ آن. بحد علما وقتے کہ مشکل بر انسان چیزے از دقائق
علم توحید سزاوار است یعنے واجب است کہ اعتقاد کند فی الحال آنچہ حق است نزد الله تعالیٰ یعنے واجب است
کہ مجملا اعتقاد کند کہ آنچہ نبی من صلے الله علیہ وسلم خبر دادہ است بآن درین مسئلہ حق است تا آنکہ یابد
عالم را پس سوال کند ولا سعۃ تاخیر الطلب ولا یعذر بالتوقف و وسعت نمی کند آن شخص را تاخیر طلب
فلا یجوز پس جائز تاخیر طلب ولا یعذر بالتوقف و معذور نخواہد شد بتوقف و بکفر آن و قف و کافر
میشود اگر توقف کند در ایمان اجمالی ازان جاست کہ مشائخ مستحسن داشتہ اند کہ در ہر قریہ یک
عالم علم عقاید باید و خبر المعراج حق و خبر معراج آنحضرت صلے الله علیہ وسلم از کعبہ تا بیت المقدس
چنانچہ در قرآن خبر است و از بیت المقدس تا جمیع سموات حق است یعنے با جسم و روح نہ بروح فقط
چنانچہ قدریہ ظن کردہ اند بدان کہ معراج روح با جسم از خصائص آنحضرت صلے الله علیہ وسلم اما بروح
فقط باولیاء الله ہم میسر می آید چنانچہ بقطب الاقطاب وارث حق خلیفہ حضرت رسول الله صلے الله علیہ
وسلم حضرت شیخ محی الملۃ والدین عبد القادر الجیلانی قدس سرہ بخلیفۃ الله در زمین شیخ محی الملۃ والدین
ابن العربی قدس سرہ میسر آمدہ بود و در مشکوۃ آوردہ است از روایت بخاری و مسلم از انس ابن
مالک و از مالک این کہ نبی الله صلے الله علیہ وسلم خبر دادہ است از شب معراج فرمود کہ من بودم
در حطیم کعبہ ناگاہ آمد آیندہ و شگاف کرد از بالاے سینہ تا زیر ناف پس خارج کرد دل من پس آورد
یک طشت طلا کہ پر بود از ایمان پس شستہ شد دل من پس پر کردہ شد پس عادت کردہ شد بحالت سابق
پس آوردہ شد یک چارپایہ کلان از خر و کم از خچر کہ آنرا براق می نامند و باین صفت بود کہ می نہاد
گام خود را نزد منتہی الفرس سوار کردہ شدم بران براق پس رفت با من جبرئیل تا آسمان اول
پس گفت جبرئیل کہ در وا کنید پس گفتہ شد کیست یعنے دربانان گفتند کیست این کہ آواز می کند
گفت جبرئیل کہ جبرئیل است گفتہ شد کہ کیست با تو گفت محمد است گفتہ شد آیا فرستادہ شدہ است کہ
آمد گفت جبرئیل بلی گفتہ شد کہ چہ خوش است آمدن او پس ہر گاہ کہ رسیدم دیدم آدم را کہ نشستہ است
پس گفت جبرئیل این است پدر تو آدم سلام کن آدم جواب سلام داد و گفت مرحبا بالنبی الصالح والابن
الصالح پس بالا رفت با من جبرئیل و طلب وا کردن در کرد ہمان جواب سوال بمیان آمد پس ہر گاہ
کہ باسمان دویم رفتم ناگاہ بران یحیی و عیسی بودند و آن ہر دو پسران خالہ اند پس گفت جبرئیل این است

یحیی و عیسی سلام کن سلام گفتم داوشان رد سلام کردند و گفتند مرحبا بالاخ الصالح والنبی الصالح باز صعود
کرد جبرئیل سوی آسمان سیوم و طلب واکردن در کرد پس سوال و جواب که سابق گذشته بود بمیان
آمد هرگاه رفتم به آسمان سیوم ناگاه یوسف را دیدم و در مواهب لدنیه زیاده کرده است که دیدم که وی نصف
حسن داده شد جبرئیل گفت که این یوسف است سلام کن سلام کردم او رد سلام کرد و گفت مرحبا
بالاخ الصالح والنبی الصالح پس صعود کرد با من جبرئیل تا آنکه رسید به آسمان چهارم و طلب واکردن
در کرد پس همان جواب و سوال بمیان آمد پس ناگاه آنجا ادریس بود پس گفت جبرئیل این ادریس است
سلام کن سلام کردم او رد سلام کرد و گفت مرحبا بالاخ الصالح والنبی الصالح پس صعود کرد با من جبرئیل
به آسمان پنجم و طلب واکردن در کرد پس همان سوال و جواب سابقه پیش آمد هرگاه رسیدم به آسمان
پنجم ناگاه هارون نشسته بود و گفت جبرئیل این هارون است سلام کن بروے سلام کردم
او رد سلام کرد و گفت مرحبا بالاخ الصالح والنبی الصالح پس جبرئیل صعود کرد با من بسوی آسمان
ششم پس سوال و جواب سابقه بمیان آمد هرگاه رسیدم به آسمان ششم که آنجا موسی بود جبرئیل
گفت این موسی است سلام کن سلام کردم او رد سلام کرد و گفت مرحبا بالاخ الصالح والنبی الصالح
و موسی گریه کرد گفته شد که میگریاند ترا ای موسی گفت میگریم برای این که این پسر مبعوث شد پس من
و حال آنکه داخل خواهد شد از امت او در جنت زیاده از امت من باز صعود کرد جبرئیل با من به آسمان
هفتم سوال و جواب سابقه پیش آمد هرگاه که رسیدم به آسمان هفتم آنجا ابراهیم بود و گفت جبرئیل این است
پدر تو ابراهیم سلام کن سلام کردم او رد سلام کرد و گفت مرحبا بالابن الصالح والنبی الصالح پس برداشته
شدم بسدرة المنتهی ناگاه دیدم که ثمر وی مثل کوزه هجر که موضع است نزد مدینه و برگ او مثل گوش فیل
بود و چهار نهر بودند دو ظاهر و دو باطن گفتم این چیست گفت این دو نهر باطن در جنت اند و آن
دو نهر ظاهر نیل و فرات است پس برداشته شدم بر بیت المعمور و آن خانه است بر آسمان هفتم مقابل
کعبه پس باورده شدم با آوندی که دران خمر بود و با آوندی که دران شیر بود و آوندی که دران عسل بود
پس گرفتم شیر را گفت جبرئیل این است فطرة یعنی دین که هستی بر وی تو و امت تو باز فرض کرده شده
بر من پنجاه نماز در هر روز پس بازگشتم از آنجا و گذشتم بر موسی پس گفت موسی بچه امر کرده شدی
گفتم به پنجاه نماز در هر روز گفت موسی امت تو طاقت نخواهد آورد پنجاه نماز را و بدرستے که من

تجربه کردم ایشان را بیش تو و علاج کردم بنی اسرائیل را یعنی امر کردم با آن بنی اسرائیل را هرگز قبول نکرد
پس برگرد سوی رب خود و طلب تخفیف کن برای امت خود پس رجوع کردم و کم کرده شد از من ده نماز
باز رجوع کردم سوی موسی و گفت مثل آنکه گفته بود باز رجوع کردم و کم کرده شد از من ده نماز پس آمدم
سوی موسی و گفت انچه گفته بود باز رفتم و کم کرده شد از من ده نماز پس باز آمدم سوی موسی و گفت
انچه گفته بود پس باز رفتم و کم کرده شد از من ده نماز پس امر کرده شدم بده نماز هر روز پس آمدم سوی
موسی و گفت انچه گفته بود باز رجوع کردم سوے رب خود پس امر کرده شدم به پنج نماز پس آمدم سوی
موسی و گفت موسی مثل سابق انچه گفته بود پس گفتم که سوال کردم از رب خود تا آنکه حیا آمد مرا ولیکن راضی شدم
و تسلیم کردم پس هرگاه که باز گشتم آواز کرد آواز کننده امضیت فریضتی وخففت عن عبادی گذرانیدم
فرض خود را تا روز قیامت و تخفیف دادم بندگان خود را که کم کردم از پنجاه تا پنج و طلوع الشمس من مغربها
وخروج الدجال وخروج یاجوج وماجوج ونزول عیسی وسائر علامات یوم القیمة علی ما وردت به الاخبار الصحیحة حق کائن
و طلوع آفتاب از مغرب و خروج دجال و خروج یاجوج و ماجوج و نزول عیسی و باقی علامات قیامت چون خروج
مهدی و دابة الارض و آتش از مشرق که بران واقع شده است اخبار صحیحه حق و ثابت است بدانکه امام
اشراط ساعت را بترتیب ذکر نکرده لیکن ملا علی قاری گفته است که اول خروج مهدی خواهد بود پس
ازان خروج دجال پس ازان نزول عیسی پس ازان یاجوج ماجوج پس ازان دابة الارض و جال آتش ذکر نکرد لیکن
آن متاخر است از کل بیان امام مهدی او امام عادل خواهد بود و در زمان جور خروج خواهد کرد نام او محمد خواهد
بود چنانچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود یواطئ اسمه اسمی رواه الترمذی وقال صحیح واسم پدر وی عبد الله
خواهد بود چنانچه در حدیث وارد است اسم ابیه اسم ابی رواه الطبرانی والبزاز و از اولاد فاطمه زهرا خواهد بود او غیر
عیسی است و بعضے گویند که مهدی عیسی است چنانچه در حدیث واقع است که لا مهدی الا عیسی و سیوطی
جواب داد که معنے حدیث آنست که نیست مهدی کامل که با و مهدی نباشد مگر عیسی است چه عیسی افضل امت
آنحضرت است و مهدی کامل است سیوطی گفته گفت عبد الله و ابن جوزی و ابن عبد البر در اثر امیر المومنین
علی کرم الله وجهه که مهدی از اولاد حسن خواهد بود و نیز اینچنین در مشکوة مذکور است بروایت ابو داود
بیان خروج الدجال و نزول عیسی علیه السلام و خروج یاجوج و ماجوج بدانکه در مشکوة آورده
از روایت بخاری و مسلم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که تمیم داری بود یک کس از انصاری آمد و اسلام آورد

وخبر داد مرا خبرے کہ موافق باانچہ خبر میدادم شمایان را از خبر مسیح دجال وخبر داد مرا کہ من سوار شدم
در کشتے در دریا باسی کس از قبیلہ وخدام پس آمد موج تا یک ماہ پس رسانید سوی جزیرہ کہ غروب
میشود آفتاب آنجا پس داخل شدم باہمہ کسان دران جزیرہ پس ملاقات کرد ما جمیع کسان را یک جاریہ
کثیر الشعر بصفتے کہ امتیاز نمی کردم پیش آورد او را از پشت او پس گفتند آن جمع کسان کیستے تو گفت
منم جساسہ بروید سوی آنکس کہ در دیر نشستہ است ومشتاق است باخبار شما پس رفتیم من بسرعت تا آنکہ
داخل شدم در دیر پس ناگاہ کہ دران یک انسان بود کلان کہ ندیدیم مثل او گاہے ومحکم کردہ شدہ بود
بند او وجمع کردہ شدہ بود دست او سوی گردن او وجمع کردہ شدہ بود سینہ او تا کعب او از
آہن گفتیم تو کیستے گفت شمایان خبر من می پرسید نگوئید خبر خود ما پس قصہ خود نقل کردم پس گفت
آنکسیکہ خبر دہید از درخت خرما بستان آیا می آرد بار گفتیم بلی می آرد گفت قریب است کہ نخواہد آورد
گفت آنکس کہ خبر دہید مرا از بحر طبری آیا آب ہست دران گفتیم بلی بسیار آبست گفت قریب است
کہ نخواہد ماند گفت خبر دہید مرا از دریا زغر بلی دران آب ہست وازان آب زراعت کردہ میشود گفتیم بلی
بسیار آبست ومردمان زراعت میکنند گفت خبر دہید مرا از نبی امیان چہ کردہ گفتیم خارج شد از مکہ
ونزول کرد در یثرب گفت آیا قتال کردند آن نبی عرب گفتیم بلی گفت چہ کرد آن نبی با عرب خبر دادیم
ما کہ آن نبی غالب آمد ومردمان اطاعت کردند گفت من خبر میدہم از خود کہ من مسیح ام ونزدیک است
کہ اذن دادہ شود مرا در خروج پس خارج خواہم شد وسیر خواہم کرد در زمین پس نخواہم ہیچ گذاشت
کہ ہیچ یکے قریہ را کہ ہلاک نخواہم کرد مگر مکہ وطیبہ را بر وقا در نخواہم شد وآن ہر دو حرام اند بر من
وبہر وقت کہ ارادہ خواہم کرد واستقبال خواہند کرد فرشتہ کہ با او شمشیر خواہد بود باز خواہد داشت آن
شمشیر ازان مکہ وطیبہ بر راہ آن دو فرشتگان کہ محفوظ خواہند داشت وآنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم
فرمود کہ نام مدینہ طیبہ است آیا خبر دادہ بودیم شما آگاہ باشید کہ نیست آن مسیح دجال در دریاے
شام ونہ در دریای یمن بلکہ از جانب مشرق ست او ونیز در روایت بخاری ومسلم آمدہ کہ آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم فرمودند خروج خواہد کرد دجال پس متوجہ خواہد شد سوی او یکے رجل مومن پس خواہد گفت
او را اصحاب دجال کہ کجا میروی آن مومن خواہد گفت میروم سوی آنکس کہ خروج کردہ است پس خواہد گفت
آن مومن را کہ تو ایمان نمی آری بر رب مایان کہ دجال است پس خواہد گفت آن مومن نیست در رب من شبہہ

یعنی در ربوبیت الله شبهه پس خواهند گفت بتشبیه او مومن را پس خواهند گفت بعض بعض را آیا منع نکرده است
رب شما که دجال است از قتل کسے سوای او پس خواهند برد آن مومن را سوی دجال پس وقتیکه خواهد دید
دجال را آن مومن خواهد گفت ای مردمان این دجال است که ذکر کرده بود رسول خدای صلی الله علیه
وسلم پس دجال اعضای او را جدا جدا خواهد کرد پس خواهد گفت بعد احیا که ایمان نمی آری گفت آن رجل
مومن که تو مسیح کذابی پس امر خواهد کرد دجال که آره بر سر او زنند پس آره بر سر او خواهد گذشت و دو پارچه خواهد کرد
باز خواهد رفت دجال میان دو پارچه و خواهد گفت که قم پس زنده خواهد کرد آن مومن را و خواهد گفت آن دجال
آیا ایمان آوردی بمن خواهد گفت آن مومن مرا زیاده شد بینائی که تو مسیح کذابی پس خواهد گفت آن مومن
ای آدمیان آن دجال نخواهد کرد بعد من چنین با کسے از آدمیان پس خواهد گرفت آن مومن را دجال تا
که ذبح کند پس قادر نخواهد شد پس خواهد گرفت دجال آن مومن را و خواهد انداخت در آتش و مردمان خواهند
دانست که در آتش رفت و در واقع او در جنت خواهد رفت و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که این
آنکس بزرگ است از روی شهادت نزد الله تعالی بدانکه اکثر محدثین بر آنند که آن مرد مومن خضر علیه السلام است
و نزد بخاری و اتباع آن شخص دیگر است و نیز مسلم حدیث طویل روایت کرده است که دران ذکر دجال است و
ذکر عیسی و ذکر یاجوج و ماجوج و من اختصار کرده ذکر میکنم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود دجال جوان است
و یک چشم او کور مشابه عبد العزی و هر کس که ادراک کند آن دجال را بخواند ده آیات اول سوره کهف آن
باز خواهد داشت و آن دجال خواهد آمد در ما بین شام و فساد خواهد کرد در راست خود و چپ خود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود ای بندگان خدای ثابت باشید بر دین خود صحابه پرسیدند که یا رسول الله
تا چند روز خواهد ماند در زمین آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود چهل روز یکروز چون سال و یکروز چون ماه
باقی روزها چون روزهای باقی صحابه پرسیدند که سیر بچه طریق خواهد بود فرمود چون ابر بسرعت سیر خواهد کرد
و هر کس مومن خود خواهد گردانید و آسمان را حکم خواهد کرد پس آب خواهد بارید و زمین را حکم خواهد پس انبات
اشجار خواهد کرد باز خواهد آمد سوی قوم دیگر پس دعوت خواهد کرد دجال آن قوم را سوی ایمان خود پس
قبول نخواهند کرد آن قوم ایمان دجال را پس منصرف خواهد شد دجال از ان قوم و بآن قوم مال نخواهد
ماند و خواهد رفت در زمین خراب و خواهد گفت از ان زمین بیرون انداز اموال خود پس بیرون خواهد
انداخت اموال را باز خواهد آورد یک کس جوان را پس خواهد زد از شمشیر پس دو حصه کرده خواهد انداخت چون

دوری هدف پس دعوت خواهد کرد آنکس را پس باهم جمع خواهد شد یکجا او ضاحک خواهد بود پس ناگاه در آن
وقت خواهد فرستاد الله تعالی مسیح ابن مریم را و واضع خواهد بود دو کف خود را بر بازوی دو فرشته و
هر کس را از کفار که مومنان دجال اند خواهد رسید بوی هوای پس خواهد مرد پس طلب خواهد کرد آن عیسیٰ
دجال را تا آنکه خواهد یافت پس قتل خواهد کرد باز خواهد آمد عیسی را از آن گروه که معصوم کرده است الله تعالیٰ
آن گروه را از آن دجال مسیح خواهد کرد غبار را از روی شان و خبر خواهد داد از درجات شان در جنت
پس ناگاه که وحی خواهد آمد سوی عیسی که خارج کرده است الله تعالی آن عبادرا که کسی را طاقت
از جنگ شان نیست و آن یاجوج و ماجوج است پس ببر این بندگان مارا سوی کوه طور پس خواهد آمد
یاجوج و ماجوج بر دریای طبریه پس خواهند نوشید آب وی را پس گروه دیگر خواهند آمد از یاجوج و ماجوج
بران دریا و خواهند گفت آنجا آب بود در زمان سابق پس سیر خواهند کرد یاجوج و ماجوج تا آنکه خواهند
رفت سوی کوه بیت المقدس پس باهم مصلحت خواهند کرد که مقتول شدند اهل ارض از آدمیان باید که قتل
کنیم اهل سما را از فرشتگان پس رمی خواهند کرد تیرهای خود را سوی آسمان پس خواهد آمد تیرهٔ شان
خون آلود و محصور خواهند کرد عیسی را و اصحاب او را بران کوه و او شان را غذا نخواهد رسید تا آنکه یک
سر گاو عزیز خواهد بود از صد دینار پس دعا خواهند کرد عیسیٰ و اصحاب وی پس وبا خواهد آمد بر یاجوج و ماجوج
پس عیسیٰ و اصحاب وی بر زمین خواهند آمد و بر زمین قدر یک بالشت پس دعا خواهد کرد عیسیٰ و اصحاب او
سوی الله تعالی پس الله خواهد فرستاد یک پرند را چون شتر پس خواهد برداشت لاشه های یاجوج ماجوج را
پس خواهد انداخت هر جا که مشیت الهی متعلق خواهد شد و در روایت ترمذی آمده که در نهبل خواهد انداخت و
نهبل موضعی است در بیت المقدس و خواهند سوزانید مسلمانان تا هفت سال کمانهای و تیرهای خود را پس خواهد
بارید الله تعالی از ابر باران شدید پس صاف خواهد شد زمین باز بزمین امر خواهد کرد که انبات کند میوه های
خود را پس انبات خواهد کرد و چنین میوه پیدا خواهد شد که خواهند خورد یک گروه انار را و سایه بان خواهند کرد
پوست را و حق تعالی برکت خواهد داد در شیر پس کفایت خواهد کرد یک ماده شیر مر جماعت کثیر را و یک ماده گاو کفایت
خواهد کرد یک قبیله را و یک ماده گوسفند یک برادری را پس ناگاه حق تعالی پیدا خواهد کرد یک بوی خوش
در بغلهای مومنان پس خواهند مرد آن مومنان و باقی خواهند ماند اشرار کسان که بران قیامت
قائم خواهد شد بدانکه بعض گویند که دجال ابن صیاد است این مروی است از ابن عمر رض و ابن عمر رض میگفت قسم الله است که من شک

نمیگنم که مسیح دجال ابن صیاد ست روایت ابوداؤد لیکن حدیث تمیم داری شاهد عدل ست بر ان که مسیح دجال
ابن صیاد نیست چه ابن صیاد طفلے بود از نسل یهود در مدینه متولد شده بود و در حق نزول عیسی احادیث
بسیار ست از انها یکے آنکه آنحضرت صلے الله علیه وسلم فرموده اند که نازل خواهد شد عیسی بن مریم سوی زمین پس
نکاح خواهند کرد و ولد مولود خواهد شد و در زمین خواهد ماند چهل پنج سال پس خواهند مرد و دفن کرده
خواهند شد در قبر با من در قبر من پس قائم خواهم شد من و عیسی بن مریم در قبر واحد میان ابوبکر و عمر روایت
ابن الجوزی و نیز باید دانست که در نماز اول امام محمد مهدی عیسی بن مریم را امامت خواهند کرد چنانچه
در صحیح مسلم در حدیث طویل واقع شده که پس نازل خواهد شد عیسی بن مریم پس خواهند گفت امیر مسلمان را
بیا پس نماز گذار برای ما پس خواهند بدرستے که بعض شما بعض دیگر را امرا اند یعنے شما امیر اید شما امامت کنند
جهت کرامت این امت و مراد از امیر امام مهدی ست و در بعض احادیث شیخین واقع شده که عیسی حاکم
خواهد شد و عادل خواهد بود و بتان را خواهد شکست و خوکان را قتل خواهند کرد و جزیه مقرر خواهد ساخت و مال قسمت
خواهند کرد و کسے از کسے قبول نخواهد کرد تا آن که یک سجده بهتر خواهد بود از دنیا و انچه در او ست از انجا معلوم شد
که کفار هم دران زمان باقی خواهند بود و هذا والله اعلم بالصواب بیان دابة الارض نام دابة الارض جساسه خواهد بود
و در شهر خیبر در ایام حج خارج خواهد بود و دو قدم وی در مشرق خواهد بود و دو در مغرب با او عصای موسی
علیه السلام و انگشتری سلیمان علیه السلام خواهد بود هر چند آنکس که ازین عالم مومن خواهد رفت از عصای
موسی علیه السلام علامت خواهد کرد در پیشانی آنکس که ازین عالم کافر خواهد رفت علامت از انگشتری
سلیمان خواهد کرد این چنین مذکور ست در در منثور بیان آتش و طلوع آفتاب از مغرب و غیر آن از آیات ساعت
در مشکوٰة آورده ست از روایت مسلم حدیث طویل آنکه آنحضرت صلے الله علیه وسلم فرموده اند که قیامت قائم نخواهد شد
مگر آنکه ده علامت واقع خواهد شد یکے دخان که در آسمان خواهد شد و دیگر دجال و دابة الارض و طلوع آفتاب
از مغرب و نزول عیسی و خروج یاجوج و ماجوج و سه خسوف یکے در مشرق و یکے در مغرب و یکے در جزیرهٔ
عرب و آخر آن علامات آتش ست که خارج خواهد شد از یمن و خواهد برد آتش را در محشرستان و در بعضے روایات
آمده و خواهد آمد هوا که خواهد انداخت انسان را در دریا و نیز بخاری و مسلم آورده اند که فرمود رسول صلی الله علیه وسلم
آیا میدانید که کجا میرود این آفتاب گفتند الله و رسول او میدانند که کجا میرود این آفتاب آنحضرت صلے الله علیه وسلم
فرمودند که میرود آفتاب تا آنکه سجده میکند زیر عرش پس اذن میطلبد پس اذن داده شود او را و قریب است که سجده

خواهد کرد وقبول نه کرده خواهد شد وطلب اذن خواهد کرد پس اذن نداده خواهد شد وگفته خواهد شد از دو باز گرد از انجا که آمده پس طلوع خواهد کرد از مغرب در حدیث بخاری وارد شده که قیامت نخواهد آمد تا آن که قتال خواهند کرد دو گروه عظیم خواهد بود میان ایشان قتال بر دعوای او واحد وآن اسلام است وتا آن که خواهند آمد دجالان دروغ گویان قریب سی کس همه ظن خواهند که ما یان رسل الله ام وتا آنکه برابر برابرد خواهد شد علم وزیاده خواهد شد زلازل وقریب خواهد شد زمان بعضے گویند یعنے زمان مهدی وظاهر آنست که قریب خواهد شد تمامی زمان وتا آنکه ظاهر خواهد شد فتن وزیاده خواهد شد قتال وزیاده خواهد شد مال اما آنکه قصد خواهد کرد صاحب مال دادن آنرا بکسے که او خواهد گفت مرا حاجت نیست وتا آنکه خواهند کرد او میان در جاے های خود وتا آنکه خواهد رفت کسے بقبر کسے پس خواهد گفت کاشکے من بودم مکان وے وتا آنکه طالع خواهد شد آفتاب از مغرب پس وقتے که طالع خواهد شد وخواهند دید او میان ایمان خواهند آورد همه واو آن وقت است که ایمان مقبول نخواهد شد وهر آئنه قایم خواهد شد قیامت هذا والله اعلم بالصواب ودیگر هم علامات قیامت است ترک کرده شد تا تطویل نشود والله یقول الحق وهو یهدی السبیل الله میگوید حق ومی نماید راه را این کلام دو احتمال دارد یکے آنکه خاتمه کلام باشد چنانچه میگویند در خاتمه کلام والله اعلم واین ظاهر است واحتمال دیگر آنکه داخل در عقاید باشد چون مسائل دیگر الحمد لله الذی یسر عبده عبد العلی علی تخصیص ختام الکتاب بالاختتام والصلوة والسلام علی سید الانام وعلی آله وازواجه واصحابه الکرام اللهم جنبه عن الشرك الجلی والخفی بعبادة الاصنام وثبت قلبه علی التوحید الحقیقی الذی علیه مدار الاسلام وجاوزه عن محبة الدنیا التی هی راس کل المعاصی والاثام ووفقه علی عبادتك بالمحبة فی کل الایام وداومه علی اخلاص النیات فی العبادات واعصمه عن الریا والسمعة والعجب التی تختل بها الطاعات واحشره فی زمرة اولئك یوم الدین ولا یبعث یوم العدل فی اعدائك المؤمنین ۵ الهی عبدك العاصی اتاك + مقرا بالذنوب وقد دعاك + فان تغفر فانت لذاك اهل + وان تطرد فمن یرحم سواك + اللهم اغفره وارحمه ونقه من الذنوب کما نقیت الثوب الابیض من الدنس وباعد بینه وبین النار کما باعدت بین المشرق والمغرب واعطه کتابه یوم القیامة بیمینه ولا تعطه بشماله امین امین امین یا ارحم الراحمین علی المومنین کلهم اجمعین

الحمد والمنه که کتاب لاجواب اعنی شرح فقه اکبر مولانا عبد العلی بحر العلوم رح بتصحیح جناب مولانا مولوی حافظ محمد برکت الله صاحب لکهنوی فرنگی محلی از زیور طبع آراسته وپیراسته مقبول جهانیان گردید

اس کتاب کا حق مولوی محمد عبد الباری صاحب فرنگی محلی لکھنوی کے نام سے محفوظ ہے

اعلان

الحمد لله والمنة که درین زمان مکرم وآوان معظم کتاب لاجواب مفید هر
شیخ وشاب اعنی شرح فقه اکبر مصنفه مستغنی عن الالقاب تاج العلوم
محمد عبد العلی لکهنوی فرنگی محلی قدس سره که نایاب شده بود وصرف یک نسخه قلمی
کرم‌خورده که در کتبخانه حضرت مولانا حاجی حافظ شاه محمد قیام الدین عبد الباری
عم فیضه الجاری یافته شد پس آنرا گرفتم واجازت طبع بار اول حاصل
نموده بحیز طبع در آوردم ودر تصحیح این کتاب هم کوشش بلیغ بکار رفته لاجرم آن نسخه
کرم‌خورده دیگرے میسر نشد بدین وجه مطابق اصل صحت کرده شد پس تاجران دیار
ومالکان مطابع امصار را باید که بدون اجازت مولانا موصوف
خیال انطباع بار ثانی بطمع دنیاوی نیارند وخود را نشانه قانون نسازند

المشتهر
عبد الواجد علی خان